



جمهوری اسلامی ایران

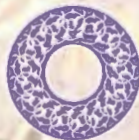
فرهنگستان زبان و ادب فارسی

لحبه تهرانی

تألیف: لازار سامویلوچ. پی. بکیوف

ترجمه

محسن شعباعی



نشر آفتاب

سنگین و چرم ازاد است

ج

ج

ج

Tegeranskii Diialekt

(Dialect of Tehran)

by
Lazar Samoilovič Peisikov

translated into Persian
by
Mohsen Šojā'ī



Iranian Academy of Persian Language and Literature

۳۶

لهجه تهرانی

لهجه تهرانی

لازار ساموئیلوویچ پی سیکوف

ترجمه

محسن شجاعی

ویراستار علمی

دکتر علی اشرف صادقی

نشر آثار

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

تهران ۱۳۸۰

این کتاب ترجمه‌ای است از:

L. S. Peisikov. *Tegeranskii diialekt*.

Moskva: IMO, 1960.

لهجه تهرانی

لازار ساموئیلوویچ پی‌سیکوف

مترجم: محسن شجاعی

ویراستار علمی: دکتر علی اشرف صادقی

ویراستار فنی: شیرین عزیزی مقدم

نسخه پردازان: شیرین عزیزی مقدم، هرمیک زادوریان

ناظر چاپ: سعید قانعی

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر

چاپ اول: ۱۳۸۰

شماره: ۳۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

Peisikov, Lazar Samoilovich

پی‌سیکوف، لازار ساموئیلوویچ، ۱۹۱۵ - ۱۹۷۸.

لهجه تهرانی / لازار ساموئیلوویچ پی‌سیکوف: مترجم محسن شجاعی؛ ویراستار علمی علی اشرف صادقی. - تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار، ۱۳۸۰، ۲۳۷ ص.

ISBN 964 - 7531 - 00 - 1 ریال ۱۵۰۰۰

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Tegeranskii dialekt.

عنوان اصلی لاتینی شده:

واژه‌نامه. کتابنامه: ص. ۲۳۳ - ۲۳۷.

۱. تهرانی. الف. شجاعی، محسن، ۱۳۴۱ - مترجم. ب. فرهنگستان زبان و ادب فارسی. نشر آثار. ج. عنوان.

ت ۹ / ۸ فا ۴

۹ پ ۸۲ / ۳۰۲۴ PIR

م ۸۰ - ۹۹۲۲

کتابخانه ملی ایران

محل نگهداری:

فهرست

پیش‌گفتار مترجم.....	۹
پیش‌گفتار.....	۱۳
فصل یکم - لهجه تهرانی و پیشینه بررسی آن.....	۱۵
فصل دوم - توصیف آوایی.....	۲۵
واکه‌ها.....	۲۵
جنبه کیفی واکه‌ها و دگرگونی در گونه‌های هم‌خانواده آنها.....	۲۶
(۱) گروه واکه‌های غیرلیبی.....	۲۶
(۲) گروه واکه‌های لیبی.....	۳۲
جنبه کمی واکه‌ها.....	۳۶
همخوان‌ها.....	۴۱
رساها.....	۴۱
همخوان‌های g/k, ž/š, z/s, dž/tš, d/t, v/f, b/p.....	۴۵
ملازی‌ها.....	۴۸
چاک‌نایی‌ها.....	۵۰
فرآیندهای مربوط به همخوان‌ها.....	۵۱
(۱) همگونی.....	۵۱

- ۵۲ کشش همخوان‌ها
- ۵۳ حذف همخوان‌ها در پایان و در فشرده‌گی‌ها
- ۵۵ واکرفتگی همخوان‌های واک‌دار در پایان واژه
- ۵۶ واکرفتگی ناقص در خوشه‌های پایانی rd, rdž, ry

فصل سوم - توصیف ساخت واژی ۵۷

- ۵۸ اسم
- ۵۸ حالت جمع
- ۶۰ نشانه‌های حالت جمع
- ۶۲ صورت‌های مفعولی اسم
- ۶۳ اسم معرفه
- ۶۵ اسم نکره
- ۶۶ جنس در اسم
- ۶۸ ضمیر
- ۶۸ (۱) ضمیرهای شخصی
- ۷۰ (۲) ضمیرهای اشاره
- ۷۰ (۳) ضمیرهای پرسشی
- ۷۲ (۴) ضمیرهای برگشتی
- ۷۲ (۵) ضمیرهای مبهم
- ۷۳ (۶) ضمیرهای فراگیر
- ۷۴ (۷) ضمیرهای دوسویه
- ۷۴ (۸) ضمیرهای پی‌چسب
- ۸۰ عدد
- ۸۰ (۱) اعداد اصلی
- ۸۲ (۲) اعداد ترتیبی

۸۲	۳) کسر، درصد.....
۸۳	۴) روش‌های بیان اعداد توزیعی، فزون‌شمار، تکرارشمار و تقریبی.....
۸۴	۵) شمارگر.....
۸۵	صفت.....
۸۶	قید.....
۸۸	فعل.....
۸۸	۱) زمان‌های ساخته شده از ستاک حال.....
۹۵	۲) وجه امری.....
۹۸	۳) صورت سببی.....
۹۸	۴) زمان‌های ساخته شده از ستاک گذشته.....
۱۰۳	۵) زمان‌های توصیفی غیر برآیندی.....
۱۰۷	۶) زمان‌های توصیفی برآیندی.....
۱۱۴	صفت فعلی.....
۱۱۶	واژه‌های وابسته، ادات، اصوات.....
۱۱۶	۱) حروف اضافه و حروف اضافه ساخته شده از اسم.....
۱۲۵	۲) حروف ربط.....
۱۲۷	۳) فعل ربطی.....
۱۲۹	۴) ادات.....
۱۳۱	۵) اصوات.....
۱۲۳	فصل چهارم - برخی ویژگی‌های واژه‌سازی.....
۱۳۹	فصل پنجم - یادداشت‌هایی دربارهٔ نحو.....
۱۳۹	گروه‌های تکیه‌ای در نحو.....
۱۴۵	توضیحات کوتاهی دربارهٔ آهنگ.....

۱۴۸	نقش صورت‌های مشترک و صورت‌های مفعولی اسم
۱۵۱	ادات اضافه
۱۵۲	جمله ساده
۱۵۳	مطابقت اعضای اصلی جمله در شمار
۱۵۳	جای‌گیری اعضای جمله
۱۵۶	جمله مرکب
۱۵۷	عبارت‌های ناقص

پیوست:

۱۶۱	جمله‌های گفتاری که در ایران یادداشت شده است
۱۷۹	واژه‌نامه
۱۸۱	واژه‌نامه فارسی - انگلیسی - روسی
۲۰۷	واژه‌نامه روسی - انگلیسی - فارسی
۲۳۳	کتاب‌نامه
۲۳۳	۱- منابع مورد استفاده نویسنده
۲۳۶	۲- منابع مورد استفاده ویراستار و مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش‌گفتار مترجم

لازار ساموئیلوویچ پی‌سیکوف در دسامبر ۱۹۱۵ در خوفند، شهری از شهرهای استان فرغانه در جمهوری ازبکستان، چشم به جهان گشود. در ۱۹۴۷ از پایان‌نامهٔ دکتری خود با عنوان بررسی ویژگی‌های آوایی و دستوری زبان عامیانهٔ تهرانی (فارسی) دفاع کرد. در ۱۹۵۰ به درجهٔ دانشیاری و در ۱۹۶۶ به مقام استادی ارتقا یافت و تا نوامبر ۱۹۷۸، که چشم از جهان فرو بست، مدیر گروه زبان‌ها و ادبیات ایرانی در دانشگاه مسکو بود. بیش از پنجاه اثر از او منتشر شده که تقریباً همگی مربوط به جنبه‌های گوناگون زبان فارسی است.

نکتهٔ برجسته در آثار او کوتاه‌نویسی، در عین روشنی، و خودداری از گنجاندن بحث‌های نظری پیچیده در بررسی‌های توصیفی است. این ویژگی در مقایسه با دیگر فارسی‌شناسان روس و سایر جمهوری‌های شوروی سابق، که مترجم کمابیش با آثار آنان آشنایی دارد، بسیار چشمگیر است.

متن اصلی کتاب در ۱۹۶۰ منتشر شده است؛ اما داده‌های لازم برای تدوین آن را پی‌سیکوف، پس از پایان تحصیل در مؤسسهٔ شرق‌شناسی مسکو، در ۱۹۴۱ و در مدت اقامتش در تهران، در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ گرد آورده است. به این ترتیب، این نکته را باید همواره به یاد داشت که «لهجهٔ تهرانی» توصیف شده در کتاب، مربوط به بیش از نیم قرن پیش است. با تحولات ژرف و گسترده و همه‌جانبه‌ای که شهر تهران در این مدت به خود دیده، طبیعی است که زبان رایج امروز در تهران با آنچه پی‌سیکوف بررسی و توصیف کرده است تا اندازه‌ای متفاوت باشد. استادانی که دست‌نویس متن ترجمه را از نظر گذراندند غالباً صورت‌های ذکر شده در کتاب را، به‌ویژه از نظر آوایی،

نامعمول و مهجور می‌دانستند؛ اما مترجم - که زاده و بزرگ شده در یکی از محلات قدیمی و سنتی تهران است و شماری از بستگانش از تهرانیان قدیم‌اند - همواره بر هم‌سانی صورت‌های ذکر شده در کتاب با لهجه‌ای که در کودکی و نوجوانی از کهن‌سالان پیرامون خود شنیده بود، تأکید داشت. جدا از خاطرات کودکی، در سال ۱۳۶۶ که مترجم تحت عنوان کار دانشجویی به آمارگیری از کارگاه‌های صنایع مزاحم در تهران مشغول بود، در محله‌های منشعب شده از خیابان پانزده خرداد شرقی (بوذرجمهری سابق) و خیابان ری با کهن‌سالانی هم‌صحبت شد که ویژگی‌های لهجه قدیم تهرانی هنوز در گفتارشان مشاهده می‌شد. بنابراین، بسیاری از صورت‌های ذکر شده در کتاب - که امروز دیگر تقریباً شنیده نمی‌شود، مانند *hiške* به جای *hitškās*، *nonzä* به جای *bogu*، *begu* - برای مترجم صورت‌های آشنایی هستند.

در هر حال، از آن‌جا که نویسنده کتاب به هنگام گردآوری داده‌های زبانی در تهران، هنوز در مراحل آغازین بررسی میدانی زبان فارسی بوده و فارسی را در محیط غیرفارسی زبان فراگرفته بوده است، طبیعتاً بدفهمی، برداشت‌ها و تعمیم‌های نابجا و ضبط نادرست ویژگی‌های آوایی در کار وی راه یافته است. اینها همان مواردی‌اند که ویراستار و گاه مترجم در پانویس گوشزد کرده‌اند. گاهی نیز مترجم صورت درست و رایج آنها را درون قلاب، در کنار صورت ذکر شده نویسنده، آورده است. در برخی نمونه‌ها نشانه‌هایی مانند نشانه کشش، به قیاس با موارد دیگر ضبط همان واژه یا به قیاس با تلفظ امروزی آن حذف یا افزوده شده‌اند، مانند *nosād* (ص ۸۱) که به صورت *nōsād* تصحیح شد. این نکته را نیز باید یادآوری کرد که هدف نویسنده از کاربرد اصطلاح «لهجه تهرانی» یا «این لهجه» نشان دادن تقابل لهجه تهرانی با زبان معیار است نه با لهجه‌های دیگر.

درباره چگونگی تدوین متن فارسی نکات زیر شایان ذکر است:

- در بازنویسی نمونه‌های آوا نوشته به خط فارسی، سعی بر آن بوده که گونه ادبی یا نسبتاً ادبی جمله یا واژه آوا نوشته بازنویسی شود، مانند *hāmdige*: همدیگر؛ *mān hāmāš jeqrun [jeq qerun] darām*: من هم‌هاش یک قران دارم.

— نویسنده خود نیز گاه نمونه‌هایی را به خط فارسی ذکر کرده است. شیوه خط همه این نمونه‌ها که در متن ترجمه درون نشانه < > آمده‌اند، عیناً حفظ شده است.

— به منظور حفظ یکدستی در نظام آوانویسی کتاب، در پانویس‌ها و توضیحات ویراستار و مترجم نیز از همان نظام آوانویسی نویسنده استفاده شده است.

— شماره گذاری بندهای کتاب به همان ترتیبی است که در متن اصلی آمده است.

— شیوه ارجاع متن روسی، شیوه‌ای قدیمی و گنگ بود؛ از این‌رو، ارجاعات نویسنده و نیز ویراستار و مترجم، به روش تنظیم الفبایی منابع در پایان کتاب و ذکر نام نویسنده، سال نشر و صفحه موردنظر در متن کتاب تغییر یافته است.

— نویسنده اصطلاحات و عبارات انگلیسی، فرانسه و لاتین را به صورت اصلی و بدون ترجمه در متن به کار برده است. در متن فارسی همه این اصطلاحات و عبارات به پانویس منتقل شده و به جای آنها ترجمه فارسی در میان قلاب آمده است.

— مترجم معادل انگلیسی بسیاری از اصطلاحات تخصصی روسی را، هر جا در متن برای بار نخست به کار رفته است، درون قلاب به دست داده است؛ اما مجموعه اصطلاحات تخصصی به کار رفته در این ترجمه را، همراه با معادل انگلیسی آنها، در واژه‌نامه گرد آورده است.

— معادل‌های انگلیسی اصطلاحات روسی عمدتاً برگرفته از (آخمانووا ۱۹۶۶) است؛ اما همان‌گونه که در واژه‌نامه نیز مشخص است، با وجود جست‌وجوی فراوان، برای برخی اصطلاحات معادل انگلیسی یافت نشد. در این‌گونه موارد، به جای معادل انگلیسی در واژه‌نامه یک خط کشیده شده است. برای پاره‌ای از اصطلاحات ترکیبی، مانند «زبان عامیانه»، «رابطه اضافی» و مانند اینها معادلی در منابع در دسترس یافت نشد. معادل انگلیسی این ترکیبات، چنانچه بر ساخته مترجم باشد، در واژه‌نامه با ستاره مشخص شده است، مانند *folk language* *، *genitive relation* *.

تا جایی که نگارنده می‌داند، تاکنون از زبان روسی کتابی در زمینه مباحث زبان‌شناسی هم‌زمانی به فارسی ترجمه نشده است. این البته جدا از مقالاتی است که به صورت پراکنده از روسی به فارسی ترجمه شده‌اند. از آن‌جا که نویسنده کتاب تقریباً

در همه زمینه‌های زبان‌شناسی توصیفی یعنی آواشناسی، صرف، نحو و شاخه‌های فرعی آنها مانند واژه‌سازی، آهنگ جمله، ترکیب‌های نحوی و واژگانی، به توصیف و بحث پرداخته است، می‌توان گفت که طبعاً مجموعه بسیار متنوعی از اصطلاحات تخصصی را در نوشته خود به کار برده است. از این رو، بزرگ‌ترین مشکل پیش روی مترجم، یافتن برابر مناسب برای اصطلاحاتی بود که بیشتر در زبان‌شناسی شوروی رایج بوده و پیش از این در فارسی برابری نداشته‌اند.

در تلاش برای از میان برداشتن این مشکل مترجم از یاری‌ها و راهنمایی‌های استادان خود بهره فراوان برد. استاد دکتر یحیی مدرسی متن دست‌نویس فصل دوم (توصیف آوایی) را بررسی کردند و پیشنهادهای بسیار سودمندی ارائه دادند. استاد دکتر صفرعلی فرسادمنش، مدیر سابق گروه زبان روسی دانشگاه تهران، بخش‌هایی از ترجمه را با متن روسی مقابله کرده و نکاتی را به مترجم گوشزد نمودند. در زمینه برابرگزینی برای اصطلاحات، مترجم بیش از همه از راهنمایی‌ها و پیشنهادهای استاد دکتر علی محمد حق‌شناس بهره‌مند گشت، که فاصله زمانی میان جلسات درس را، با گشاده‌رویی خاص خود، صرف پاسخ‌گویی به پرسش‌های گوناگون مترجم می‌کرد.

ترجمه این کتاب تکلیفی بود که استاد دکتر علی‌اشرف صادقی انجام آن را برعهده نگارنده گذاردند. اما از آن‌جا که ظاهراً ترجمه صرف کتاب چندان مفید نبود، و از سوی دیگر نقد دیدگاه‌های نویسنده و داوری درباره آنها در بسیاری موارد فراتر از توان دانش مترجم بود، استاد، از سر لطف، خود دست به کار بازخوانی کل متن و توضیح نکات ضروری در پانویس‌ها شدند و سپس در جلسات متعدد، به پرسش‌های مترجم درباره پانویس‌ها و چگونگی ارائه آنها در متن پاسخ گفتند و نکاتی را تقریر نمودند که اغلب در متن گنجانده شد. از این رهگذر، مترجم نیز نکات بسیاری آموخت.

با همه اینها، خطاها و کاستی‌های متن ترجمه تنها برعهده مترجم است و اگر از این کتاب سودی عاید خواننده شود، اجر آن از آن استادانی خواهد بود که ذکر نامشان گذشت.

محسن شجاعی

هفتم خرداد ۱۳۷۹

پیش‌گفتار

کتاب حاضر براساس مطالب پایان‌نامه دوره دکتری نویسنده که در سال ۱۹۴۷ از آن دفاع نمود، نوشته شده است. نویسنده، از جمله‌های گفتاری بسیاری، به‌عنوان داده‌های زبانی، استفاده کرده است که خود از افراد تهرانی‌الاصل، در سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲، شنیده و ضبط کرده و مطالبی را که در سال‌های پس از آن در جریان بررسی لهجه تهرانی از نظر آوایی و ساخت دستوری گرد آورده بر آن افزوده است.

تقریباً همه مثال‌ها آوانویسی شده‌اند، زیرا نمی‌توان در توصیف گفتار لهجه‌ای، خط رسمی فارسی را به کار برد. آوانویسی استفاده شده تفاوت‌های بسیار اندکی با خط آوانگار لاتینی رایج در پژوهش‌های ایران‌شناسی دارد. به منظور نمایش دقیق‌تر جنبه آوایی این لهجه، تنها چند حرف و نشانه افزوده شده است. در زیر فهرست کامل نشانه‌های مربوط به آوانویسی که در کتاب به کار رفته‌اند، آورده می‌شود. همه این نشانه‌ها در فصل مربوط به آواشناسی توصیف خواهند شد.

واکه‌ها: i, ĭ, i̇, e, ε, ä, o, u, a

همخوان‌ها: q, g, k, ĝ, k̂, d, t, b, p, v, f, η^o, η, j,

r, l, n, m, dž, tš*, h, fi, γ, x, ž, z, š, s

نشانه‌های ĭ, i̇, k̂, ĝ, η, η تنها در جدول واکه‌ها و همخوان‌ها آمده‌اند. در مثال‌ها و جمله‌های پیوست، به جای این نشانه‌ها همه‌جا i, j, k, g, h و n به کار رفته است. خط بالای حرف، نشانه کشش آوای واکه‌ای است، و نشانه ʁ در زیر حرف به معنای واکه رفتگی همخوان است. نشانه‌های < و > تبدیل یک صورت به صورت دیگر و یا وابستگی صورت‌ها

* به دلایل فنی به جای نشانه‌های Č و Ĭ از نشانه‌های tš و dž استفاده شده است.

(ریشه‌گیری یکی از دیگری) را نشان می‌دهند. دو خط موازی، نشانه جانشینی صورت‌ها و یا «هم‌زیستی» آنهاست، و نشانه $\rightarrow$ - $\leftarrow$ تقابل را نشان می‌دهد.

روش آوانویسی واجی است، زیرا این روش آسان‌تر و ساده‌تر از روش آوایی است. به هر حال گاه به منظور تصریح در نمایش تلفظ، به‌ویژه هنگام ارائه صورت‌های به اصطلاح گفتار سریع (یعنی صورت‌های مربوط به آهنگ سریع گفتار) به ناچار به روش آوایی روی آورده شد. توصیف آوایی - دستوری، خواننده را با نظام آواها و ساختمان دستوری لهجه تهرانی در مقایسه با زبان ادبی فارسی امروز آشنا می‌سازد. مطالب «پیوست» (جمله‌های گفتاری) نیز می‌تواند به‌عنوان مواد آموزشی برای همه علاقه‌مندان بررسی لهجه تهرانی به کار بیاید.

فصل یکم

لهجه تهرانی و پیشینه بررسی آن

۱. در فقه اللغة ایرانی پژوهش‌های فراوانی مربوط به زبان‌های ایرانی به‌طور عام و زبان‌های ایران به‌طور خاص وجود دارد. در این حوزه کارهای بسیاری از سوی ایران‌شناسان روس و شوروی انجام گرفته، همان‌گونه که آکادمیسین سرگی فیودوروویچ اولدن بورگ (ایران ۱۹۲۷) به درستی یادآور شده است: «پژوهش در زبان‌های ایران یکی از درخشان‌ترین برگ‌های شرق‌شناسی روس است». با این همه در میان پژوهش‌های مربوط به گونه‌های زبانی در ایران؛ هنوز جایگاه بسیار کوچکی به بررسی لهجه‌های شهری و گویش‌های روستایی اختصاص دارد. تألیفات موجود درباره لهجه‌شناسی ایران، از جمله آثار منتشر شده در خارج، به هیچ‌وجه رضایت‌بخش نیست.

از مدّت‌ها پیش مشاهده شده بود که زبان زنده شهرنشینان ایران با زبان ادبی و از آن بیشتر با زبان نوشتاری متفاوت بوده و از نظر آوایی و ساخت دستوری نیز به گویش‌های روستایی نزدیک است. در بسیاری از آثاری که به زبان فارسی ادبی اختصاص دارند، به این تفاوت‌ها اشاره می‌شود و نمونه‌های گوناگونی از تفاوت‌های میان صورت‌های ادبی و گفتاری ارائه می‌گردد. همین مسئله را در بررسی‌های لهجه‌شناختی نیز می‌توان دید. هم‌چنین در اصطلاحاتی که

ایران‌شناسان برای نامیدن لهجه تهرانی که رواج بسیار گسترده‌ای در ایران یافته است، به کار می‌برند، چندان‌گویی به چشم می‌خورد. به سبب باز نشناختن مفاهیم «لهجه تهرانی» و «زبان گفتاری» از هم در نوشته‌های علمی با اصطلاحاتی روبه‌رو هستیم همچون «زبان فارسی عامیانه»، «زبان گفتاری مشترک»، «زبان عوام»، «زبان گفتاری - عامیانه»، «گفتار عامیانه» (از ف. ی. گرش؛ و. آ. ژوکوفسکی؛ آ. آ. روماسکوویچ؛ یو. ن. مار؛ ی. ا. پرتلس؛ ب. و. میلر؛ ل. ای. ژیرکوف و دیگران)، «زبان عامه»^۱، «زبان گفتاری»^۲، «زبان فارسی عامیانه»^۳ (از آ. کریستین سن؛ ه. ماسه)، «فارسی گفتاری»^۴، «زبان فارسی عامیانه»^۵، «زبان گفتگوی طبقات بی‌سواد»^۶، «فارسی گفتاری امروز»^۷ (از د. فیلات؛ ی. دنیسون - راس؛ ب. کلر - تیزدال و دیگران)، «گفتار رایج فارسی» (ر. گالونوف)، «زبان بازاری»، «بازاری» (و. ایوانوف)، «زبان عوامانه»، «زبان عوام» (جمال‌زاده؛ سعید نفیسی؛ یوسف رحمتی و دیگران) و مانند اینها.

یک چنین گوناگونی در اصطلاحات از آن‌جا ریشه می‌گیرد که تعیین مرزهای دقیق میان مفاهیم «لهجه تهرانی» و «زبان فارسی گفتاری» دشوار است. به‌ویژه با در نظر داشتن فراوانی گونه‌های رایج گفتاری که از نظر جغرافیایی دور از یکدیگرند، اما به واسطه اشتراک در ساخت آوایی، ساختمان دستوری و واژگان با «گفتار عامیانه» تهرانی پیوند دارند. از این‌رو بایسته است که نه تنها پیوند وراثتی گونه‌های پرشمار گفتاری در میان جمعیت فارسی‌زبان ایران را در نظر داشت، بلکه هم‌چنین نباید تأثیر روزافزون لهجه تهرانی بر دیگر گونه‌های گفتاری - عامیانه، و به‌ویژه نفوذ آن در مقاله‌نویسی و ادبیات را از نظر دور نمود که پس از انقلاب [مشروطه] سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ ایران آغاز شد و هم‌چنان تا به امروز به شدت ادامه دارد.

1. Langue Populaire

2. Langue Parlée

3. Langue Persane Vulgaire

4. Colloquial Persian

5. Vulgar Persian Language

6. Conversational Language of the Uneducated Classes

7. Modern Persian Colloquial

اشتراکات چشمگیر میان گونه‌های گفتاری فارسی، از جمله اکثر لهجه‌های شهری، جایگاه برتر لهجه تهرانی در میان سایر گونه‌های شفاهی و تأثیر عظیم آن بر ادبیات، تئاتر، مطبوعات، رادیو و مانند اینها، بسیاری از ایران‌شناسان را بر آن داشته است که زبان گفتاری مشترک فارسی‌زبانان را در تقابل با گونه ادبی - نوشتاری زبان فارسی بررسی کنند. اما این نظر را نمی‌توان کاملاً ثابت شده به‌شمار آورد. از این رو هنگامی که گروه‌های مختلفی از دانشمندان، اصطلاحات گوناگونی را به کار می‌برند و نمونه‌ها و شواهدی را که تأییدکننده تفاوت فاحش میان زبان ادبی - نوشتاری و زبان شفاهی فارسی‌زبانان است، ارائه می‌کنند، دشوار بتوان در هر مورد مشخص نمود که بحث دقیقاً درباره کدام گونه گفتاری است؛ درباره لهجه تهرانی است یا درباره زبان گفتاری مشترک، درباره گفتار فارسی عامیانه است یا زبان قشرهای بی‌سواد و غیره. خود اصطلاحات «زبان فارسی گفتاری» و «زبان فارسی عامیانه»^۱ و مانند اینها تاکنون مبهم و نامعین باقی مانده‌اند. برخی افراد آنها را در مفهوم محدود کلمه درک می‌کنند و برخی دیگر در مفهوم گسترده آن. مثلاً پروفیسور و. آ. ژوکوفسکی، پژوهشگر برجسته لهجه‌های فارسی، زبان گفتاری را برخلاف زبان «نوشتاری» و گویش‌های روستایی، «زبان طبقه متوسط و پایین فارسی‌زبانان» به‌شمار می‌آورد (۱۹۲۲، ص ۱۹۲). د. فیلات (۱۹۱۹)، نویسنده دستور عالی زبان فارسی، اصطلاح [زبان گفتاری امروز]^۲ را در مفهوم به مراتب گسترده‌تری به کار برده است و آن را به گونه‌های گفتاری زبان فارسی، نه تنها در ایران، بلکه در دیگر کشورها (افغانستان و هندوستان) نیز تعمیم می‌دهد.

پس به علت مرزبندی ناروشن میان لهجه تهرانی و زبان گفتاری، تعیین این که اطلاعات موجود در نوشته‌های علمی مربوط به زبان گفتاری، گفتار عامیانه، فارسی عامیانه و مانند آن، تا چه اندازه درست به لهجه تهرانی مربوط می‌شود، با برخی دشواری‌ها روبه‌روست. با این همه آنچه تا به حال در زمینه پژوهش «زبان گفتاری»،

1. Langue Persane Vulgaire or Vulgar Persian Language

2. Modern Colloquial

«گفتار رایج و عامیانه فارسی زبان‌ها»، «گفتار عامیانه فارسی» و مانند اینها انجام شده است، کمک شایانی به بررسی لهجه تهرانی می‌نماید.^۱

۲. واژگان «زبان گفتاری» یا به اصطلاح واژگانِ گفتار عامیانه تاکنون کم‌تر بررسی شده است. این نوع واژه‌ها تا به حال به طور کامل گردآوری نشده‌اند و فرهنگ‌های موجود نیز، خواه عمومی خواه مخصوصِ ثبت واژگان و ترکیب‌های ثابت^۲ زبان عامیانه، به هیچ وجه به طور کامل غنای آن را منعکس نمی‌سازند.

گردآوری واژگان «زبان گفتاری» را جمال‌زاده نویسنده، پایه‌گذاری کرد که در فرهنگ کوچک مشهور خود نزدیک به ۳۸۰ واژه گنجانده است (۱۹۲۲). تفاوت «اصطلاحات» گردآوری شده ر. گالونوف (۱۹۳۲) با فرهنگ کوچک جمال‌زاده در برخی افزوده‌های واژگانی و ترکیبات ثابت است. فهرست کوتاهی نیز از واژه‌هایی که کار جمال‌زاده و گالونوف را تکمیل نمود، توسط دانشمند انگلیسی‌ای. دنیسون - راس در ۱۹۳۱ منتشر شد. اما کامل‌ترین فرهنگ تخصصی واژگانِ زبانِ عامیانه که نزدیک به ۳۰۰۰ واژه، ترکیبات ثابت و ضرب‌المثل را دربردارد، فرهنگِ یوسف رحمتی است که در سال ۱۹۵۱ منتشر شد. وجه تمایز سودمند این فرهنگ تنها در تعداد واژه‌های ثبت شده در آن نیست، بلکه در آن است که تلفظ بسیار دقیق واژه‌ها و عبارات را نیز به دست می‌دهد. جدا از اینها، این نیز در فرهنگ نامبرده نکته‌ای ارزشمند است که نویسنده چندین سال مستقیماً سرگرم گردآوری واژگان زبان عامیانه در مکان‌هایی بوده که به گفته خود او مردم در آنجا به «زبان عوامانه» سخن می‌گویند؛ یعنی در مسجد، گرمابه، خیابان، بازار، اتوبوس، سینما، قهوه‌خانه و مانند آن.

۱. از این پس در مرور منابع و مآخذ به کارهای نسبتاً پرشماری که به گویش‌های منطقه‌ای، لهجه‌های شهرهای گوناگون، زبان رمزی [آرگو] درویش‌های دوره گرد و سایر گونه‌های زبانی اختصاص یافته‌اند و ارتباط مستقیمی با لهجه تهرانی ندارند، اشاره نخواهیم کرد.

۲. ترکیب‌های ثابت که در برابر frazeologizm آمده است، به ترکیب‌هایی گفته می‌شود که «از نظر واژگانی تقسیم‌ناپذیر بوده و دارای ساخت و ترکیب ثابت و معنای کامل هستند و به شکل واحدهای گفتاری از پیش آماده بازگو می‌شوند.» (روزنتال / تلنکووا ۱۹۷۶). (مترجم)

سلیمان حمیم (۱۹۵۶)، فرهنگ نویس نام‌آور ایرانی نیز با فرهنگ تازه خود که شامل ضرب‌المثل‌ها و ترکیبات ثابت فارسی به انگلیسی است، اطلاعات ما را درباره واژگان «گفتار عامیانه» بسی کامل نمود.

درباره واژه‌سازی و دیگر مسائل واژگان «گفتار عامیانه» هنوز پژوهش‌های نظام‌مندی انجام نشده است. گذشته از ادبیات معاصر که در آن واژگان زبان عامیانه، مدتهاست به میزان فراوانی از سوی نویسندگان مکاتب گوناگون به کار می‌رود و در این راه ویژگی‌های آوایی این واژه‌ها نیز به‌طور معمول با خط رایج ثبت می‌شود، فرهنگ‌هایی نیز که در بالا ذکر شد می‌توانند به‌عنوان مواد ارزشمندی برای پژوهش‌های واژه‌شناختی به کار بیایند. در ادامه یادآور خواهیم شد که آثار معروف و. آ. ژوکوفسکی (۱۹۰۲؛ ۱۸۸۹) آ. آ. روماسکویچ (۱۹۲۱؛ ۱۹۱۶؛ ۱۹۱۷؛ ۱۹۲۴)، ه. ماسه و. ایوانوف (۱۹۱۵) درباره فرهنگ عامه فارسی (البته با در نظر گرفتن ویژگی‌های محلی) مواد فوق‌العاده ارزشمندی برای تجزیه و تحلیل زبان عامیانه به‌شمار می‌آیند. هم‌چنین واژگان پرشماری را از نوشته‌های آ. کریستن سن (۱۹۱۸)، ایران‌شناس نام‌آور دانمارکی می‌توان به‌دست آورد. مقالات یو. ن. مار (۱۹۳۶؛ ۱۹۳۹؛ ۱۹۲۸) نیز که در آنها اطلاعاتی درباره واژگان حرفه‌ای «زورخانه‌ها»ی ایران و تاثیر عروسکی وجود دارد و نیز نوشته‌های ر. آ. گالونوف (۱۹۲۹) درباره نمایش‌های خیابانی (معرکه‌گیری) و خیمه‌شب‌بازی جالب توجه‌اند. اطلاعات سودمندی هم درباره واژگان «گفتار عامیانه» از نظر سبک‌شناسی اجتماعی را در نوشته‌های ن. آ. پلگارودسکی می‌یابیم (۱۹۳۶؛ ۱۹۳۲؛ ۱۹۳۵). اما مقاله د. فیلات (۱۹۰۶؛ ۱۹۱۴) درباره برخی اصطلاحات «کوچه» و به‌ویژه فرهنگ گفت‌وگوی انگلیسی به فارسی او شایسته توجه خاصی است.

۳. در حوزه آوایی «زبان گفتاری» کارهای بسیار اندکی انجام شده است. تنها اشاراتی به ویژگی‌های گوناگون تلفظ و برخی تبدیلات آوایی، این‌جا و آن‌جا در دستورهای زبان ادبی فارسی گنجانده شده است. مثلاً درباره واژه‌های «زبان گفتاری» کتاب‌های دستور به این نکته اشاره می‌کنند که a پیش از n و n - ی

خیشومی به u تبدیل می‌شود. این فرایند مسلم شمرده می‌شود، هرچند که یو. ن. مار (۱۹۳۹، ص ۲۲۵) در همگانی بودن تبدیل a به u پیش از خیشومی‌ها تردید داشت. او می‌نویسد: «برای من روشن نیست که در کدام موارد، گفتن un مجاز است و حتی توصیه می‌شود و در کدام موارد نمی‌توان این [تبدیل] را انجام داد؛ اما سپس تأکید می‌کند که «حتی قانون‌گذاران زبان پاک، همچون ملک الشعرا، یحیی^۱ و نفیسی نیز خود به گونه دیگری سخن نمی‌گفتند».

درباره همخوان‌های «زبان گفتاری» (گفتار عامیانه) موارد زیر که مسلم شمرده می‌شوند، در دستورها ثبت شده‌اند: دمش p، t و k - ی آغازی، تبدیل b - ی آغازی در برخی موارد به v (baz > vaz)؛ همگونی خوشه nb به mb؛ جانشینی l با r (sulax || surax)؛ عدم تمایز شنیداری آوایی که در خط با <خ> و <ق> نشان داده می‌شوند؛ حذف h - ی پایانی؛ وجود ʔ پس‌زبانی پیش از g و نیز برخی موارد جزیبی دیگر.

و. ایوانوف (۱۹۳۱) اثری تخصصی درباره آواشناسی زبان به اصطلاح «بازاری» منتشر کرده است. واکه‌های زبان «بازاری» در این اثر با حروف زیر نشان داده شده است: a [گلویی]^۲، ä [دهانی میانی پسین]^۳، e [آوای ناروشن خنثی]^۴، i [پیش‌کامی افراشته]^۵، i [پیش‌کامی افتاده (دندانی)]^۶، o (ä) [تمام دهانی پیشین با لب‌های گرد]^۷، u [لبی]^۸.

هنگام توصیف هر آوای واکه‌ای، نویسنده نمونه‌های بسیار اندکی ارائه می‌کند. مسائل دشوار نظام واکه‌ها مسکوت می‌ماند و یا با دو سه جمله، «مجاز دانسته

۱. به گمان جناب آقای کامران فانی، این «یحیی» همان میرزا یحیی‌خان ریحان (متولد ۱۳۱۳ ه. ق) است که از دوستان نزدیک ملک‌الشعرا بهار بود. برای آگاهی مختصر از احوال وی نک. آراین‌پور، ۱۳۵۷، ص ۲۲۶. (مترجم)

2. guttural

3. back - middle - mouth

4. inarticulated indifferent sound

5. upper front palatal

6. lower - front palatal (dental)

7. front - full - mouth with rounded lips

8. labial

می شود». بنابراین ادعای ایوانوف در این باره که همه واژه های زبان «بازاری» (به جز e) می توانند هم کشیده و هم کوتاه باشند (همان، ص ۵۷۸)، طبیعتاً مسئله کمیت واژه ها را حل نمی کند. هم چنین بسیاری از داوری های کلی و غیر دقیق نویسنده درباره کیفیت واژه ها را به دشواری می توان پذیرفت. مثلاً در اثر نام برده گفته می شود که ā - ی فارسی، همان a - ی انگلیسی در واژه all و همان a - ی زبان های اسکاندیناویایی و همان o - ی کشیده روسی یا ایتالیایی است (همان جا، ص ۵۸۷)؛ حال آن که می دانیم ā - ی فارسی را با هیچ یک از گونه های o - ی روسی نمی توان یکسان شمرد.

همخوان های زبان بازاری نیز با حروف زیر نشان داده شده اند: h [کاملاً گلوئی]؛ q، gh، [گلوئی - نرم کامی پسین]؛ k، g، kh [گلوئی - نرم کامی]؛ g'، k' [گلوئی - زبانی]؛ n [گلوئی - خیشومی]؛ y [پس کامی]؛ r، l، sh، [میان کامی]؛ zh، ch، j، [پیش کامی]؛ z، t، d [دندانی بالا]؛ s (th)، (dh)، [دندانی پایین]؛ f (v) [لب و دندانی]؛ n [دندانی خیشومی]؛ w، p، b [کاملاً لبی]؛ m [خیشومی لبی]؛^{۱۴}.

توصیف کوتاه همخوان ها در این اثر با نمونه های زبانی اندکی همراه گردیده و در برخی موارد کلاً هیچ نمونه ای داده نشده است. مسئله واج های همخوانی نیز همچون واج های واژه ای بررسی نشده است. با این همه، صرف نظر از کاستی های یاد شده، اثر و. ایوانوف درباره آواشناسی زبان «بازاری» نمونه ها و مشاهدات ارزشمندی نیز دارد که مهم ترین آنها را در فصل های مربوطه ذکر خواهیم کرد.

۴. در مورد ساخت واژه و نحو زبان گفتاری فارسی اطلاعات پراکنده ای در دستورها و مقالات دیده می شود. کامل ترین نمونه های دستوری در کارهای

- | | | |
|----------------------|-------------------------|--------------------|
| 1. pure guttural | 2. deep gutturo - velar | 3. gutturo - velar |
| 4. gutturo - lingual | 5. gutturo - nasal | 6. back - palatal |
| 7. middle - palatal | 8. front - palatal | 9. upper - dental |
| 10. lower - dental | 11. labio - dental | 12. naso - dental |
| 13. pure labial | 14. labio - nasal | |

ژوکوفسکی ارائه شده است که با عشق فراوان، لهجه‌های ایران را مستقیماً در خود کشور بررسی نمود. در اثر جالب او «توصیف صورت‌های دستوری» لهجه‌های منطقه کاشان (روستاهای وانشان، گهرود، کیشه، زفره) (۱۹۲۲، ص ۲۱۲-۲۴۸) و نیز در مقاله‌ای که آن را به فعل «داشتن» در کاربرد زنده زبان اختصاص داده بود (۱۸۸۸)، اطلاعات ارزنده‌ای دربارهٔ دستور «زبان عامیانه» وجود دارد. ژوکوفسکی موارد زیر را ذکر می‌کند:

الف) وجود نشانهٔ جمع به شکل <۱> (یعنی ۵)؛^۱

ب) وندهای حالت‌های مفعولی (از جمله [حالت غیرفاعلی] ^۲ به شکل ۵، e، rō)؛

پ) حالت برایی که «با هیچ نشانه‌ای همراه نیست» و ژوکوفسکی آن را در صورت گفتاری «بده من < می‌بیند»
ت) در مورد حالتِ جایگاهی [locative case] یادآوری می‌شود که «زبان زنده طبقات پایین اکنون دیگر به کلی بدون حرف اضافه‌های <در> و <به> عمل می‌کند»؛

ث) نبودِ صورت‌های عاطفی در اسم‌های خاص. ژوکوفسکی گرایش به آن دارد که پسوند -u را پایانهٔ تأنیث به‌شمار آورد؛

ج) کمبود فوق‌العادهٔ صورت‌های مربوط به صفت برترین؛
چ) رواج و تحرک‌پذیری ضمائر پیوسته. در این مورد یادآوری شده است که ضمیر پیوسته در عبارت‌های <گشمنه> و <تشنمه> در معنا نشان‌دهندهٔ «نه تنها نهادی است که احساس گرسنگی و تشنگی می‌کند، بلکه هم‌چنین نشان‌دهندهٔ چیزی بیرون از خود نهاد است که آن را وادار به احساس تشنگی و گرسنگی می‌کند»؛
ح) در زمینهٔ فعل و زمان‌های فعل، ژوکوفسکی (۱۹۲۲) مدت‌ها

۱. آوانویسی از ژوکوفسکی است.

پیش از انتشار کتابِ موادی برای بررسی لهجه‌های فارسی، ویژگی‌های کاربرد فعل <داشتن> را در زبان گفتاری یادآوری می‌کند.

تقریباً همه این موارد را در کتاب دستور د. فیلات (۱۹۱۹) نیز می‌توان یافت، اما برخلاف ژوکوفسکی، در دستور فیلات مقایسه با اطلاعات مربوط به گویش‌های روستایی و تحلیل تاریخی - زبان‌شناختی انجام نشده است. با این همه در دستور فیلات (همان، ص ۲۵۲) موارد تازه فراوانی درباره «زبان گفتاری» ذکر شده است، از جمله ساخت‌های همراه با کاربرد «نامعمول» مصدر کوتاه شده (<نتوانست کرد>) در گفتار رایج^۱؛ صورت‌های زمانی همراه با ادات <هی> (همان، ص ۲۵۷)^۲، و صورت‌های گوناگون فعل <بایستن> (همان، ص ۲۷۰) که به درستی تعبیر و تفسیر شده‌اند، به ویژه صورت‌های گفتاری بیان الزام با فعل <خواستن> جالب توجه است که تا پیش از انتشار دستور فیلات، هیچ‌کس متوجه آن نشده بود (همان، ص ۲۶۹ - ۲۷۰).

درباره مسائل مربوط به نحو «زبان گفتاری»، ما هیچ نکته‌ای در آثار منتشر شده نمی‌یابیم، البته اگر چند اشاره آ. کریستن سن (۱۹۱۸) را در پیش‌گفتار وی بر داستان‌های فارسی که خودش منتشر نمود، و نیز مطالب موجود در دستور فیلات را که نیازمند تحلیل علمی است، به حساب نیاوریم.

در مجموع، کاستی‌های موجود در مجموعه اطلاعات مربوط به «زبان گفتاری» فارسی که در دسترس ما است، از این گونه‌اند. بسیاری از آنها باید بررسی و به نحو شایسته‌ای ارزیابی شوند که این نیز همراه با تشریح نظام‌مند موارد مربوط به آواشناسی و دستور در زمره اهداف همین کتاب است.

۱. ساخت «نتوانست کرد» در گفتار به کار نمی‌رود. مشخص نیست که چرا فیلات این ساخت را به زبان گفتاری منسوب کرده است. (ویراستار)

۲. منظور از «صورت‌های زمانی» در این جا مشخص نیست. فیلات «هی» را صورت (احتمالاً) مشتق شده از «همی» و «همیشه» دانسته که بر جنبه تداوم عمل تأکید می‌کند. به هر حال این ادات، امروز قید است. (ویراستار)

فصل دوم

توصیف آوایی

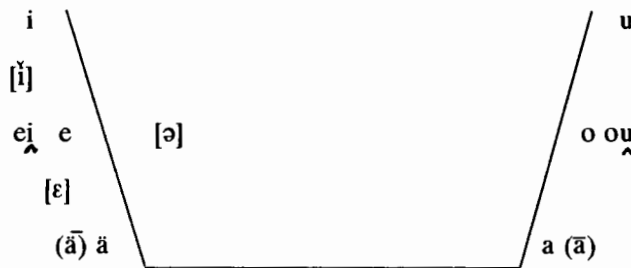
۵. در آواشناسی زبان فارسی ادبی، پاره‌ای نکات ناروشن وجود دارد که دلیل آن نبود بررسی‌های دقیق آزمایشگاهی است.^۱ هم‌چنین هنجارهای ثابت درست‌گویی نیز وجود ندارد. از این‌رو در کتاب حاضر، ساخت آوایی لهجه تهرانی جداگانه و بدون مقایسه منظم با ساخت آوایی زبان ادبی بررسی می‌شود. مقایسه با صورت‌های ادبی تنها در جایی انجام می‌شود که صورت آوایی مربوط به زبان ادبی (تلفظ درست) [که مورد مقایسه قرار گرفته]، پذیرفته همگان بوده و کم‌وبیش معتبر به‌شمار آید.

واکه‌ها

۶. در نظام واکه‌های لهجه تهرانی، شش واکه مستقل را می‌توان بازشناخت: i، a، u، o، ä، e. گونه‌های هم‌خانواده اصلی آنها (در آوانویسی ما: i، ä، e، و واکه‌های کشیده با کشش جبرانی و نیز واکه‌های مرکب ei و ou که نمود آنها پیرو نظم خاصی نیست، توصیف کلی نظام آواهای واکه‌ای را که در جدول زیر نشان داده

۱. هرچند در زمان چاپ این کتاب چنین بررسی‌هایی انجام نشده بود، اما اکنون جدا از مقالات پراکنده، دست‌کم دو کتاب درباره آواشناسی زبان فارسی به زبان روسی وجود دارد که هر دو بر پایه یافته‌های آزمایشگاهی نوشته شده‌اند. (نک. گاپرینداشویلی / گیوناشویلی ۱۹۶۴؛ پالیاکوف ۱۹۸۸). (مترجم)

شده است، کامل می‌کنند:^۱



جنبه کیفی واکه‌ها و دگرگونی در گونه‌های هم‌خانواده آنها

(۱) گروه واکه‌های غیرلیبی^۲

۷. واج *i* در موقعیت منفرد و یا در هجای باز به «[i]» - ی تکیه بر روسی نزدیک است، هرچند که گاه کمی افتاده‌تر از آن است.^۳ براساس جدول واکه‌های بنیادی آکادمیسین لی‌یف و لادیمیر وویچ شربا (۱۹۳۹، ص ۲۷۴)، *i* میان *i* و *1* قرار می‌گیرد که البته به اولی نزدیک‌تر است. *i* - ی تکیه بر واقع در هجای باز مشخص‌ترین گونه *i* است: *pir* = پیر، *māšādi* = مشهدی، *xunei* = خانه‌ای، *zir* = زیر، *išun*^۴ = ایشان و

۱. واجگونه‌ها در قلاب نشان داده شده‌اند و واکه‌های باکشش جبرانی در کمان. درباره کشش جبرانی نک. شماره ۲۳.

۲. توجه به نمودار واکه‌ها مشخص می‌سازد که منظور نویسنده از واکه‌های غیرلیبی همان واکه‌های گسترده و منظور از واکه‌های لیبی، واکه‌های گرد است. (مترجم)

۳. نویسنده به جای اصطلاح «افتاده» از اصطلاح «گسترده» استفاده کرده است. منظور از واکه «گسترده» همان واکه افتاده است که هنگام تولید آن میان سطح رویی زبان و کام، مجرای «گسترده‌ای» برای عبور جریان هوا ایجاد می‌شود. (نک. روزنتال / تلنکووا ۱۹۷۶)

هم‌چنین برای واکه‌های «افراشته» نیز در متن اصلی اصطلاح «باریک» به کار رفته است. البته *i/i* واکه گسترده یا افتاده نیست، بلکه نویسنده اشاره می‌کند که از *i* - ی روسی گستردگی بیشتری دارد. به سخن دیگر، *i* - ی فارسی ارتفاع کمتری از *i* - ی روسی دارد. (مترجم)

۴. از آن‌جا که فارسی‌شناسان روس عموماً قائل به وجود واکه آغازی در فارسی هستند، واژه «ایشون» نیز در بالا با واکه آغازی آوانویسی شده است. به هر رو چه واکه آغازی را در فارسی بپذیریم و چه نپذیریم، «ایشون» یا به صورت *i.sun* تقطیع هجایی می‌شود و یا به صورت *i.sun*? که در هر دو حالت *i* در هجای باز (CV, V) قرار می‌گیرد. (مترجم)

غیره. واج i آوای پایداری است که در زنجیره گفتار، گونه‌های تلفظی نسبتاً معدودی به دست داده و به سختی در معرض تخفیف قرار می‌گیرد. در هجای بی تکیه نیز وضوح کیفی خود را حفظ می‌کند. i-ی «ربوده»^۱ [fugitive] هیچ جا دیده نمی‌شود. گونه افتاده تر آن که به 1 در جدول شربا نزدیک است (İ در آوانویسی این کتاب) در هجاهای پس از همخوان‌های ملازی دیده می‌شود، مانند xİs = خیس (قس. = liz = لیز که در آن i به مراتب افراشته تر است)، qİmät = قیمت، xİjar = خیار، bayİ = باقی، báyİ = باغی، یک باغ. گونه افراشته i بلافاصله پس از همخوان‌های کامی رخ می‌دهد، مثلاً در šir = شیر، limu = لیمو، badži = باجی، kine = کینه و مانند اینها. آوای i باعث کامی شدگی همخوان‌های کامی نشده^۲، به جز همخوان‌های ملازی و t و d که پشت‌زبانی [dorsal] هستند، می‌شود. این مسئله ظاهراً در زبان ادبی نیز صدق می‌کند. در واژه‌هایی مانند tir = تیر، tuti = طوطی، didi = دیدی، t و d کامی شده نیستند، بلکه واکه i افتاده شده و به Ā نزدیک می‌شود.

۸. آوای لغزشی [glide sound] کوتاه و غیرهجایی i به عنوان جزء سازنده ضعیف در واکه مرکب ei || ei عمل می‌کند، مانند واژه‌های xeili = خیلی و peiyāmbār = پیغمبر. این آوا در آهنگ سریع گفتار، یا کلاً حذف می‌شود و یا تنها اثر نه چندان

۱. اصطلاح «ربوده» که واضع آن شادروان خانلری است، در این جا در برابر اصطلاحی به کار رفته که برای نامیدن نوعی واکه‌های متغیر به کار می‌رود. این واکه‌ها آنهایی هستند که در برخی صورت‌های تصریفی یا ساخت‌واژی یک واژه واحد، حذف می‌شوند. مانند واکه /e/ در واژه روسی /den'/ = 'روز' که در حالت اضافی این واژه /dn'a/ حذف می‌شود. نمونه فارسی آن را شاید بتوان واکه /i/ در جزء پیشین (mi-) در فعل‌های منفی دانست که در گفتار عامیانه سریع در لهجه تهرانی غالباً حذف می‌شود: nemidanām > nemdunām. در خط نیز (مثلاً در شعرهای فکاهی یا عامیانه) گاه به صورت «نمدونم» و یا «چمدونم» (ساخته شده از چه می‌دانم) حذف این واکه نشان داده می‌شود. (مترجم)

۲. تلفظ واژه قیمت به صورت qimät تلفظ عربی ادبی است نه تهرانی. (ویراستار)

۳. در زبان روسی، همه همخوان‌ها به جز برخی همخوان‌های کامی و مرکب، یک گونه کامی شده نیز دارند که با گونه معمولی در تقابل قرار دارد. در آواشناسی روسی، گونه کامی شده را «نرم» و گونه دیگر را «سخت» می‌نامند. نویسنده، اصطلاحات مزبور را در این کتاب نیز به کار برده است. اما در ترجمه همه جا از اصطلاحات آشنای «کامی شده» به جای «نرم» و «کامی نشده» به جای «سخت» استفاده شده است. (مترجم)

مشهودی از مرکب‌گونگی^۱ واکه پیش از خود را برجا می‌گذارد: xēli || xēli،
 peyāmbār || peyāmbār، džerun || džerun = جیران، meil || mel = میل^۲. در هر
 حال ساده شدن واکه مرکب ēi || ei و تبدیل آن به واکه ساده که در تلفظ رایج دیده
 می‌شود، اتفاقی نیست (نک. بخش‌های بعد).

گاه در گفتار سریع، i-ی غیرهجایی پس از پایه‌های مختوم به واکه به شکل
 اضافه نمود می‌یابد: pa - i mǎn = پای من، xune - ixuda = خانه خدا، gēda - i bādbāx
 = گدای بدبخت. در واژه mixai = <میخواهی> (در تلفظ دقیق‌تر = mixaj)، آوای
 لغزشی i با حذف هجای پایانی به جای h نشسته است. (هم‌چنین قس.
 tejrūn || tejrūn = تهران، ješai || ješaj = <یک شاهی>).

۹. واج e نسبت به i پایداری^۳ کم‌تری دارد. این واج دارای میدان تلفظ
 گسترده‌ای است: از ε تا ĩ. نیز در موارد نادری، در گونه‌های خفیف خود، از نظر
 آوایی همانند i است. واج e در حالت تکیه‌بر همچون آوایی در گوش شنیده
 می‌شود که بسیار نزدیک به e-ی روسی در واژه‌های [tsepĩ] цепи = زنجیرها] و
 [ɛti] эти = اینها]، و e-ی فرانسوی در répétez است، مانند zešš = زشت، bede =
 بده، kerm = کرم، bānde = بنده، که در این حالت پس از گونه‌های کامی
 همخوان‌های k, g, š, ž, l, dž, tš و نیز پس از ناسوده کامی، آوای e به‌طور
 چشمگیری بسته می‌شود.^۴ پس در je = یک، āge = اگر و nale = ناله این آوا
 افراشته‌تر است تا در zešš یا در e . bede در موقعیت ضعیف شده تقریباً حذف

۱. «مرکب‌گونه» (diphthongoid) واکه‌ای است که از نظر کیفی یکپارچه نبوده و در ساخت خود عنصری
 (به عنوان آوای لغزشی) دارد که تولید آن نزدیک به تولید عنصر اصلی در این واکه است». (نک. آخمانووا
 ۱۹۶۶). (مترجم)

۲. البته در این موارد، پس از حذف ĩ، واکه پیش از آن (e, ε) کشیده می‌شود. (ویراستار)

۳. «پایداری» و «پایدار» (stable) اصطلاحی است که راستارگوبوا و بعضی دیگر از فارسی‌شناسان شوروی
 برای مصوت‌های a, u, i-ی فارسی که همیشه زنگ خود را حفظ می‌کنند و ر بوده یا کوتاه (reduced)
 نمی‌شوند، به کار برده‌اند. این مصوت‌ها در مقابل مصوت‌های غیرپایدار یعنی a, e, o قرار دارند که در
 مواضع خاصی از کلمه، ربودگی و تخفیف آنها تا حذف پیش می‌رود. (ویراستار)

۴. آوای e پس از ا بسته نمی‌شود. (ویراستار)

می شود، مانند pesār = پسر، derāx = درخت و غیره. در این موارد، لحن e-گونه همخوان ماقبل که در نهایت تولید می شود، باز ویژگی یک واج را دارا خواهد بود. گونه افتاده واج e (که من آن را با ε نشان می دهیم) در آغاز واژه و پس از همخوان های ملازی نمود می یابد. نمونه ها: εsm = اسم، εmruz = امروز، εsfehadž = اسفناج، xers = خرس، qesmāt = قسمت، dayε = <داغ است>. البته در این جا گونه های بینابینی (میان ε و e) نیز ممکن است نمود یابند که ظاهراً ارزش واجی ندارند.^۱

۱۰. در صورت های مضارع التزامی [aorist]^۲ و وجه امری، دیده می شود که e تا حد رسیدن به i بسته می شود. دگرگونی مذکور در ادات (پیشوند) be پیش از ریشه ای که دارای واکه ای از همان نوع است و نیز مستقل از تکیه صورت می گیرد: beriz > biriz، begirāmāš > bigirāmeš?، benešin > bišin. همگون شدن واکه ادات <به> به o نیز این پدیده را که بسیار نزدیک به هماهنگی واکه ای است، تأیید می کند (مانند: bogu = بگو (نک. بند شماره ۱۵). نویسندگان متمایل به «نمایش زبان عامیانه در خط» می نویسند: <بیگیر>، <بیشین>. مثلاً بنگرید به داستان <پادنگ> نوشته بزرگ علوی.

موارد دیگری از کوتاه شدن e در یادداشت های نگارنده نمونه های زیر هستند که البته بعدها هنگام بررسی متن های ادبی، تأییدشان در خط نیز یافت شد: šikām = <«شیکم»> = شکم، šikar = <«شیکار»> = شکار، niga = <«نیگا»> = نگاه، šiš = <«شیش»> = شش، kutšik = کوچک (نک. <کوچیک خنم>^۳ = kutšik xānum در ورق پاره های زندان از بزرگ علوی، ص ۴ - ۵)، xodafiz =

۱. این گونه ها مسلماً ارزش واجی ندارند. (ویراستار)

۲. آئوریت در واقع به معنای صیغه زمان نامعین است. اما از آن جا که در این کتاب همه جا مثال های آئوریت، افعالی هستند که در فارسی مضارع التزامی نامیده می شوند، در ترجمه به جای صیغه زمان نامعین از اصطلاح آشنای مضارع التزامی استفاده شده است. (مترجم)

۳. صورت «خنم» xānum صورت رایجی در تهران نیست. اما به هر حال بزرگ علوی در کتاب نام برده، این کلمه را به همین صورت به کار برده است. البته صحبت در این جا از آوای ɬa است. (ویراستار)

<«خدا فیظ»> = خدا حافظ و نیز گونه‌های موازی hivdä || hevdä = هفده، ke || ki = که، tše || tši = چه که کاملاً شناخته شده هستند.^۱

۱۱. بر پایه مشاهدات نگارنده، رایج‌ترین آوا در واژه‌های لهجه تهرانی است. این گرایش به e که ظاهراً قانونمند است، در مثال‌های زنده‌ای که در زیر آمده و موارد نمود گونه‌های رایج e را دربردارند، دیده می‌شود:

الف) e در تمام موارد کاربرد ضمائر پی‌چسب [pronominal enclitics] دوم شخص و سوم شخص مفرد نمود می‌یابد: dässeš = دستش که از صورت ریشه‌ای dästäš گرفته شده است^۲، didämeš > didämäš = دیدمش، amädänät > umädänet = آمدنت، äzeš = ازش، از او، äzet = ازت، از تو، gereftimäš > gereftimeš = گرفتیمش؛

ب) e به عنوان فعل ربطی نمود می‌یابد: särdäme = سردم است، läzize daye ädäs = لذیذه، داغه عدس، u [un] kargäre = او کارگر است؛

پ) e در صورت غیرفاعلی اسم نمود می‌یابد: gušeše = گوشش را، säreše tekun dad = سرش را تکان داد، bätštšäšune = بچه‌هایشان را؛

ت) e در شناسه فعلی سوم شخص مفرد افعال در زمان حال و مضارع التزامی نمود می‌یابد: mige = می‌گوید، nädare = ندارد، baše = باشد، mixas befruše = می‌خواست بفروشد، nemitune = نمی‌تواند؛

ث) e در پایان واژه، ä را حذف کرده و به جای آن می‌نشیند. همه صورت‌های صفت فعلی [participle] زمان گذشته، می‌توانند نمونه‌ای برای این پدیده باشند (suxtä > suxte = سوخته). جای‌گزینی ä با واج e در موارد دیگر نیز مشاهده می‌شود: äge > ägär = اگر، mäge = مگر و حتی در هجای تکیه‌بر nemixad >

۱. یکی از ویژگی‌های واج ä این است که مصوت پس از خود (و نیز گاهی پیش از خود) را بسته یا افراشته می‌کند، اما نویسنده اصطلاح «کوتاه شدن» را به کار برده که درست نیست. در این جا روند، روند بسته‌شدگی است که در تاریخ تحول زبان فارسی نمونه‌های فراوان دارد، مانند ?atiš > ?ateš > ?atäš. (ویراستار)
۲. نقطه آغاز را باید آن صورت‌های ریشه‌ای دانست که در پژوهش‌های ایران‌شناسی بازسازی شده‌اند.

nämixähäd = نمی خواهد، nemiše = نمی شود، tšešm = چشم (اما tšāšm به معنی اطاعت می‌کنم! است). در kešidān = کشیدن و bekeš = بکش روشن است که ساخت واجی ریشه تغییر کرده است (نیز قس. räsīdān > residān = رسیدن، dārāx || derāx = درخت)؛

ج) دروام واژه‌ها، این واژه e || است که به شکل پیش هشت نمود می‌یابد و نه o, i, ä و مانند اینها. نمونه: telgeraf = تلگراف، estaž = استاز [سابقه کار]، estākan [estekan?] = استکان.

موارد عمده نمود آوای e حاکی از آن است که این آوا تأثیر فراوانی بر ساخت این لهجه و به‌ویژه بر شکل‌گیری صورت‌های دستوری فعل و اسم دارد.

۱۲. واج ä آوای ناپایداری است که در هجای تکیه‌بر و در آغاز واژه نزدیک به a - ی روسی در واژه‌های тать [tat'] = دزد و гарь [gar'] = سوخته تلفظ می‌شود (قس. dār = در، äli = علی). در جدول شریبا این واج را شاید بتوان میان æ و a گنجانند، یعنی یک a با رنگ بسیار کمی از ə [ɛ] که یادآور واج فرانسوی a است در patte (قس. bād = بد).

محدودیت نقشی ä - ی فارسی را نیز باید یادآوری کرد. به‌جز استثنائات اندکی (vā = و، nā = نه) واج ä در پایان واژه‌ها دیده نمی‌شود. برخی موارد نشان می‌دهند که این واج حتی در حالت تکیه‌بر جای خود را به آوای e می‌دهد (نک. بند پیش، بخش ث). جدا از این، گرایش به کوتاه شدن در حالت بی‌تکیه، و نیز گرایش به از دست دادن وضوح کیفی در این واژه مشهود است. در گفتار سریع، در هجای بی‌تکیه به‌جای ä، آوای گنگ [diffuse] ə^۲ نمود می‌یابد، در عین آن که با نزدیک شدن به هجای تکیه‌بر واضح‌تر می‌شود. برای نمونه، واژه <مشورتچی> در گفتار

۱. در مثال‌های این بخش، تبدیل ä به e به‌علت هماهنگی واکه‌ای است. اما در کلماتی مانند چشم، چرا (از فعل چَریدن) و نظایر آن، این تبدیل به دلیل مجاورت ä با tš است. (ویراستار)

۲. آواهای گنگ، آواهایی هستند که هنگام تولید آنها، مجرای عبور جریان هوا در بخش تقریباً پَسین دهان تنگ می‌شود. این آواها از نظر آکوستیکی با تمرکز نسبتاً اندک انرژی آکوستیکی در بخش غیرمرکزی طیف آوایی مشخص می‌شوند. (نک. کریستال ۱۹۸۸). (مترجم)

سریع تقریباً به صورت məšvərättši تلفظ می‌شود، اما در تلفظ شمرده məšvərättši گفته می‌شود. یعنی ä همه جا کیفیت خود را باز می‌یابد. اینها نیز نمونه‌های دیگری از نمود ə در گفتار معمولی و گفتار سریع‌اند: tərsu = ترسو (اما: tärs)، layəru = لاغرو (اما: layär)، dəssi > dəss = دست، دستی، bənde = بنده > bänd = بند، rəxxsidän = رقصیدن > räxs = رقص، ändərun = اندرون > där = در، madər = مادر، مادی، šäry = شرق، šəryi = شرقی (هم‌چنین قس. zurəki = زورکی، dozzəki = دزدکی و غیره). کم و زیاد بودن کمیت گونه‌های خفیف ä، و نیز تنوع انواع کیفی آنها ظاهراً به واسطه عوامل ذهنی، به‌ویژه سهل‌انگاری در گفتار و سرعت گفتار تعیین می‌شود. در جمله‌های پیوست، به منظور جلوگیری از پیچیدگی آوانویسی، آوای ə تنها در موارد استثنائی نشان داده شده است.

۲) گروه واژه‌های لبی

۱۳. واج u آوای پایداری است که تقریباً مانند y [u] - ی روسی در حالت تکیه‌بر است. برخلاف u - ی روسی، u در فارسی تولید لبی قوی‌تری دارد. در جدول شربا این آوا شاید نزدیک به u - ی پسین باشد.

u در زنجیره گفتار، شمار اندکی گونه‌های تلفظی قابل درک به دست می‌دهد. در هجای بلافاصله پیش از هجای تکیه‌بر، آوای u معمولاً سختی کم‌تری دارد، و علاوه بر کوتاه شدن، تولید شدیداً لبی خود را از دست می‌دهد؛ هرچند که وضوح کیفی آن همیشه برجای می‌ماند. مثلاً در مقایسه با dur = دور، kur = کور، tšub = چوب، آوای u در واژه‌های مشتق duri = دوری، kuri = کوری و tšubi = چوبی، سختی و لبی‌شدگی کم‌تری دارد. ^۱ u - ی «ربوده» ^۲ کلاً وجود ندارد.

۱۴. واج o آوایی نیمه‌پایدار است که از u بازتر، اما سختی آن کم‌تر است. در

۱. این نکته درست به نظر نمی‌رسد. در duri آوای u کمی کوتاه‌تر است، اما کلاً حکم به از دست دادن تولید لبی، احتیاج به بررسی آزمایشگاهی دارد. (ویراستار)

۲. نک. یادداشت مترجم در پانویشت شماره ۱ ص ۲۷.

حالت تکیه‌بر مانند آوایی شنیده می‌شود که در جدول شریبا با نشانهٔ ۸ نشان داده شده است، و یا به عبارت دقیق‌تر، میان ۸ و ۵ قرار دارد؛^۱ یعنی آوایی که در مقایسه با ۵ - ی روسی بسته‌تر است. واج ۵ در همهٔ موقعیت‌ها، از جمله در پایان واژه دیده می‌شود: do = دو، to = تو، dželo = جلو، into (= intour <اینطور>)، bodo! = بدو، pado = پادو، tšerayo = <چراغ را>، zemino = زمین را و غیره. این واج هم‌چنین در تقابل با u قرار دارد: to = ضمیر دوم شخص مفرد → ← tu = در، درون، poss = پست → ← puss = پوست و نمونه‌های دیگر.

فراوانی گونه‌های هم‌خانوادهٔ آوای ۵ به دلیل گرایش نیرومند آن به تخفیف بوده است. هرچند که حذف کامل، حتی در آهنگ سریع گفتار، تقریباً دیده نمی‌شود. برعکس، افزایش لبی شدگی ۵ بیشتر دیده می‌شود، به ویژه پیش از هجایی که u - ی تکیه‌بر داشته باشد، مانند furuxt = فروخت، xurus = خروس، šuru = شروع.^۲ گونهٔ لبی شدهٔ ۵ در موقعیت پیش از همخوان‌های دولبی نیز دیده می‌شود، مانند: kumāk (غالباً <کومک> می‌نویسند).^۳

۱۵. عنصر واکه‌ای ادات (پیشوند) be = <به> در صورت‌های وجه امری پاره‌ای از افعال، پیش از هجایی که متعلق به ریشه بوده و واکه‌های u یا ۵ داشته باشد، بر اثر همگونی به ۵ تبدیل می‌شود، مانند boro = برو، bogu = بگو، bodo = بدو. در ادبیات، صورت‌های نوشتاری <بوگو> و <بورو> دیده می‌شود (برای نمونه نک. جیجک علیشاه، نوشتهٔ ذبیح بهروز).^۴ این پدیده (در کنار benešin > bišin و مانند آن، و نیز در ارتباط با لبی شدگی ۵ که در بالا ذکر شد) حاکی از گرایش به

۱. در متن اصلی به جای نشانهٔ ۸ نشانهٔ ۷ آمده است که به هیچ وجه نمی‌تواند درست باشد. از این رو این نشانه به گمان اشتباه جایی به صورتی که در بالا آمده است، تصحیح شد. (مترجم)

۲. صورت نوشتاری «کومک» یک صورت نوشتاری قدیمی است و ظاهراً نویسنده به تأثیر خط، تلفظ این کلمه را نیز به صورت kumāk ثبت کرده است. البته تلفظ kumāk نیز تلفظ قدیمی است که امکان دارد در زمان بررسی نویسنده در زبان وجود داشته است. (ویراستار)

۳. این صورت‌ها، نوشتاری یا رسمی نیستند. بلکه صورت‌های محاوره‌ای هستند که به ادبیات جدید نیز تا حدودی راه یافته‌اند. (ویراستار)

هماهنگی واکه‌ای است که در بسیاری از گویش‌های روستایی نیز دیده می‌شود.

۱۶. آوای لغزشی کوتاه و غیرهجایی u همچون عضو ضعیف واکه مرکب ou دیده می‌شود، مانند doulāt = دولت، tšitou || tšitour = چه‌طور، doure = دوره، borou = برو. با این حال، این آوای لغزشی غالباً حذف می‌شود؛ ساده شدن واکه مرکب ou و تبدیل آن به واکه ساده o پدیده‌ای معمول در گفتار عادی است.

۱۷. واج a که واکه پایداری از گروه پسین‌ها است، در همه موقعیت‌ها دیده می‌شود. تولید خود ویژه آن در موقعیت منفرد و در حالت تکیه بر است: زبان با نوک افتاده، و در حالت گسترده مجرای دهان، به سوی عقب حرکت می‌کند (مانند تولید a - ی روسی)، اما o تلفظ می‌شود،^۱ یعنی تلفظ همراه با تولید دومین لبی شدگی است. به این ترتیب آوایی به دست می‌آید که (برابر نظام شریا) بسیار نزدیک به a - ی لبی شده است.

در گفتار رایج، واج a می‌تواند گونه‌های کشیده و کوتاه داشته باشد که این نوسان در کمیت، ظاهراً ارزش واجی ندارد. تخفیف مجاز a در هجای بی تکیه، اختیاری بودن کمیت a در حالت تکیه بر و نیز تقابل آوای a در برابر a - ی کشیده [ā] با کشش جبرانی، می‌تواند تأییدی بر این مسئله به شمار آید.

در واژه‌های baba = بابا، tšarra = چهارراه، garaž = گاراژ و مانند اینها، آوای a در هجای پیش از هجای تکیه‌بر، هرچند وضوح کیفی خود را حفظ می‌کند، اما بسیار کوتاه می‌شود. لب‌ها در این موقعیت تقریباً بی حالت‌اند. گاه ä و e در این لهجه با a - ی مربوط به صورت ریشه‌ای مطابقت دارند، مانند tomän = تومان، xānum^۲ = خانم، azereš näde = <آزارش نده>، kodže miri = <کجا می‌روی> (اما در کنار آن، صورت kodža miri نیز وجود دارد).

۱۸. a در موضع پیش از آواهای خیشومی n و m در گونه ادبی، به طور منظم

۱. a - ی روسی از a - ی فارسی بازتر و پیشین‌تر است. از این رو a - ی فارسی به گوش روس‌زبان‌ها، آوایی نزدیک به o شنیده می‌شود. (مترجم)

۲. نک. بند شماره ۱۰ که در آنجا نویسنده، شاهد نوشتاری این تلفظ را از کتاب ورق پاره‌های زندان بزرگ علوی آورده است. (مترجم)

مطابق با u در لهجه تهرانی است.^۱ نمونه‌ها: xune = خانه، qäljun = قلیان، mituni = می‌توانی، här setašun = هر سه تابشان، hämmum = حمام، goftämešun = گفتمشان و غیره. این ویژگی در خط نیز منظمآ منعکس می‌شود.^۲

در موقعیت بی‌تکیه آغازی، لپی‌شدگی a پیش از n و m می‌تواند درجات گوناگونی داشته باشد. این درجات از o تا u در نوسان‌اند، مانند onväch || unväch = آن‌وقت، umäd || omäd = آمد، una || ona = آنها، undža || ondža = آن‌جا، unvär || onvär = آن‌ور.

در آثار و. ایوانوف (۱۹۳۱، ص ۵۸۸) به درستی به این نکته اشاره شده و توضیح داده شده است که a پیش از ŋ به u تبدیل نمی‌شود: bang، و نه bung.^۳ در واژه <خان> نیز a به u تبدیل نمی‌شود (قس. خون که معنای دیگری دارد).

۱۹. در توصیف کیفی واکه‌های لهجه تهرانی باید ویژگی آنها در موقعیت آغازی را نیز در نظر گرفت: آنها می‌توانند گرایش [closure]^۴ شدیدی در حکم یک همخوان بندشی کوتاه (تولید با کمک تار آواها) داشته باشند. از این رو قضاوت دستورنویسان فارسی در این باره که «الف یعنی همزه + واکه» چندان بی‌پایه نیست. هرچند که بر پایه مشاهدات نگارنده، گرایش شدید واکه‌های آغازی، نادر است. در گفتار سریع، این گرایش کلاً وجود ندارد.^۵

۱. این قاعده در همه موارد صدق نمی‌کند. مثلاً «عامیانه»، «عومیونه» نمی‌شود. (ویراستار)
۲. کاربرد صورت‌های «-اوم» و «-اون» به جای «-ام» و «-ان» در خط احتمالاً مختص آن دسته از نویسندگانی است که پی‌سیکوف آنان را «نویسندگان متمایل به نمایش زبان عامیانه در خط» می‌نامد. (نک. بند شماره ۱۰). (مترجم)

۳. درباره تبدیل a به u پیش از خیشومی‌ها (نک. صادقی ۱۳۶۳). (مترجم)

۴. این مرحله از سه مرحله اصلی تولید آواها، «آمادگی» نیز گفته می‌شود. (مترجم)

۵. اعتقاد نداشتن به وجود همزه در زبان فارسی نظر اکثریت نزدیک به همه فارسی‌شناسان روس و شوروی است. اما وجود گرایش آغازی به جای همزه در بررسی‌های آزمایشگاهی آنها مشاهده و پذیرفته شده است. در بررسی‌های اخیر این گروه از فارسی‌شناسان گفته شده که مسئله همزه آن است که این آوا در واقع شنیده نمی‌شود؛ چرا که حداقل کنش برای آوایی که تجزیه‌گر شنیداری قادر به درک و تفکیک آن از میان دیگر آواها باشد، میان ۳۰ تا ۵۰ هزارم ثانیه است. اما کنش متوسط همخوان انسدادی چاک‌نایی در موقعیت آغازی پایین‌تر از این میزان بوده و حدود ۱۸ تا ۲۰ هزارم ثانیه است. (نک. پالیاکوف ۱۹۸۸، ص ۱۰۱). (مترجم)

جنبه کفی واکه‌ها

۲۰. در آثار ایران‌شناسانی که به مسئله کشش و کوتاهی واکه‌ها پرداخته‌اند، چندرایی‌ها و نکات ناروشن فراوانی دیده می‌شود. به ویژه متن‌های آوانوشته متناقض‌اند: گروه یکسانی از واژه‌ها هم با نشانه‌های کشش و هم بدون آنها ارائه می‌شوند. مثلاً و. ایوانوف، نویسنده مقاله‌ای که به طور خاص به آواشناسی زبان فارسی گفتاری (colloquial persian) اختصاص یافته (همان، ص ۵۷۸)، می‌نویسد که همه واکه‌ها به جز e می‌توانند هم کشیده باشند و هم کوتاه.

آ. کریستن سن درباره لهجه سمنانی آشکارا نوشته است که تردید دارد در کجا باید نشانه کشش را قرار داد و، از این رو، پاره‌ای از واکه‌ها را «نیم‌کشیده» می‌نامد (۱۹۱۵، ص ۲۳۵/۱۱). پژوهشگر دیگر د. لوریمر در کتابی درباره گویش بختیاری صریحاً می‌گوید که همه نشانه‌های مورد استفاده او برای کشش واکه‌ها در واقع کیفیت را نشان می‌دهند و نه کشش را (۱۹۲۲، ص ۲۰)؛ هرچند که او خود در گویش‌های بختیاری ۱۳ واکه (به علاوه ۴ واکه مرکب) را بازشناسی می‌کند که تقریباً نیمی از آنها کشیده‌اند (همان، ص ۱۲). همین وضعیت را می‌توان در کارهای پرشمار دیگر ایران‌شناسان نیز دید. نقد این روش در طرح مسئله واکه‌های کشیده و کوتاه در زبان‌های ایران که واقعاً نپذیرفتنی است، در کارهای ب. و. میلر (۱۹۳۰، ص XIII - XIX؛ همو ۱۹۲۹، ص ۷۵) ارائه شده است. بنا به نظر او در بیشتر پژوهش‌های ایران‌شناسان، این مسئله که کشش واکه‌ها تا چه اندازه مستقل از تأثیر تکیه است و این که آیا کشش واکه ارزش واجی دارد، و نیز این که آیا کشش واکه با کیفیت واکه‌ها و با محیط آوایی مشخص آنها ارتباط دارد یا نه، طرح و بررسی نشده است (۱۹۳۰ ص XV). وابستگی کشش به تکیه، ارتباط آن با کیفیت واکه و فقدان تقریباً کامل نقش واجی کشش در زبان‌های ایرانی که از همین دو نکته پیش گفته سرچشمه می‌گیرد، از سوی دیگر ایران‌شناسان نیز تأیید شده است (آ. آ. فریمان،

ای. ای. زاروبین، و. آ. آبایف و دیگران). نظرات ارزشمند اینان را می‌توان هم‌در زبان فارسی مشترک و هم‌درگونه‌های لهجه‌ای آن به‌کار گرفت.

۲۱. در لهجه تهرانی، کشش آواهای واکه‌ای می‌تواند به شکل گونه‌های هم‌خانواده (بسته به تکیه، آهنگ، فشردگی هجا، محیط آوایی و مانند اینها) نمود یابد، اما با این همه، این پدیده به هیچ‌وجه اثری بر تمایز کیفی و اساسی واکه‌ها نمی‌گذارد. واکه‌های به اصطلاح کشیده فارسی، یعنی *a*، *u*، *ā* در گفتار رایج به عنوان واکه‌های همیشه کشیده تلقی نمی‌شوند؛ آنها به همان اندازه که می‌توانند کوتاه باشند، کشیده نیز می‌توانند باشند. وجود کشش در گونه‌های هم‌خانواده، یک عامل تمایزدهنده و واجی نیست. وجه تمایز اساسی *a*، *u*، *i* پایداری آنها و توانایی‌شان در حفظ وضوح کیفی خود در همه موقعیت‌هاست. این واکه‌ها می‌توانند کوتاه یا خفیف شوند؛ اما این امر نه باعث عدم تفاهم می‌شود و نه معنا را دگرگون می‌سازد. ممکن است پایداری، بستگی به دیرش [duration] شناخته شده واکه‌ها داشته باشد، اما به هر حال، پایداری واکه‌ها به نوعی مرتبط با کیفیت بوده و واصلاً لازمه این کیفیت است، یعنی یک عامل آوایی است. پایداری واج‌های *a*، *u*، *i* دقیقاً مختصه اساسی کیفیت آنهاست. به واسطه همین مختصه، آنها در تقابل با واکه‌های کم‌تر پایدار *æ*، *e*، *o* قرار می‌گیرند. از این‌رو به دلیل کنش و واکنش‌های کیفی و کمی نوین که در گفتار رایج روی می‌دهند، تقسیم‌بندی سنتی واکه‌های فارسی به کوتاه و کشیده، چیزی به دست نمی‌دهد. چرا که این تقسیم‌بندی ماهیت مسئله را روشن نمی‌سازد. آنچه قانع‌کننده‌تر به نظر می‌رسد، تقسیم‌بندی کمی واکه‌ها نیست (زیرا کشش تمایزدهنده وازه‌ها وجود ندارد)، بلکه تقسیم‌بندی کیفی آنها بر پایه اصل پایداری - ناپایداری است.^۱ بدیهی است که همه اینها را باید با استفاده از روش‌های

۱. این نتیجه‌ای است که تا اندازه زیادی در پژوهش‌های بسیار ارزشمند پروفیسور و. س. ساکالووا درباره آواشناسی زبان تاجیکی به اشاره آمده است. ساکالووا موفق شد با بهره‌گیری از روش‌های آزمایشگاهی ثابت کند که در زبان تاجیکی، «واکه‌های *a*، *u*، *i* به هیچ‌وجه از نظر کمی با یکدیگر همانندی ندارند؛ تمایز آنها [با دیگر واکه‌ها] نه در کنش و کوتاهی، بلکه به دلیل تفاوت در میزان پایداری و ناپایداری است». (نک. ساکالووا ۱۹۴۹، ص ۷۴).

آزمایشگاهی به سنجش گرفت.

البته هنگام حل و فصل مسئله مربوط به جنبه کمی واکه‌ها در این لهجه، نباید کشش جبرانی (تقابل‌های تازه $\bar{a} \leftarrow \rightarrow a$ ، $\bar{e} \leftarrow \rightarrow e$) و واج‌گردانی [phonemicization]^۱ آنها را نادیده گرفت (نک. بخش بعدی).

۲۲. شرایط پرشمار نمود کشش مربوط به گونه‌های هم‌خانواده را به دشواری می‌توان تعمیم داد. انجام یک پژوهش خاص در این زمینه ضروری است. نگارنده در جمله‌های یادداشت شده خود، تنها کشش‌هایی را آورده است که به دلیل شرایط کاملاً روشن وقوع، در نمود آنها شکی وجود ندارد. موارد زیر مشخص‌ترین این شرایط‌اند:

الف) a- ی کشیده از فشردگی [ـهجا] و یا در نتیجه حذف همخوان‌ها به وجود می‌آید: dāš = <داداش> (می‌نویسند: <داش>)، sāb = <صاب>^۲ = صاحب، xodāfiz = <خدایف> = خداحافظ، pāto = <پاهایت را>، mā = <ماها>، šomā = <شماها>، nār = ناهار، gedāmūn = گداهایمان، bārāmūn = برایمان^۳، āmirza = <آقامیرزا>. جالب است که در داستان <پادنگ> از بزرگ علوی، نام کیس آقا در خط به صورت <کیس آا> نشان داده شده است. ظاهراً به نظر نویسنده، یک الف با مد برای نشان دادن کشش این آوا کافی نبوده است؛

ب) ä- ی کشیده با äh و ä' در زبان ادبی مطابقت دارد: bād = بعد (قس). bād = بد، [zār - e...] zāīmar = زهرمار (ناسزا)، pālu = پهلو، šār = شهر، dāva = دعوا (قس). dāva = دو)، mālum = معلوم، nāfām = نفهم، qār = قهر. مثال آخر (و نیز šār) در کتاب ایوانوف درباره «زبان بازاری» که پیش تر یاد شد، آمده است؛

۱. واج‌گردانی یعنی کسب ویژگی‌های واجی توسط یک واجگونه و یا تبدیل یک واجگونه به یک عنصر تمایزدهنده معنا در نظام آوایی زبان (آخمانووا ۱۹۶۶). (مترجم)

۲. به این گونه تلفظ واژه <صاحب>، یو. ن. مار نیز اشاره می‌کند (نک. مار ۱۹۳۷، ص ۵).

۳. در چهار نمونه mā، šomā، nār و gedāmūn آوای h به صورت خفیف ظاهر می‌شود. در bārāmūn نیز a کشش معمول خود را دارد و کشیده نیست. (ویراستار)

پ) در جمله‌های پرسشی، همهٔ واکه‌های هجای آخر بر اثر نواخت خیزانِ هجا کشیده می‌شوند. نمونه:

بالاخره رفت؟ belāxāre rāf?
 واسه [برای] بنده؟ vase bāndē?
 می‌دانی کی [چه کسی] آمده بود؟ miduni ki umāde būd?
 به این بزرگی؟^۱ be in bozorgi?

kaaardi و baaale که ایوانوف ذکر کرده است، ظاهراً مربوط به حالت‌های عاطفی گوناگون در گفتارند. این نمونه‌ها هم چنین حاکی از امکان دیرش ā می‌باشند. a-ی کشیده گاه در ادات «اندرزی»^۲ <ها> نیز شنیده می‌شود:

bēš nāgu ā! = <به اش نگوها>، mizānāmet ā! = <میزنمت ها>؛

ت) a-ی کشیده پیش از سایشی‌های واک‌دار نمود می‌یابد، به‌ویژه پیش از mixāj: = می‌خواهی، tšāj = چای (بیشتر: tšaji)، bāz = باز و مانند اینها. هرچند که در این موارد به دشواری می‌توان کشش را از تأثیر تکیه متمایز ساخت. این پدیده در مورد i و u نیز در همان بافت صدق می‌کند؛

ث) e، i و u-ی کشیده از فشردگی به وجود می‌آیند: ^۳beš || bēš = بهش [به او]، xunēš || xunēš = خانه‌اش، bēt || bet = بهت [به تو]، nānet || nānēt = ننه‌ات، bāndēš || bāndēš = بنده‌اش، zendegimun = زندگی‌مان [؟]، māniš tšije = معنی‌اش چیست؟، tšayūš = چاقویش و نیز در دیگر موارد چسبیدن ضمائر پی‌چسب (به‌جز

۱. به نظر می‌رسد که در این چهار مثال نیز کشش خاصی وجود ندارد. در مثال اول rāf نه به علت پرسشی بودن جمله، بلکه به علت حذف t از آخر آن کشیده شده است. در bānde نیز e کشش معمولی خود را دارد. زیرا e-های پایانی کشیده‌اند. (ویراستار)

۲. نویسنده در جای دیگری (بند شماره ۱۲۳) همین ادات را «هشدار» نامیده که به نظر صحیح‌تر می‌آید. (مترجم)

۳. کشش‌هایی که در بخش‌های پ، ت و ث گفته شد، در آوانوشت‌های جمله‌های گفتاری پیوست به‌طور منظم منعکس نشده‌اند.

اول شخص مفرد)^۱ به واژه‌های مختوم به e, i و u.

۲۳. و بالاخره هنگام حل و فصل مسئله مربوط به جنبه کمی واکه‌های لهجه تهرانی نباید از کنار واقعیت مسلم واج‌گردانی کشش مربوط به گونه‌های هم خانواده گذشت. منظور $\bar{a}$ و $\bar{e}$ با کشش جبرانی است. تقابل‌های زیر گواه این مسئله‌اند:

1) $\bar{a} \leftarrow \rightarrow a$

2) $\bar{a} \leftarrow \rightarrow \bar{a}$

bāš = باش و baš = باهاش

dāva = دوا و dāva = دوا

dāš = داشت و daš = داداش

bād = بد و bād = بعد

pāto = پابت را و pato = پاهایت را

zār = زر و zār = زهر

gedā = گدا و gēdā = گداها

rām = رم و rām = رحم

mollā = ملا و molla = ملاها

pāna = پناه و pāna = پنهان

bār = بار و bar = بهار

tāvil = تویل و tāvil = تحویل

lāf = لاف و laf = لحاف

mā = ما و ma = ماه

و غیره.

در موارد اندکی در گفتار دقیق، کشش ضعیف [slurred length] واکه‌های a و ā نیز دیده می‌شود، مانند baaš = باهاش، saab = صاحب، baar = بهار، bāād = بعد، dāāva = دوا و مانند این‌ها. در این موارد ارزش تقابل‌های ذکر شده در بالا، تا اندازه‌ای کاهش می‌یابد.

۱. نویسنده در این‌جا دلیلی برای مستثنی کردن ضمیر پی‌چسب اول شخص مفرد به دست نداده است. اما شایان ذکر است که کم شدن کشش واکه‌ها پیش از همخوان خیشومی، در بررسی‌های دیگر نیز کشف و پذیرفته شده است. (توضیح آن‌که با چسبیدن ضمیر اول شخص مفرد به پایان واژه، هجای پایانی ریشه، مختوم به یک همخوان خیشومی می‌شود، مانند: tšayum و یا dāmpajim. از این‌رو کشش واکه در این حالت برخلاف موارد مورد بحث در بالا افزایش نمی‌یابد). در این باره (نک. ثمره ۱۳۶۸ ص ۹۶)؛ که البته در آن‌جا کاهش کشش واکه تنها پیش از n نشان داده شده است. (نیز - پالیاکوف ۱۹۸۸، ص ۱۷۲). (مترجم)

۲. آنچه در این مثال‌ها به نظر می‌رسد آن است که تلفظ nānet ظاهراً اصفهانی است و نه تهرانی. دیگر آن‌که در a dšayuš کشیده است، نه u. ظاهراً تصور نویسنده آن است که هرجا هجایی دچار فشردگی شود، واکه باقی‌مانده باید کشیده شود. اما این قاعده در همه موارد صدق نمی‌کند. (ویراستار)

۳. در بیشتر مواردی که به عنوان مثال در ستون ۱ آمده، ظاهراً یک h - ی خفیف تلفظ می‌شود. (ویراستار)

جدول واج‌های همخوانی (بر پایه نظام آکادمیسین لی‌یف شریا)

		پیش‌زبانی‌ها		میان‌زبانی	پس‌زبانی	ملازی	حلقی
		لبی‌ها	لبی - دندان				
		دوبلی		دندانی - لثوی			
بندشی‌ها	گرفته	ساده	p, b		t, d	k, g	[q]
		مرکب		tʃ, dʒ			
	رِسا		m		n	[ŋ]	[ŋ̥]
		تک‌مرکزی		f, v			x, ɣ
تلفظی‌ها	گرفته	دو‌مرکزی ^۱		ʃ, ʒ			h [ɦ]
		میانی			j		
	رِسا	کناری		l			
		لرزشی		r			

۱. منظور از مختصه «دو‌مرکزی» (bifocal) در توصیف آواهای ژ و ʒ آن است که در هنگام تولید این دو آواز دو مرکز گرفتگی در دهان به‌طور هم‌زمان شکل می‌گیرد. در زبان روسی، نخستین مرکز، میان نوکی افراشته زبان و سخت‌کام قرار دارد؛ دومین مرکز، میان بخش پسین بدنه زبان که در تولید این آواها افراشته است از سویی و نرم‌کام از سوی دیگر قرار دارد. زبان نیز در این حالت، شکل قاشق‌مانند دارد (نک. آکیمینا / بارانوفسکایا ۱۹۹۰، ص ۳۹-۳۷). و در زبان فارسی نیز: «در تولید /k/ نتیجه زبان عامل سازنده است، ولی در مورد /k/ نتیجه زبان و بخشی از جلوی زبان که بر روی هم‌عریض‌تر از نتیجه زبان می‌باشند، دخیل هستند» (شروه ۱۳۸۸، ص ۱۹). پس تشکیل دو بست در مجرای دهان هنگام تلفظ این دو آواز امری پذیرفته شده است. اما این که در توصیف تلفظ روسی «نوکی» زبان و در توصیف فارسی «تیغه» زبان دخیل دانسته شده، به دلیل اختلاف اندکی تلفظ این دو آوا میان زبان‌های روسی و فارسی است. (مترجم)

همخوان‌ها

۲۴. ۲۲ آوای همخوانی مستقل، کل نظام همخوان‌های لهجه تهرانی را تشکیل می‌دهند.

در قلاب، گونه‌های رایج واج‌های γ, h, n, k و g آمده است. در مورد دو نشانه آخر، از این پس هم گونه‌های کامی نشده و هم گونه‌های کامی شده^۱ آنها با حروف k و g (بدون نشانه h) نشان داده خواهند شد؛ h و h نیز در متن‌ها تنها با h نشان داده شده‌اند.

رساها

۲۵. ویژگی مشترک خاص همه رساها را باید پایداری آنها در گفتار دانست. این آواها حذف نمی‌شوند و در معرض همگونی نیز قرار نمی‌گیرند. واک‌داری رساها در هر شرایطی حفظ می‌شود؛ به استثنای r که در بافت‌های معینی، یک گونه واک‌رفته، از نوع « p » [r] - ی روسی در واژه $руту́ть$ [rtut'] = جیوه به دست می‌دهد (در فارسی: $mārd$ = مرد و مانند آن. نک. بخش‌های بعد).

۲۶. واج ۱ همخوان لثوی کامی شده‌ای است که در گفتار رایج دارای دو گونه است: ۱- ی کامی شده که به $ль$ [l']^۲ - ی روسی نزدیک است و پیش از همخوان‌ها، در پایان واژه و پیش از واکه‌های غیرلثی نمود می‌یابد. نمونه‌ها: $bälke$ = بلکه، gel = گِل، $limu$ = لیمو، $bäle$ = بله، $läkke$ = لگه. پیش از واکه‌های لثی، گونه غیرکامی‌تر نمود می‌یابد: $lane$ = لانه، $luti$ = لوطی، $loyme$ = لقمه؛ هرچند که در این بافت‌ها، ویژگی نوکی [cacuminal] ۱ باز اثری از کامی شدگی را [در تولید این آوا] برجای می‌گذارد.

۱. نک. یادداشت مترجم در پانویست شماره ۳ ص ۲۷.

۲. در آوانویسی لاتین زبان روسی، ویرگول بالای حرف، نشانه کامی شدگی است. (مترجم)

دلیل جای‌گزینی رایج l و r (divar || dival = دیوار، bälŷ || bärŷ = برق، sulax || surax = سوراخ و غیره) را می‌توان شباهت وضعیت زبان هنگام تولید هر دو آوا دانست.

۲۷. واج m یک رسای کامی نشده بندشی دولبی است. این واج پیش از آواهای افراشته i و j اندکی کامی می‌شود. آوای m، همان‌گونه که تاکنون بارها اشاره شده است، در خوشه nb نیز نمود می‌یابد (zämbur = زنبور، pämbē = پنبه، hämbune = هنبانه و مانند اینها). اما در واژه عربی tānbih || tānbi = تنبیه، خوشه nb حفظ می‌شود [کذا].

۲۸. واج n یک آوای کامی نشده بندشی پشت زبانی است که تقریباً همانند [n] در روسی است. پیش از آواهای افراشته i و j اندکی کامی می‌شود. از نظر تولید، «خویشاوند» آوای d است که جای‌گزینی این دو در صورت‌های شخصی فعل‌ها^۱ در دوم شخص جمع، از همین‌روست: darid || darin = دارید، begid || begin = بگوئید و مانند اینها. البته صورت ساخته شده با in - برتری دارد.

گونه‌های هم‌خانواده n عبارتند از η میان زبانی و ŋ پس زبانی، که نمود هریک از آنها از روی موقعیت مشخص n در واژه تنظیم می‌شود.

گونه نخست بسیار نزدیک به n فرانسوی [کامی شده]^۲ است که پیش از گونه‌های کامی شده k و g و پیش از آواهای مرکب dʒ و tʃ دیده می‌شود. نمونه‌ها: koläng = کلنگ، džäng = جنگ، golbang = گلبانگ، päntšär = پنچر، ändžir = انجیر^۳. در واژه päntša = <پنج تا>، η پیش از š - ی کامی شده (که از dʒ < tʃ در موقعیت پیش از آوای بی‌واک، ساخته شده) نمود می‌یابد. به نظر می‌رسد η کلاً پیش

۱. منظور از «صورت شخصی فعل» (finite form of the verb) صورتی است که براساس شخص، شمار، زمان و وجه صرف شده و در جمله برای بیان گزاره جملات شخصی به کار می‌رود. در مقابل، «صورت غیرشخصی» یا «اسمی» فعل وجود دارد که ناظر بر صورت‌هایی است که هرچند از فعل ساخته شده‌اند، اما در جمله هم‌چون اسم عمل می‌کنند، مانند مصدر، صفت فعلی، اسم فعل (gerund) و غیره. (نک. آخمانووا ۱۹۶۶). (مترجم)

2. mouillé

۳. در دو مورد آخر، آوای n تلفظ می‌شود، نه η. (ویراستار)

از همخوان‌های کامی نمود می‌یابد، هرچند که فرصت بررسی کامل آن دست نداد. گونه دوم که آوای پس‌زبانی نزدیک به n آلمانی در "Bange" است، پیش از g و q - ی کامی نشده نمود می‌یابد: $\text{ä}ngur$ = انگور، $\text{ä}ngöš$ = انگشت، $\text{m}änqäl$ = منقل، $\text{e}ngelab$ = انقلاب، که در این حالت، q - ی بی‌واک به تأثیر ŋ واک‌دار شده و به g (دقیق‌تر، به Q در جدول همخوان‌های بنیادی شربا) (شربا ۱۹۵۷، ص ۲۷۵) با تولید پسین‌تر نزدیک می‌شود. در گفتار سهل‌انگارانه، تفاوت میان ŋ و ŋ به سختی تشخیص داده می‌شود.

۲۹. واج r یک لرزشی لثوی است که تقریباً شبیه p [r] - ی روسی است. این واج پیش از آواهای افراشته i و زاندکی کامی می‌شود. گونه واک‌رفته r در گفتار سریع، در خوشه‌های پایانی rd, ry, rb و rg دیده می‌شود، مانند dārd = درد، mory = مرغ، bārg = برگ، qārb = غرب و غیره. اما در صورت افزایش واکه‌ها، آوای r واک خود را در خوشه‌های پیش‌گفته باز می‌یابد (قس. šārbāt = شربت، mārdom = مردم. اما در mār̄tike = مردکه، r پیش از همخوان بی‌واک، براساس قاعده همگونی پس‌رو واک خود را از دست می‌دهد. (نک. بند شماره ۴۴).

۳۰. واج z یک رسای میان‌زبانی واک‌دار است (= [y] ñ - ی روسی). از آواهای ترکیبی در روسی، یعنی Я = [ya] ñ + a، [y + o = yo] ñ + o = ë، [y + ə = e] ñ + ə، [y + u = yu] ñ + y = ю، [y + e = ye] تنها برای دوتای آخر می‌توان آوای متناظر نزدیکی در لهجه تهرانی یافت: je = یک، pofjuz = پفیوز^۱.

نمود ز به جای h - ی حلقی نیز دیده می‌شود. نمونه‌ها: bejtār = بهتر، tejrūn = تهران، ješaj = یک شاهی، raje dur = راه دور^۲. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، در آهنگ سریع گفتار، به جای z آوای لغزشی کوتاه i جای‌گزین می‌شود: mixai = می‌خواهی، šai = شاهی، beitār = بهتر و غیره.

۱. هر چهار آوای نام برده در فارسی دارای آوای متناظر هستند. (ویراستار)

۲. این نمونه از و. ایوانوف است. البته در آوانویسی او به صورت roye dur نوشته شده است (نک. ایوانوف ۱۹۳۱، ص ۵۹۱).

j-ی اختیاری می‌تواند میان واکه‌های i و u، i و a، i و e [التقای واکه‌ها]^۱ نمود یابد: xunei || xuneji = خانه‌ای، pain || pajin = پایین، bui || buji = بویی.

همخوان‌های g/k, ž/š, z/s, dž / tš, d/t, v/f, b/p

۳۱. مختصه واجی همیشگی برای همه همخوان‌های جفتی، همان‌گونه که می‌دانیم حضور یا عدم حضور واک است. به این مختصه بنیادی، یک مختصه فرعی را نیز باید افزود که نقش مهمی در این لهجه بازی می‌کند: سختی [tenseness] فراوان تولید در بی‌واک‌ها. در گفتار سریع و روان این مختصه نقشی ندارد، چرا که تماماً توسط مختصه بنیادی نخست پوشیده می‌شود. اما در پایان واژه‌ها و جمله‌ها، سختی تولید بی‌واک‌ها تقریباً تبدیل به تنها عامل جداسازی بی‌واک‌ها از جفت واک‌دار پایانی واک‌رفته آنها می‌شود.^۳

تولید سخت‌تر، خاص آواهای بی‌واک p, t, f, s, k و x به استثنای h/ɸ است که گونه بی‌واک آن کلاً به‌ندرت دیده می‌شود. از میان آنها p, t و k گاه در موقعیت آغازی با دمش مشخص می‌شوند (در نتیجه تولید سخت)، اما این دمش اجباری نیست: khām = کم در کنار kām، و یا phedār = پدر در کنار pedār می‌تواند وجود داشته باشد. سختی تولید را می‌توان در آوای بی‌واک x نیز مشاهده کرد که «گرفتگی» آن تقریباً در هر کتاب دستور زبان فارسی یادآوری می‌شود.^۴

1. hiatus

۲. جفت x/t در بند ۴۱ در ارتباط با مسئله تلفظ <خ> || ق < بررسی خواهد شد.

۳. شالوده این نظر در ایران‌شناسی نخستین بار توسط و. س. ساکالووا گذارده شد (نک. ساکالووا ۱۹۴۹). بر پایه نتیجه‌گیری او، در زبان تاجیکی گونه واک‌رفته همخوان‌های واک‌دار در پایان واژه‌ها تقریباً برابر جفت بی‌واک خود است. اما برخلاف این یک، تولید ضعیف‌تری دارد. شبیه این پدیده را ما در لهجه تهرانی مشاهده می‌کنیم.

۴. مراد از «گرفتگی» مفهوم نشد. اما مطابق نظر دکتر یدالله ثمره، استاد آواشناسی دانشگاه تهران، احتمالاً منظور از این اصطلاح، لرزشی در عقب زبان است که در برخی موارد در x-ی تهرانی مشاهده می‌شود. (مترجم)

۳۲. واج‌های p/b یک جفت دولبی بندشی هستند که تقریباً همانند n6 [p/b] - ی کامی نشده در روسی می‌باشند. هر دو پیش از آواهای افراشته i و j اندکی کامی می‌شوند، مانند abjari = آبیاری، bijar = بیار، pir = پیر، bihäja = بی‌حید. p - ی بی‌واک در موارد بسیار نادری جای‌گزین b - ی واک‌دار در موقعیت پیش از واک می‌گردد.

(قس. beškan و صورت محتمل peškan = بشکن).^۱

۳۳. واج‌های f/v یک جفت لبی - دندانی سایشی هستند. این واج‌ها پیش از آواهای افراشته i و j اندکی کامی می‌شوند. در برخی موارد، آوای b در زبان ادبی با v در این لهجه مطابقت دارد، مانند vārdar = بردار، vaz = باز، vajssa = بایست (در خط، صورت‌های <وایستا> و یا <وایسا> را می‌توان دید). در یک مورد نگارنده vāre šoma = برای شمارا ثبت کرده است؛ اما این مورد، تأثیر لهجه محلی که ظاهراً کرمانی است، بوده است. واج v در موارد بسیار اندکی در پایان واژه‌ها دیده می‌شود. در این میان، آوای دولبی w نمودی ندارد، اما در تلفظ‌های فردی به تأثیر گویش‌های روستایی، نمود صورت‌های gaw = <گاو>، aw = <آب>، šaw = <شب> و مانند اینها نیز امکان‌پذیر است.^۲

۳۴. واج‌های t/d یک جفت دندانی بندشی کامی نشده‌اند. برخلاف همخوان‌هایی که پیشتر توصیف شدند، t/d پیش از آواهای افراشته j و i کامی نمی‌شوند (قس. did = دید که در آن واژه i افتاده‌تر از همین واژه در bid = بید است). این پدیده ظاهراً در زبان ادبی نیز وجود دارد. گاه t - ی بی‌واک در موقعیت پیش از واک، جای‌گزین d - ی واک‌دار می‌شود، مانند togme || dogme = دگمه، toşäk || doşäk = چاق، toşäk = تشک^۳، märtike || märdike = مردکه. در māšti (ساخته شده از <مشهدی>) فقط t داریم.

۱. هنگام رقص و آواز و مانند اینها.

۲. آنچه در گویش‌های روستایی شنیده می‌شود ou، gou و šou است. (ویراستار)

۳. toşäk و togme ادبی‌اند. بنابراین t به جای d به کار نرفته، بلکه برعکس است. در تهرانی d به جای t آمده است. (ویراستار)

۳۵. واج‌های tš/dž یک جفت بندشی کامی شده مرکب هستند. تفاوت این دو با š/ž، در آغاز بندشی پیش‌زبانی‌شان است که در گفتار سریع گاه شنیده نمی‌شود. از همین‌رو هم‌پوشی [overlapping] tš با š و dž با ž پدیده‌ای معمول در لهجه تهرانی است. پس بخش بندشی آغازی در آوای مرکب dž پیش از آوای رسای n و l، و نیز گاهی پیش از d، g و b برجا نمی‌ماند. نمونه: äžnas = اجناس، mäjles = مجلس، hiždä = هجده، mäjburäm = مجبورم. dž پیش از بی‌واک‌ها بر اثر همگونی به tš تبدیل می‌شود. از سوی دیگر، آوای بندشی در آغاز آوای مرکب tš نیز پیش از آوای بی‌واک k و t حذف می‌شود: hiškäs || hiške = هیچ‌کس، moštähed = مجتهد، hiškodum = هیچ‌کدام. در päñšta = پنج‌تا [و نیز در moštähed] بخش بندشی آغاز dž از میان رفته و از این‌رو ž - ی باقی‌مانده پیش از آوای بی‌واک به š تبدیل شده است.

۳۶. واج‌های s/z یک جفت سایشی هستند که به [s/z] c/3 - ی کامی نشده در روسی شبیه‌اند. هر دوی آنها پیش از i و j، کامی می‌شوند: bazi = بازی، sija = سیاه، asjabun = آسیابان.

۳۷. واج‌های š/ž یک جفت دو مرکزی کامی شده سایشی هستند. کامی‌شدگی آنها بستگی به دومین مرکز افراشته میان‌زبانی دارد. کامی‌شدگی ویژه š/ž به‌طور آشکار در موقعیت پایانی (gereftäneš' = گرفتندش)، پیش از همخوان‌ها (piš'keš' = پیشکش، mož'de = مرده) و پیش از واکه‌های غیرلیبی دیده می‌شود (š'ambe = شنبه، maš'in = ماشین). پیش از واکه‌های لبی شده، اندکی از میزان کامی‌شدگی š/ž کاسته می‌شود که در این حالت به š/ž - ی فرانسوی در واژه‌های journal و chose نزدیک می‌شوند. نمود کم واج ž را نیز باید یادآوری کرد. کامی‌شدگی این واج در موقعیت پایانی را نگارنده در یک نمونه منفرد آزموده است: 'garaž' = گاراژ.

۳۸. واج‌های k/g یک جفت بندشی میان‌زبانی هستند که تقریباً همانند k/ɣ

۱. نک. یادداشت مترجم در پانویست شماره ۱ ص ۴۱.

۲. ویرگول در این مثال‌ها نشانه کامی‌شدگی است. (مترجم)

[k/g] - ی کامی شده در روسی می باشند. گونه های کامی نشده (پس زبانی) k/g - ی فارسی در موقعیت های کاملاً مشخصی نمود می یابند، یعنی پیش از واکه های لبی شده. از این رو k/g در نمونه های زیر کامی نشده هستند: kaši = کاشی، kur = کور، kodum = کدام، gari = گاری، gur = گور، āngoš = انگشت. k - ی آغازی گاه (در گفتار کهن سالان) با کامی شدگی بیشتری تلفظ می شود که این تلفظ، k - ی کامی شده را به محیط tš می کشاند. نگارنده دو نمونه از این تلفظ را ثبت کرده است: tšāmār = کمر، tšārdi = کردی^۱.

ملازی ها

۳۹. در لهجه تهرانی، ملازی ها به سبب نداشتن گونه های کامی شده و نیز به دلیل توانایی شان در افتاده کردن واکه پس از خود مشخص می شوند. همان گونه که آمد، تغییرات زیر پس از ملازی ها رخ می دهد: i > ĩ و e > ε.

۴۰. واج x یک سایشی گرفته بی واک است که با نزدیک شدن ریشه زبان به [ملاز] به تلفظ درمی آید. تولید این واج، هنگام تلفظ پُرانرژی تر، با چندین لرزش پی درپی همراه است. همین پدیده، x - ی فارسی را از x - ی روسی متمایز می سازد. ۴۱. واج ɣ/(q) یک سایشی ملازی گرفته واک دار است که تولید آن تقریباً مانند تولید x است، اما به دلیل وجود واک، از آن متمایز می شود.

در شرایط خاصی، گونه بندشی بی واک این واج (در آوانویسی = q) دیده می شود که با چسباندن ریشه زبان به بخش انتهایی پس کام تولید می گردد. گونه هم خانواده q، آوای واک داری است که در زیر به آن خواهیم پرداخت.

توصیف واج ɣ و گونه آن = q با مسئله روشن نشده ای در ایران شناسی مرتبط است که همانا تلفظ <ق || غ> در زبان فارسی است. متأسفانه خود ایرانیان

۱. در این دو نمونه، تلفظ ضبط شده یا آذری و یا اصفهانی است. (ویراستار)

اطلاعات دقیقی درباره <ق || غ> نمی دهند. بهترین چیزی که در این باره در ایران گفته شده، در مقاله یو. ان. مار (۱۹۳۶، ص ۴۵ - ۴۷) «درباره تلفظ <ق || غ> در فارسی زنده» آورده شده است. حقیقت آن است که از کتاب <قانون سخن>^۱ به سختی می توان به نتیجه ای رسید. روشن نیست که چه آوایی میان <ق> و <خ> تلفظ می شود. آیا این آوا می تواند γ باشد؟ مار گونه های واج γ/(q) و شرایط نمود آنها را در این یا آن موقعیت باز نمی شکافد. تکیه اصلی بر میزان مشارکت واک است و این در حالی است که دلایلی که باعث نمود گونه های واک دار می شوند، در نظر گرفته نشده اند. اما یو. ان. مار به این نتیجه می رسد که <ق> و <غ> (در واقع q و γ) در حکم یک واج هستند. مشاهدات نگارنده از لهجه تهرانی نیز همین نظر را تأیید می کند. در گفتار معمولی γ و q گاه جایگزین یکدیگر می شوند. البته این امر تصویر ذهنی آوا [sound image] را تغییر نمی دهد، اما برخی قاعده مندی ها، نمود این دو آوا در شرایط گوناگون آوایی را برهم می زند. از این رو مسئله گونه اصلی و گونه فرعی این واج را باز می گذاریم. مشاهدات نگارنده درباره γ و q در موارد زیر خلاصه می شود:

الف) آوای واک دار سایشی γ در موقعیت میان واک و پیش از همخوان های واک دار، به ویژه همخوان های رسا شنیده می شود. نمونه ها: bayi = باقی، bayi = باغی (یک باغ)، tšayu = چاقو، layär = لاغر، oyateš tälxe = اوقاتش تلخ است، äyläb = اغلب. در تهران فروشنده عدسی فریاد می زد: läzize daye ädäs! = لذیذه، داغه عدس. ب) γ در پایان واژه ها دیده می شود، هرچند که با سختی کم تر و با از دست دادن واک تلفظ می شود: tšay = چاق، day = داغ. صورت های tšaq و daq نیز که معنا را تغییر نمی دهند، امکان پذیرند (اما: tšaye = چاق است <، daye = داغ است>؛

۱. تألیف میرزا حسن عکاس شیرازی است که در ۱۳۳۲ قمری در شیراز به چاپ رسیده و در آن جا از قول حضرت رضا (ع) آمده است که فارسیان قافی دارند «که در میان مخرج قاف و خاء معجمه تکلم می نمایند.» (تک. ص ۱۰۸ همان کتاب). (مترجم)

پ) گاه γ جای خود را به یک آوای واکه‌ای داده و با ساختن یک واکه مرکب خاص، یعنی $\ddot{a}i$ ، ناپدید می‌شود^۱: $\ddot{a}i\gamma\epsilon = \text{دقیقه}$ ، $\text{حقیقتاً} = \text{häiyätän}$.
 ت) γ پیش از بی‌واک‌ها بر اثر همگونی به x تبدیل می‌شود: $\text{وقت} = \text{växt}$ (در خط = <وخت>)، $\text{تقصیر} = \text{täxsir}$ و مانند اینها. در تلفظ متظاهرانه افراد، چه کم‌سواد و چه باسواد، در این موقعیت q نمود می‌یابد: $\text{تأقت} = \text{täqstär}$ ، $\text{من در دو مورد متوجه} \gamma\text{-ی بی‌واک پس از } s \text{ و } \text{شدم} = \text{bošxab}$ = بشقاب، $\text{فانوسقه} = \text{fanusxe}$ (فانوسخه < نیز می‌نویسند)؛

ث) q -ی بندشی بی‌واک در آغاز واژه دیده می‌شود: $\text{غلامرضا} = \text{qolumreza}$ ، $\text{قیچی} = \text{qeitši}$ ، $\text{غاز} = \text{qaz}$ ، $\text{قدغن است} = \text{qädäyäne}$ ، $\text{غذا} = \text{qäza}$ ، $\text{غلط} = \text{qäljun}$ = قلیان^۳. در آهنگ سریع، گاه تلفظ γ -ی آغازی نیز امکان‌پذیر است. درباره نمود q در موقعیت پایانی در بالا بحث شد؛

ج) گونه واک‌دار q -ی بندشی را (یعنی تقریباً آن آوایی که در جدول همخوان‌های بنیادی شربا با نشانه ç نشان داده شده است) نگارنده در εñqelab = انقلاب، $\text{منقل} = \text{māñqal}$ ، $\text{قلاّب} = \text{qollab}$ و $\text{قلّه} = \text{qolle}$ مشاهده کرده است. نمود q -ی واک‌دار (= ç) را در دو مثال اول می‌توان برپایه تأثیر ñ خیشومی پس‌زبانی توجیه کرد.

چاک‌نایی‌ها

۴۲. واج h در موقعیت منفرد، یک آوای بی‌واک پایین حلقی است که همانند h -ی انگلیسی یا آلمانی است. گونه واک‌دار آن (= ñ) بیش از گونه‌های دیگر و در موقعیت پیش از واکه و در محیط واکه دیده می‌شود، مانند ñävidž = هویدج، ñoläki

۱. مقایسه کنید با پدیده مشابه همین در ترکی استانبولی.

۲. در این جا تنها γ حذف شده، از قبل در کلمات «دقیقه» و «حقیقتاً» وجود داشته است. (ویراستار)

۳. در همه این موارد، q واک‌دار است. (ویراستار)

= هولکی، mahi = ماهی، birafie = بیراهه^۱. h اگر بلافاصله پیش از همخوان قرار بگیرد، با تأثیرگذاری در کیفیت و کشش واکه پیش از خود، معمولاً حذف می شود^۲، مانند nafām = نفهم، rām || rāām = رحم، rāzān = راه زن، zāremar = زهرمار (ناسزا). اما در پاره ای موارد در همین موقعیت x-ی ملازی ظاهر می شود: äxmāq = احمق، mākāme = محکمه، äxval = احوال، qāxt = قحط^۳.

حذف h فوق العاده رایج است: ma = ماه، tša = چاه، bazām = باز هم، mām = ماهم، beāmdige = به همدیگر، sāb = صاحب و غیره. تغییر شکل نشانه جمع [ha > a] نیز به دلیل همین پدیده است.

در واژه hämbune = <انبان>، h-ی قدیمی حفظ شده است (قس. hanbān در فارسی میانه).

۴۳. جفت <ع> h-ی بالا حلقی در نظام آوایی لهجه تهرانی وجود ندارد. هرچند که امکان نمود h و به خصوص <ع> در تلفظ فردی منتفی نیست. تلفظ <ع> برای مشخص ساختن واکه های آغازی (در تلفظ متظاهرانه) در موارد اندکی شنیده می شود. در واژه های عربی an <ع> äI = الآن و i <ع> qāt = قطعی ما همان گرایش شدید (همخوانی) واکه را می بینیم.

فرآیندهای مربوط به همخوان ها

(۱) همگونی

۴۴. همگونی پس رو رایج ترین فرآیند در لهجه تهرانی است. در نمونه های زیر همخوان واک دار در جهت همگونی با آوای بی واک مجاور، به جفت بی واک خود تبدیل می شود: äs kodža = از کجا، äs to = از تو، ketapforuš = کتاب فروش، daftälāb

۲. نمونه ها از و. ایوانوف است.

۱. از این پس f نیز در آوانویسی با h نشان داده می شود.

۳. سه مثال آخر مهجور به نظر می رسند. (ویراستار)

۴. منظور نویسنده از <ع> همان همزه [ʔ] است. (ویراستار)

= داوطلب، bättär = بدتر، sätta = صدتا، qatšaxtši = قاچاقچی، växt = وقت و مانند اینها. از همگونی ž نمونه‌ای ندارم. در عدد hivdä = هفده، v از برخورد با آوای واک دار d به وجود آمده است.

همگونی پیش‌رو به مراتب کم‌تر عمل می‌کند. بی‌واک‌های s، t، f گاه واک‌دارهای پس از خود را همگون می‌سازند: äspabe därde sär nemišäm = اسباب دردسر نمی‌شوم، ätfar däravordän = اطوار درآوردن. یک نمونه را نیز در محیط نظامی ثبت کرده‌ام: hefse ertebat = حفظ ارتباط.

واک‌دارشدگی k تحت تأثیر ŋ میان‌زبانی در واژه bang (از banque فرانسوی = بانک) مورد جالبی است. در صورت افزایش واک، واک‌دارشدگی k حفظ می‌شود: bange melli = <بانک ملی>.^۱

همگونی خوشه‌های st، št و zd را که ویژه بسیاری از لهجه‌های فارسی است، بعداً ذکر خواهم کرد. در میانه واژه، در محیط واکه‌ای، خوشه‌های st، št و zd به ترتیب گونه‌های کشیده s، š و z را به دست می‌دهند. نمونه‌ها: rassi = راستی؟، basse = بس است، pessun = پستان، vaissa = وایسا (بایست)، pošše dival = پشت دیوار، zešše = زشت است^۲، dävazzäh = دوازده، näzzik = نزدیک، dozzid = دزدید. s، š و ž -ی کشیده که در پایان واژه قرار گرفته باشند، ممکن است کوتاه شوند: daš || dašš = داشت، doz || dozz = دزد، puss || pus = پوست.

۲) کشش همخوان‌ها

۴۵. در زمینه کشش همخوان‌ها باید گفت که از میان رفتن این کشش در موقعیت پایانی، پدیده مشهودی است: xät = خط، häq = حق^۳. در bätštša boxorid häs konid

۱. گاه می‌نویسند: <بانگ ملی>.

۲. این دو مورد آخر در تهرانی شنیده نمی‌شود. (ویراستار)

۳. کشش پایانی، خاص واژه‌های قرضی عربی است. (ویراستار)

= <بچه‌ها بخورید حظ کنید>، z-ی کشیده، در جهت همگونی با k-ی بی‌واک در واژه بعدی به s تبدیل شده است. این نمونه می‌تواند تأییدی بر از میان رفتن کشش همخوان‌ها در پایان باشد. اما در میانه واژه کشش حفظ می‌شود: ävväl = اول، qässab = قصاب، هرچند که استثنائاتی وجود دارد، مانند mātāl näkon = معطل نکن (از واژه عربی mu'attal)، mālāy zādān = معلق زدن (از واژه عربی mu'allaq). کشش همخوان در واژه‌های فارسی bātše || bātštše = بچه، bäre || bärre = بره، äre || äre = اره اختیاری است. با این حال همخوان‌های کشیده گاه در جاهایی نمود می‌یابند که مطابق هنجار زبان ادبی نیست، مانند dolla šodān = <دولا شدن>. نمود همخوان‌های کشیده بر اثر همگونی خوشه‌های st، šd و zd نیز که در بالا آمد، از همین دست است.

۴۶. خوشه همخوانی آغازی در وام‌واژه‌ها و تراکم «نامناسب» همخوان‌های گوناگون در واژه‌های بومی، با گنجاندن واکه پیش هشته e || e (engelisa = انگلیسی‌ها)، و با حذف یکی از همخوان‌های درون واژه (mofxor = مفت‌خور) و نیز در نتیجه فشردگی هجا (نک. بخش‌های بعد) برطرف می‌شود.

(۳) حذف همخوان‌ها در پایان و در فشردگی‌ها

۴۷. موارد متنوع حذف همخوان‌ها در پایان و در فشردگی‌ها، نه تنها به عنوان عوامل مؤثر در آرایش آواها، بلکه به عنوان عواملی که تأثیر اساسی بر ساخت صرفی لهجه تهرانی، به‌ویژه بر ساختمان فعل می‌گذارند، جالب توجه‌اند. پیش از همه، از موارد پرشمار حذف t از خوشه‌های st، šd، ft، yt و rt در موقعیت پایانی یاد می‌کنیم. نمونه: häs = هست، däs = دست، nis = نیست، bäs = بست، nešes = نشست، daš = داشت، häš = هشت، poš = پشت، räf = رفت، häf = هفت، väx = وقت، kolof = کلفت، [paspor] päspor = پاسپورت و غیره. در

خوشه‌های br و dr آوای r حذف می‌شود: sǎp kon = صبر کن، ɛŋqād = این قدر. حذف d - ی دندانی از خوشه nd در پایان، تأثیر مشابهی بر شناسه فعلی سوم شخص جمع گذاشته است. این شناسه در لهجه تهرانی به شکل -än - نشان داده می‌شود: goftǎn = گفتند، bǎssǎn = بستند و غیره. نمونه‌های دیگر از حذف d عبارت‌اند از: tšǎn = چند (در خط غالباً به شکل <چن > می‌آید)، bolǎn = بلند، qǎn = قند، dǎrbǎn = دربند.

همخوان‌های پایانی پس از واکه پایدارترند. اما r - ی روان در واژه‌های زیر معمولاً حذف می‌شود: äge = اگر، dige = دیگر، دیگری (یا به معنای ده، یالاً: bogu dige = بگو دیگه)، mäge = مگر، axɛ <آخر > = axɛ guš bede = آخه گوش بده)، tšito = چه‌طور؟، into = این‌طور. k - ی بی‌واک در je = <یک > افتاده است (می‌نویسند: <یه >)؛ اما در صورت افزایش واکه‌ها ممکن است k واک‌دار شود: jeg ǎbbasi = یک عباسی، jeg oulad = یک اولاد^۱.

آن دسته از فرآیندهای آوایی که با حذف همخوان‌های گوناگون در فشردگی‌ها مرتبط می‌باشند، برای توصیف صرف افعال بسیار مهم‌اند. در شماره ۸۱ که در آن‌جا صورت‌های تصریفی فعل‌های بسیار رایج نشان داده می‌شود، مشروح‌تر می‌توان این فرآیندها را پی گرفت. فعلاً به برشمردن نمایان‌ترین موارد بسنده می‌شود: nemiše = نمی‌شود، mige = می‌گوید، beze baše = بگذار باشد، berǎn = بروند، mixād = می‌خواهد، mijām = می‌آیم، mide = می‌دهد، nemire = نمی‌رود و مانند اینها. همان‌گونه که در آخرین نمونه‌ها دیده می‌شود، در نتیجه حذف d - ی پایانی و فشردگی، ما با مشخصات کاملاً دیگرگونه‌ای از سوم شخص مفرد فعل‌ها در زمان حال روبه‌رو هستیم.

فرآیند خیشومی‌شدگی d - ی پایانی مربوط به مطابقت تقریباً منظم شناسه فعلی دوم شخص جمع در لهجه تهرانی (- in) با پایانه (- id) در زبان ادبی است. نمونه: pa šin = پا (بلند) شوید، darin = دارید، xassin = خواستید، migin = می‌گویید

۱. صورت‌های je ǎbbasi و je oulad نیز امکان‌پذیرند.

و غیره.

حذف z در hitštši = هیچ چیز، m و h در واژه tšeša = چشم‌ها، b در džaru = جاروب، d در pašmalu = پشم‌آلود را نیز یادآور می‌شوم. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، h-ی چاک‌نایی بسیار زیاد حذف می‌شود، آن هم در موقعیت‌های گوناگونی که به‌ویژه برای تشخیص حالت جمع مهم است.^۱

۴) واک‌رفتگی همخوان‌های واک‌دار در پایان واژه

۴۸. همخوان‌های واک‌دار، درست در پایان واژه و پیش از درنگ یک گونه واک‌رفته با تولید ضعیف را به‌دست می‌دهند که کاملاً همانند جفت بی‌واک خود نیست. پیش‌تر درباره تولید متفاوت همخوان‌های پایانی بی‌واک و واک‌دار صحبت شد. عدم سختی یا ضعف تولید گروه اخیر، آنان را از بی‌واک‌های سخت‌تر جدا ساخته و تصویری از نیم واک‌داری ایجاد می‌کند. به هر حال این همخوان‌های واک‌دار «نیمه» واک‌رفته در پایان واژه و در مجاورت مستقیم با همخوان بی‌واک واژه بعدی به کلی واک خود را از دست می‌دهند، زیرا این‌جا دیگر عامل همگونی عمل می‌کند.

درست در پایان واژه و پیش از درنگ، جای‌گزینی‌های زیر انجام می‌شود: $b > \text{b}$ ، $d > \text{d}$ ، $g > \text{g}$ ، $z > \text{z}$ ، نمونه: emšāb : امشب، mordab = مرداب، tši šod = چه شد؟، mixad = می‌خواهد، tšolay = چلاق، šoluγ = شلوغ، kāftārbaz = کفتر باز، kāfšduz = کفش‌دوز و غیره. نگارنده مثالی از z یا r -ی پایانی نیافت، البته به‌جز garaz = گاراژ.

۱. نک. بند شماره ۵۳. جدا از آن، در نتیجه حذف h ویژگی‌های دیگری نیز ظاهر می‌شود. مثلاً mānām بسته به بافت می‌تواند هم معنای «من هم» داشته باشد و هم «منم» = «من هستم»؛ یا آن‌که هجاهای دارای h، ساده‌تر می‌شوند: tšel = چهل، mixām = می‌خواهم و مانند اینها.

(۵) واک رفتگی ناقص در خوشه‌های پایانی rd, rdž و ry

۴۹. در واژه‌هایی مانند mard = مرد، dard = درد، avord = آورد، xardž = خرج، hārdž o mardž = هرج و مرج، bāry = برق، mory = مرغ نه تنها آوای پایانی، بلکه همه خوشه کلاً واک‌رفته می‌شود. آوای r نیز در این خوشه‌ها تبدیل به یک آوای لرزشی واک‌رفته از نوع [r] p - ی روسی در واژه ругать [rtut'] جیوه می‌شود. در صورت افزایش واکه‌ها، واک‌داری خوشه بازمی‌گردد (dard = درد، اما: dārde del = درد دل). ظاهراً در خوشه پایانی rg در واژه‌های mǎrg = مرگ و gorg = گرگ نیز واک‌رفتگی ناقص وجود دارد.

۵۰. باید یادآوری نمود که گاه نمود d به جای آوای ناسوده کامی در واژه hämsade = همسایه دیده می‌شود که ممکن است بازتابی از قاعده بسیار کهن تبدیل d به z باشد.^۱

۱. مطابق این قاعده: «صامت‌های d و ð در میان دو مصوت به y بدل شده و مصوت‌های مرکب جدیدی به وجود آورده است...» مانند pāda - / pāða - (باستانی) ← pāy (میانه و نو). (نک. ناتل خانلری ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳۴۳ - ۳۴۴). (مترجم)

فصل سوم

توصیف ساخت واژگی

۵۱. فرآیندهای آوایی بررسی شده در فصل پیش، قطعاً بی تأثیر بر ساخت صرفی لهجه تهرانی نبوده‌اند.

نشانه‌های صوری اسم و صفت تغییر کرده‌اند، بسیاری از ضمیرها و اعداد چهره آوایی دیگری به خود گرفته‌اند، نظام تصریف (به‌خصوص شناسه‌های فعلی) دگرگون شده است. جدا از اینها، لهجه تهرانی ابزارهای صرفی ویژه خود را دارد که تنها متعلق به این لهجه است. این ابزارها (و نیز ابزارهای نحوی) با نفوذ در زبان ادبی، در حال تبدیل به ویژگی‌های زبان فارسی مشترک ملی هستند. هم‌چنین تحولاتی در حوزه کاربرد و نیز معانی صورت‌های کهنه رخ داده است.

شرح مختصر بخش‌های گفتار که در زیر می‌آید، به بررسی مهم‌ترین ویژگی‌های صوری - معنایی لهجه تهرانی اختصاص دارد.^۱

۱. مسئله بخش‌های گفتار در این جا مورد طرح و بحث قرار نگرفته است، از این رو تقسیم‌بندی سنتی بخش‌های گفتار که در ایران‌شناسی پذیرفته شده است، حفظ می‌شود.

اسم حالت جمع

۵۲. پیش از آن که به توصیف نشانه‌های جمع بپردازیم، ضروری است پدیده‌ای را در نظر بگیریم که ویژه زبان فارسی است. در زبان فارسی مفهوم جمع و مفرد در اسم، حتی صرف نظر از نشان‌گذاری [marking] صرفی شان، به هیچ وجه به طور روشن قابل تشخیص نیست. اسم بی نشان غالباً مفهوم یک مجموعه یا مفهوم عام یک نوع تفکیک نشده را بیان می‌کند. اسمی که با نشانه جمع نشان دار شده است، گاه در نقش مفرد عمل می‌کند. نبود کامل مطابقت میان اسم و وابسته آن در شمار، نبود تقریباً کامل مطابقت میان نهاد و گزاره هنگامی که صحبت از اشیاء بی جان است، و بی‌نظمی در مطابقت میان نهاد «جان دار» و گزاره این مسئله را تأیید می‌کند. مثلاً واژه‌های sib = سب و morj = مرغ، اگر ضرورتی در تأکید بر جمع بودنشان وجود نداشته باشد، در کنار معنای سب و مرغ می‌توانند معنای سب‌ها و مرغ‌ها را نیز برسانند. در این موارد فقدان ابزار صوری صرفی برای بیان مقوله جمع، با بهره‌گیری از گونه‌های متنوع بیان نحوی آن جبران می‌شود. این گونه‌ها کلاً در زیر خلاصه شده‌اند:

الف) مفهوم جمع از روی بافتی که در آن اسم‌های مفرد در مفهوم جمع و مجموعه به کار رفته‌اند، آشکار می‌شود. نمونه:

آیا [در] شهر دزد هست؟
aja šār dozz hās?

این جا تخم مرغ نمی‌شود خرید.
inja toxemory [toxmemory] nemiše xārid.

می‌دانی چه طور گوسفند می‌کشند؟^۱
miduni tšito gusfān mikošān?

ب) مفهوم جمع از روی مطابقت نهاد با گزاره آشکار می‌شود. نمونه:

تو [ی] این جنگل خوک زیاد است.^۲
tu in džāngāl xuk zijade.

۱. این نمونه از د. فیلات است.

۲. در این مثال نهاد و گزاره هر دو مفردند و مطابقت دارند، ولی مفهوم جمع از مطابقت آنها فهمیده نمی‌شود، از کلمه خوک که اسم جنس است، فهمیده می‌شود. (ویراستار)

شما برادرمان هستید^۱. šoma bəradāremun hassin.

پ) گاه مفهوم جمع را می‌توان از روی رابطه اضافی میان وابسته و اسمی که در حالت مفرد قرار دارد، تشخیص داد. مثلاً derāxte bayā = درختِ باغ‌ها، gedāje bazara = گداهای بازارها [کذا]، šagerde māktāba = شاگردِ مکتب‌ها. چنین ترکیباتی در این لهجه بسیار فراوان دیده می‌شوند. زبان ادبی در این موارد گرایش به آن دارد که مفهوم جمع را با چسباندن نشانه به هر دو جزء تصریح کند؛

ت) اسم‌هایی که پس از اعداد و یا پس از واژه‌هایی قرار می‌گیرند که از نظر معنایی به اعداد نزدیک‌اند، نشانهٔ جمع نمی‌گیرند. در این موارد مفهوم جمع با عدد و یا با واژه‌های «چندتا»، «قدری»، «خیلی»، «کمی» و مانند آنها بیان می‌شود. نمونه‌ها:

شش تا صندلی šišta sändāli

هفت - هشت تا جوجه häf - häšta džudže

چند قالی داری؟^۲ tšān qali dari?

ث) گاه ممکن است حالت جمع تنها با تکرار اسم بیان شود: guni - guni = گونی‌گونی، dässe dässe = دسته دسته، qošuna sotun sotun umädān šār = قشون‌ها ستون ستون آمدند [به] شهر؛

ج) نمونه‌های زیر نشان از پدیدهٔ وارونه‌ای دارند: اسمی که با نشانهٔ جمع نشان‌دار شده است، در مفهوم مفرد عمل می‌کند:

برو حمام، چرک‌هایت را بشور. boro hämmum tšerkāte bešur.

خوب است این گندم‌ها طلا می‌شد! xub ās in gāndoma tāla mišod!

آرد‌ها را ریخت توی گونی. ardaro rix tu guni.

۱. در این جا مسند، یعنی برادرمان که مفرد است نشان می‌دهد که ما با کلمه‌ای مفرد روبرو هستیم. شما صورت مؤدبانهٔ تو است. بنابراین از روی مطابقت مفهوم جمع به دست نمی‌آید. (ویراستار). البته نویسنده این جمله را در روسی به صورت «شما برادرهایمان هستید» вы - наши братья = ترجمه کرده است. (مترجم)

۲. این مثال ادبی است. در تهرانی «تا» لازم است. (ویراستار)

آب پاشیدم، زمین‌ها گِل شد^۱.

ap patšidäm zemina gel šod.

نشانه‌های حالت جمع

۵۳. شمار قاطع اسم‌های مختوم به همخوان در حالت جمع پسوند تکیه‌بر a- را می‌گیرند که به‌طور منظم با <ها> - ی ادبی مطابقت دارد. نمونه:

رگ‌ها = rāghā صورت ادبی rāga

سیگارها = sigārḥā صورت ادبی sigara

دست‌ها = dāsthā صورت ادبی dāssa

نوشته‌های ادبی، نمونه‌های خطی فراوانی از شکل جمع را به‌دست می‌دهند. صورت‌های نوشتاری مانند: <پسرا>، <درختا>، <جونا> و مانند اینها به فراوانی دیده می‌شود.

در اسم‌هایی که به واکه‌های u-، e- و i- ختم می‌شوند، مشاهده می‌شود که نشانه ادبی hā- با نشانه ha- در این لهجه مطابقت دارد: gusaleha = گوساله‌ها، muha = موها. در گفتار سریع، در این موارد h حذف می‌شود، که نتیجه آن کشیده شدن واکه است. پس در کنار muha ما muā نیز داریم^۲. در واژه‌های dombā = دنبه‌ها، bātštšā = بچه‌ها و در واژه‌های دیگری که به e- ختم می‌شوند، پسوند کشیده ā- نتیجه فشردگی [هجا] و حذف h است.

۱. شاید نمونه‌های بالا از آن‌رو «پدیده وارونه» نامیده شده‌اند که اسم‌های جمع بسته شده در فارسی، در چنین بافتی در زبان روسی جمع بسته نمی‌شوند. از سوی دیگر، تصویری که مؤلف در این‌جا از جمع در فارسی دارد این است که جمع تنها تعدد را می‌رساند، در حالی که: «اسمی که با نشانه جمع همراه است، مفاهیم زیر را می‌رساند: ۱- در مورد چیزهایی که به شمارش درمی‌آیند، تعدد را نشان می‌دهد: کتاب‌ها، دانشجویان، معلمین. ۲- در مورد چیزهایی که قابل شمارش نیستند، کثرت را می‌رساند: آب‌ها، آتش‌ها. ۳- در مورد اسم‌های زمان و مکان و اسم‌های معنی، تقریب و گسترش را می‌رساند: اول‌های کار، نصفه‌های شب، اواخر روز...». (نک. صادقی / ارژنگ ۱۳۵۵، ص ۱۲۱). (مترجم)

۲. در این گونه موارد، w- ی خفیفی میان u و a ظاهر می‌شود. (ویراستار)

همین پسوند جمع (ā) را می توان در اسم هایی که به واکه a - ختم می شوند نیز دید. نمود ā - باکشش جبرانی در واژه های gedā = <گداها>، pā = <پاها> و mollā = <ملاها> در نتیجه آمیختگی دو «a» و حذف h، جای شک باقی نمی گذارد. اما پسوند جمع ān - منظمأً به شکل un - نمود می یابد: šagerdun = شاگردان. بدین گونه ما در لهجه تهرانی، چهار پسوند جمع اصلی داریم که نمود آنها وابسته به شرایط آوایی است، یعنی: a - ، ā - ، ha - و un - (به جای hā و ān - در زبان ادبی). جمع های عربی، از جمله جمع های «مکسر»، بسته گریخته دیده می شوند. نمود آنها بستگی به میزان تأثیر زبان نوشتاری بر زبان گویندگان دارد. جدا از این، در لهجه تهرانی، جمع عربی همیشه باز شناخته نمی شود. جمع عربی بسیاری اوقات همچون مفرد در نظر گرفته شده و «دوباره» با نشانه جمع این لهجه، جمع بسته می شود. از این رو باید گمان برد که صورت های به اصطلاح «جمع الجمع» که همه پژوهشگران زبان فارسی از آنها یاد کرده اند، در گونه های لهجه ای به وجود آمده باشند. این هم نمونه هایی از «جمع الجمع»: ārbaba = ارباب ها، āhaliā || āhaliha = اهالی ها، āšjaha || āšjaha = اشیاء، ilata = ایلات ها.

۵۴. نشانه های جمع a - ، ā - و ha - این توانایی را دارند که نه تنها واژه های گوناگون، مانند kutšuluā = کوچولوها، بلکه بسیاری از ترکیب ها را نیز اسم گردانی [substantivization] کنند. معمولاً پیش از چنین ترکیبی، ضمیر اشاره می آید که البته الزامی نیست. نمونه:

āz in fārda - pāsfārdā

be tāng umādim!

to in tše fārmudināro

bezar kenar!

از این فردا - پس فرداها

به تنگ آمدیم!

تو این چه فرمودیدها را

بگذار کنار!

صورت‌های مفعولی اسم

۵۵. همان‌گونه که می‌دانیم، زبان فارسی ادبی امکان ایجاد حالت‌های صرفی براساس نوع پایانه صرفی را ندارد، اما در لهجه تهرانی دو حالت رami توان بازشناخت: حالت مشترک [common case] (بی‌نشان) و حالت مفعولی [objective case]^۱. حالت مفعولی چند نشانه دارد که با ادات -ra در زبان ادبی مطابقت دارند. باید یادآوری نمود که اصطلاح «حالت» در ارتباط با لهجه تهرانی، ممکن است در معنایی به کار رود که تا حدودی با معنای این اصطلاح در زبان‌های تصریفی تفاوت دارد.

۵۶. پایه‌های مختوم به همخوان در حالت مفعولی، پایانه‌های o - یا e - را می‌گیرند که گویا هریک از آن دو براساس نوع تصریف [inflection] در ساخت اسم جای می‌گیرند. اما چنانچه اسم، خود دارای وابسته‌هایی باشد، این پایانه‌ها از آن جدا می‌شوند. نمونه: tšubo = «چوبرا» ، tšube kolofto = چوب کلفت را، zāno = زن را، به زن، tšubete = چوبت را، bayemune = «باغمان را».

مشخص کردن دلیل نمود o - در پاره‌ای موارد و e - در دیگر موارد، دشوار است. روشن است که در این جا، جدا از تأثیر گویش‌های روستایی^۲، نقش اساسی را موقعیت مکانی نشانه‌های مفعولی نسبت به محل تکیه ایفا می‌کند. مثلاً o - بر پایه مشاهدات نگارنده بلافاصله پس از هجای تکیه بر نمود می‌یابد (tšerāyo = چراغ را)؛ اما در صورت وجود ضمیر پی‌چسب میان ریشه و نشانه، به جای o - نشانه e - نمود می‌یابد (dokunešune = دکانشان را). هرچند که این «قاعده» نیز گاه تحت تأثیر قیاس نقض می‌شود: در کنار tšerāyo می‌توان tšerayε را شنید و به جای

۱. توصیف حالت مشترک در بند شماره ۱۴۳ و توضیح کامل‌تر حالت مفعولی که هم بر مفعول صریح و هم گاهی بر مفعول غیر صریح دلالت دارد، در شماره ۱۴۴ همین کتاب آمده است. (مترجم)

۲. همان‌گونه که از آثار ایران‌شناسان برمی‌آید، «پایانه صرفی حالت» در گویش‌ها بسیار متنوع است: a - ، ε - ، o - و غیره.

dokunešune, صورت dokunešuno را.

در نوشته‌های ادبی، بیشتر o- دیده می‌شود که با حرف «واو» نشان داده می‌شود، مانند <چراغو> = چراغ را، <مردو> = مرد را، اما <جوابشونه> = جوابشان را و <ریشته> = ریشتم را نیز به چشم می‌خورد.

در تلفظ دقیق و متظاهرانه، نشانهٔ صورت‌های مفعولی در پایه‌های مختوم به همخوان، به صورت ادبی rā- نزدیک می‌شود، که البته این تلفظ با لبی‌شدگی چشمگیر عنصر واکه‌ای [در نشانهٔ مفعولی] همراه است: bayro = <باغ را>.

۵۷. پایه‌های مختوم به واکه در حالت مفعولی، نشانهٔ رایج تر ro- را می‌گیرند (در نوشته‌های ادبی = <رو>)، مانند gedaro = <گدا را>، xunero = <خانه را>، nānuro = <ننو را>. در گفتار دقیق و آمیخته^۱، گاه ممکن است ra- نیز شنیده شود که جای‌گزینی متناوب <رو> و <را> در خط آن را تأیید می‌کند. تنها در یک مورد، نگارنده موفق به شنیدن نشانهٔ re- نیز شد (inare = <اینها را>) که ظاهراً ریشهٔ شرقی دارد؛ البته اگر براساس اطلاعات موجود در داستان‌های ه. ماسه (۱۹۲۵) که در مشهد گردآوری شده‌اند، داوری کنیم.

اسم معرفه

۵۸. نشانهٔ معرفه بودن اسم در این لهجه، همچون زبان ادبی، عنصر معرفه‌ساز [determinative element] -i- (<یای اشارت>) همراه با وابسته‌های پی‌رو است.^۲ از آن‌جا که برخی مقوله‌های نام^۳، همچون اسم‌های خاص، اعداد، ضمائر شخصی،

۱. منظور گفتاری است که ویژگی‌های ادبی را از سویی و ویژگی‌های عامیانه و لهجه‌ای را از سوی دیگر توأم داشته باشد. (مترجم)

۲. این نوع i- فقط با جمله‌های موصولی می‌آید؛ مانند: مردی که آمد. آدمی که آن‌جا بود. (ویراستار)
۳. «نام» مطابق تعریف «عنوان مشترک اسم، صفت و عدد است که از نظر مقولهٔ دستوری حالت [case] و نیز به واسطهٔ تقابلشان با فعل و قید به عنوان بخش‌های مستقل گفتار، در یک گروه گرد می‌آیند». (نک. روزنتال / تلنکووا ۱۹۷۶). شادروان خانلری هنگام بحث دربارهٔ فارسی باستان، اسم، صفت و ضمیر را در گروه «نام» قرار می‌دهد. (نک. نائل خانلری ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۸۴). (مترجم)

اشاره و برگشتی [reflexive] از نظر معنایی، پدیده معلومی را نشان می دهند، عنصر معرفه ساز نمی گیرند. هرچند که استثنائاً *mani ke* = منی که، *unai ke* = آنهایی که دیده می شود. اعداد، به شرط از سرگذراندن اسم گردانی شناخته شده شان می توانند *i* - بگیرند، مقایسه کنید: *tšaromi ke* = چهارمی که، یا *hitš doi nis ke se naše* = هیچ دویی نیست که سه نشود^۱ (یعنی در زندگی همه چیز ممکن است اتفاق بیفتد).

در گفتار رایج و نیز به هنگام تحلیل متن های ادبی، در کنار کاربرد قاعده مند عنصر معرفه ساز، فقدان آن نیز در جاهایی به چشم می خورد که براساس هنجارهای زبان ادبی مجاز نیست.^۲ نمونه:

اسباب ها که توی ماشین بود، خیس شد. *äspaba ke tu mašin bud xis šod.*

آره، اِشلاپ [کلاه] که گفته ام، پیش من است. *are, eşlap ke gofteäm, piše mäne.*

۵۹. هم چنین هر اسمی را که ادات اضافه و یا پایانه حالت مفعولی گرفته باشد،

باید اسم معرفه به شمار آورد: *sibe kermu* = سیب کرمو، *tšeše aptšeku* = چشم

آب چکان، *tšerašo bijar* = چراغ را بیاور^۳. اسم هایی نیز که ضمائر پی چسب به آنها

افزوده شده، از همین دسته اند: *dässäm* = دستم.

ضمائر اشاره، معرفه بودن اسم را افزایش می دهند: *in kutše* = این کوچه.

د. فیلات عقیده دارد که «ضمائر اشاره، به ویژه در [زبان گفتاری امروز]^۴ در حکم

حرف تعریف معین هستند». (۱۹۱۹، ص ۱۳۱). همین نکته را آ. کریستن سن نیز

یادآوری می کند (۱۹۱۸، ص ۱۱).

۶۰. در همه موارد باقی مانده، معرفه بودن اسم از روی بافت گفتار مشخص

می شود. مثلاً در جمله *be nokär bogu bijäd indža* = به نوکر بگو بیاید این جا، به رغم

۱. [i] در «چهارمی» نسبت را می رساند و در «دویی»، یای نکره است. (ویراستار)

۲. گذشته از این در زبان ادبی نیز، هنجارهای کاربرد *i* - ی اشاره بسیار سست به نظر می رسند.

۳. نشانه اضافه به تنهایی اسم را معرفه نمی کند، بلکه اگر مضاف الیه اسم خاص یا ضمیر یا هر اسم معرفه دیگری باشد، آن گاه وجود وابسته پسین معرفه، مضاف را معرفه می کند. مانند: چراغ جمشید روشن بود.

کارگر آنها کار می کند. در این باره نک. (باطنی ۱۳۵۶، ص. ۱۶۸). (ویراستار)

نبود هیچ نشانه خاص در واژه «نوکر»، بر گویندگان کاملاً روشن می شود که صحبت از کدام نوکر است.

در گفتار رایج بسیار پیش می آید که یک شیء را باید به عنوان یک طبقه، به عنوان مفهوم عام یک نوع بیان کرد. هنگامی که ما مثلاً می گوییم گلابی می خواهم، نه بر تعداد گلابی ها تأکید داریم و نه بر یک گلابی معین، بلکه بر یک طبقه معین از میوه ها (در مقابل مثلاً طبقه سیب ها)، یعنی بر مفهوم نوع تأکید می کنیم. در نمونه مشابه کتاب را دوست بدار معرفه بودن اسم خود به خود مشخص است، چرا که واژه «کتاب» در این جا شیء را همچون یک طبقه بیان می کند. در این موارد در لهجه تهرانی، اسم در هر نقشی به کار رفته باشد، از نظر ساخت واژی نشان دار نمی شود. نمونه های زیر را در نظر بگیرید:

nun nemixām, pul lazeme.

نان نمی خواهم، پول لازم است.

ei, xak be sārām, doxtār zaid!

ای، خاک بر سرم، دختر زایید!

چنانچه صحبت نه از شیء (یا موجود)، بلکه از یک پدیده باشد، بر معرفه بودن آن پدیده به مثابه یک طبقه، تأکید می شود. مانند:

mān hoqqe - bazi dus nādarām.

من حقه بازی دوست ندارم.

اسم نکره

۶۱. جدا از عنصر پسایند [postpositional element] - i - (>یای وحدت) در فارسی مشترک، عدد «یک» نیز در لهجه تهرانی در نقش حرف تعریف نامعین به فراوانی استفاده می شود. معمولاً این حرف تعریف شکل je (ساخته شده از <یک> به خود می گیرد که در بسیاری از لهجه های ایرانی دیده می شود. کاربرد این عدد همراه با عنصر پسایند، از نمایان ترین ویژگی های زبان زنده است: je mārdi = یک مردی، je ruzi = یک روزی و غیره. در این موارد، je معمولاً فاقد تکیه ای

است که وظیفه آن تأکید بر نقش وابسته عدد است (اما: $jə\ qrun^1 =$ یک قران). اسم، در صورت وجود عنصر نکره ساز [indefinite element] می تواند چند معنای ضمنی داشته باشد. مثلاً $qäza-i =$ غذایی، یک غذایی با شکل منفی گزاره، معنای هیچ غذایی را می رساند. از سوی دیگر، بسته به بافت، $ruz-i$ می تواند نه تنها معنای روزی، یک روز، یک بار را بدهد، بلکه معنای همه روز، یک روز تمام را نیز می تواند برساند. هم چنین مقایسه کنید با: $därja-i =$ دریایی، به معنای یک دریایی و همه دریا، یک دریای کامل.

در نظریه مربوط به زبان ادبی فارسی، پذیرفته شده است که اسمی که در نقش مفعول صریح قرار گرفته باشد و با حرف نشانه نیز نشان دار نشده باشد، نکره به شمار می آید. اما این نظریه چندان معتبر نیست، زیرا خصوصیت معرفه بودن و نکره بودن، یا مشخص بودن و نامشخص بودن اسم را در نظر نمی گیرد. نمونه زیر از لهجه تهرانی را در نظر بگیرید که ترجمه آن پیش تر آمد: $xak\ be\ säräm\ doxtär\ zaid$. در این نمونه $doxtär$ موجودی کاملاً مشخص است؛ زیرا تأکید بر آن است که دقیقاً دختر به دنیا آمده است و نه پسر. ما در این جا با تقسیم بندی مقوله ای خاصی در اسم ها سروکار داریم. (هم چنین قس. $to\ kot\ xäridi\ ja\ džäliye\ [dželiye]?$ = تو کت خریدی یا جلیقه؟)

جنس در اسم

۶۲. پروفیسور و. آ. ژوکوفسکی گمان داشت که پایانه (یا پسوند «-u = <و>») که در زبان فارسی زنده دیده می شود «می تواند همچون پایانه مؤنث در نظر گرفته شود، چرا که به جز نمونه هایی که من آوردم و «بانو»، تلذکه نیز در واژه های «زائو» و «هوو» که برای من نیز آشنا هستند، به این پایانه برخورد کرده است» (ژوکوفسکی ۱۹۲۲، ص ۲۲۰). پیش از آن نیز همین نظر را، ج. دارمستتر بیان کرده

بود (۱۸۸۳، ص ۱۳۴). با این حال هرکوششی در جهت یافتن جنس دستوری در لهجه تهرانی هیچ نتیجه‌ای به دست نمی‌دهد. پسوند *u* - نشانه جنس نیست، این پسوند به شکل یک پسوند صفت‌ساز درآمده که بیان‌کننده کیفیت و ویژگی‌های خاص موجودات زنده است. واژه <زائو> به جز معنی زن تازه‌زایی می‌تواند معنی زن بارور نیز داشته باشد، یعنی در این حالت بر کیفیت و ویژگی معینی تأکید می‌گردد. این مورد را می‌توان به واژه‌های زیر تشبیه کرد: *särmau* = سرمائو، *kermu* = کرمو، *mofu* = مفو و غیره که در آن واحد، معنای مرد سرمائو و زن سرمائو [حساس به سرما]، مرد کرمو و زن کرمو [مردم آزار]، مرد مفو و زن مفو [دماغو] را می‌رسانند (نک. شماره ۱۲۷).

جنس طبیعی در معنای واژه، در اسم‌های خاص، در اصطلاحات خویشاوندی و مانند اینها نشان داده می‌شود، یعنی در واژه‌هایی که در آنها تفکیک به زن و مرد از روی معنا انجام شده است: *näne* = ننه، *baba* = بابا، *badži* = باجی، *nokär* [noukär] = نوکر، *xale* = خاله، *dai* [daji] = دایی، *doxtäre* = دختره، *pesäre* = پسره، *zänike* = زنیکه، *märtike* = مردکه، *äm[m]e* = عمه، *ämu* = عمو و غیره. گاه جنس طبیعی جانوران در خود واژه مستتر است (*xorus* = خروس، *mory* = مرغ)، اما مفهوم جنس طبیعی در جانوران غالباً درهم می‌آمیزد. مثلاً *boz* = بز هم به معنای بز ماده است و هم بز نر، *gusfän* = گوسفند هم به معنای گوسفند ماده است و هم گوسفند نر، *gav* = گاو هم به معنای گاو نر است و هم ماده گاو.

در مواردی که بیان تعلق به یک جنس طبیعی (در انسان‌ها یا جانوران) ضروری است، واژه‌های توصیفی [attributive lexeme] خاصی در لهجه تهرانی به کار می‌رود: *zäne geda* = زن گدا، *märde geda* = مرد گدا، *zäne ašpäz* = زن آشپز، *märde ašpäz* = مرد آشپز، *zäne bive* = زن بیوه، *bive - märde* = بیوه زن، *bive - märde* = بیوه مرد (هم چنین *zäne bive* = زن بیوه، *märde bive* = مرد بیوه)، *gav (e) nār* = گاو نر، *gav (e) made* = گاو ماده، *matše säg* = ماچه سگ، *matše xār* = ماچه خر.

جنس مؤنث عربی همراه با وام‌واژه‌های عربی در زبان راه یافته است. در این

لهجه <ملک> و <ملکه>، <معشوق> و <معشوقه>، <مرحوم> و <مرحومه> و برخی واژه‌های دیگر با یکدیگر بسیار متفاوت‌اند.^۱ هرچند که پایانه‌های جنس عربی گسترش بیشتری نیافته‌اند.

ضمیر

(۱) ضمیرهای شخصی

۶۳. همان‌گونه که می‌دانیم، ویژگی خاص ضمیرهای شخصی در زبان ادبی در آن است که این ضمیرها کسره اضافه و عنصر نکره‌ساز نمی‌گیرند. در لهجه تهرانی ممکن است انحرافات از این قاعده دیده شود: گاه ضمیرهای شخصی، البته به جز دوم شخص^۲ و سوم شخص مفرد، هنگامی که در نقش اسم دارای وابسته عمل می‌کنند کسره اضافه می‌گیرند: māne bādbāxt = من بدبخت، unaje bitšare = آنها بیچاره، mese unaje digār miši = مثل آنها دیگر می‌شوی. در صورت وجود نشانه جمع، ضمیرهای ma = ما و šoma = شما نیز می‌توانند به وسیله کسره اضافه به واژه بعدی بپیوندند: māje fāyir = ماهاى فقیر، šomāje bitšare = شماهاى بیچاره.

ضمیرهای شخصی در این لهجه، ویژگی‌های بسیار اندکی دارند. در مقایسه با زبان ادبی، تنها ضمیرهای سوم شخص جمع una = آنها و išun = ایشان ظاهر متفاوتی دارند. اما صورت مفعولی ضمیر من بسیار متفاوت است: به جای صورت ادبی <مرا>، در این لهجه <منو> برتری دارد.^۳

ضمیر شخصی ma = ما، حتی اگر از نظر شخص با گزاره مطابقت داشته باشد، باز در پاره‌ای موارد به معنای اول شخص مفرد به کار می‌رود: ma ke nemidunim =

۱. نمونه د. فیلات جالب است: zāne mārume = زن مرحومه [مرحوم شده] و در مقابل zāne mārhum = زن مرد مرحوم.

۲. ضمیر دوم شخص مفرد نیز می‌تواند کسره اضافه بگیرد، مانند: توی احمق. (ویراستار)

۳. در این لهجه، صورت «منو» برتری ندارد، بلکه منحصرأ همین صورت به کار می‌رود. (ویراستار)

ماکه نمی دانیم (به معنای: من که نمی دانم)، *ma umādim* = ما او مدیم (به معنای: من آمدم)، *ma rāftim* = ما رفتیم (به معنای: من رفتم). جزء واکه ای ضمیر *ma*، گاه تا حد آوای «o» لبی می شود؛ از این رو در کنار *ma* ممکن است *mo* نیز شنیده شود.

išun = ایشان که ضمیر سوم شخص جمع است، گونهٔ دوم *[doublet]* *una* = آنها است، اما بیشتر به عنوان [جمع بسیار محترمانه؟] به کار می رود. مثلاً اربابی که دربارهٔ نوکرش صحبت می کند، نمی گوید *išun umādān* = ایشان آمدند؛ اما نوکر، برعکس دقیقاً همین را می گوید. در ایران هنوز نوعی «گزینش اجتماعی» در ضمیرها احساس می شود که در کاربرد فراوان [جمع بسیار محترمانه؟]^۱ در جانشین های «اجتماعی» ضمیرهای شخصی (*išaker*) = چاکر به معنای: من و البته تحت اللفظی به معنای خدمتکار، *bānde* = بنده، *hāqir* = حقیر و *[daʔi] dai* = داعی تقریباً به همان معنا، *hāzrāte ali* = حضرت عالی به معنای شما و مانند اینها) و در پرهیز از کاربرد صورت های «نامؤدبانۀ» *mān* = من، *to* = تو و *u* = او نمود می یابد. نکتهٔ شایان توجه آن که ضمیر *vej* = وی که در زبان نوشتاری، بیش از آن که بار «اجتماعی» داشته باشد، بار سبکی دارد، در زبان زنده به کار نمی رود.

همهٔ ضمیرهای شخصی غالباً به صورت حشو [*pleonastically*] به کار می روند. آ. کریستن سن هنگام تحلیل داستان های عامیانه به این نکته توجه نموده است. افزون بر آنچه تاکنون گفته شد، در زیر موارد کاربرد ضمیرهای شخصی در جملاتی نشان داده می شود که در آنها شخص دو بار بیان شده است: یک بار با ضمیر شخصی و یک بار با ضمیر پی چسب متناظر آن:

mān dāssām dārd mikone.

من دستم درد می کند.

mān gošname.

من گشته ام است.

u sārdeše.

او سردش است.

šoma mānzeletun kodža-s?

شما منزلتان کجا است؟

(۲) ضمیرهای اشاره

۶۴. واژه $h\ddot{a}mt\dot{s}i \parallel h\ddot{a}mt\dot{s}in$ = همچنین که هم در نقش وابسته و هم در نقش قید به کار می‌رود، در حال نزدیک شدن به ضمیرهای اشاره in = این، un = آن، $h\ddot{a}min$ = همین و $h\ddot{a}mun$ = همان است. قس. $h\ddot{a}mt\dot{s}i (n) ad\ddot{a}m$ = همچنین آدم و $m\ddot{a}kon h\ddot{a}mt\dot{s}i (n)$ = مکن همچنین. $h\ddot{a}mt\dot{s}in$ در صورتی که نشانه جمع بگیرد، در نقش نهاد و نیز مفعول عمل می‌کند:

$h\ddot{a}mt\dot{s}ina h\ddot{a}mi\dot{s}e duru\dot{y} mig\ddot{a}n$ = همچنین‌ها همیشه دروغ می‌گویند، $h\ddot{a}mt\dot{s}inaro$ = همچنین‌ها را. ضمیرهای in و un در نقش مفعول صریح (چه در حالت مفرد و چه در حالت جمع) پایانه حالت مفعولی را می‌گیرند. نمونه:

$ino bigir.$

این را بگیر.

$h\ddot{a}mino migi?$

همین را می‌گویی؟

$uno n\ddot{a}x\ddot{a}rid\ddot{a}m, gerune.$

آن را نخریدم، گران است.

$inaro d\ddot{a}s n\ddot{a}z\ddot{a}n.$

اینها را دست زن.

در خط، صورت‌های نوشتاری $\langle$ اون $\rangle$ ، $\langle$ همونا $\rangle$ و $\langle$ اونو $\rangle$ دیده می‌شوند.

(۳) ضمیرهای پرسشی

۶۵. ویژگی‌های ضمیرهای پرسشی لهجه تهرانی در جدول زیر دیده می‌شوند:

لهجه تهرانی	صورت‌های نوشتاری که دیده می‌شوند	زبان ادبی
$t\dot{s}i \parallel t\dot{s}e$	$\langle$ چی، چه $\rangle$	$t\dot{s}e$
ki	$\langle$ کی، که $\rangle$	ke (و کم‌تر: ki)
$kodum$	$\langle$ کودوم، کدوم $\rangle$	$kod\ddot{a}m$
$t\dot{s}\ddot{a}n$	$\langle$ چند، چن $\rangle$	$t\dot{s}\ddot{a}nd$
$t\dot{s}e\gamma\ddot{a}d$	$\langle$ چقد، چه قدر $\rangle$	$t\dot{s}e\gamma\ddot{a}dr$
$t\dot{s}et\dot{s}i \parallel t\dot{s}it\dot{s}i$	$\langle$ چه چی، چی چی $\rangle$	$t\dot{s}et\dot{s}iz$

۱. ظاهراً صورت $t\dot{s}et\dot{s}i$ محلی است و نه تهرانی. (ویراستار)

ضمیرهای tše = چه و tši = چی گونه دوم یکدیگر هستند، چراکه در بسیاری از موارد می توان آنها را جای‌گزین یکدیگر نمود. هرچند که بر پایه مشاهدات نگارنده، tše بیشتر به معنای کدام به کار می‌رود، اما tši به معنای چه چیز، مثلاً in tše šāri-s = این چه شهری است؟، tši mige? = چه می‌گوید؟. البته این تمایز به دلیل تأثیر قیاس به طور منظم عمل نمی‌کند (قس. be mǎn tše! = به من چه؟، tšeše = چشه [چه‌اش است]). (نمی‌توان گفت: tšiše?).

ضمیر tši می‌تواند به موجودات زنده بازگردد، مثلاً پرسش‌های چه کسی را کشت؟ و یا چه زاید؟ معمولاً با tši ساخته می‌شوند.^۱

ضمیر «مربک» tšitši || tšetši بسیار رایج است، مانند in tšitšije = این چه چیز است؟، tšetši migi to? = چه چیز می‌گویی تو؟.

ضمیر <که> تنها به شکل ki به کار می‌رود که در ترکیب با فعل ربطی، صورت‌های kije = کی است و kijām = کی هستم، kii || kiji = که هستی و مانند اینها را به دست می‌دهد. صورت مفعولی ضمیر ki، با وجود مختوم بودن به واکه، استثنائاً با پیوستن پایانه o - ساخته می‌شود. به جای صورت مورد انتظار kiro^۲، صورت kijo را می‌بینیم، مثلاً: kijo didi^۳ = که را دیدی؟

ضمیر kodum = کدام در گفتار رایج بیشتر اوقات به عدد «یک» که عنصر نکره‌ساز، گرفته است، می‌پیوندد (kodum jeki = کدام یک) و می‌تواند مانند اعداد ترتیبی، ضمیرهای پی‌چسب و به‌ویژه eš - بگیرد: kodumešo mixaj = کدامش را می‌خواهی؟.

ضمیرهای tšān و tšeyād به معنای «چقدر» به کار می‌روند. مثلاً چقدر می‌ارزد؟ را می‌توان نه تنها با عبارت tšān mijärze = چند می‌ارزد؟ بلکه با عبارت

۱. tši تنها به معنای چه چیزی به کار می‌رود که در این حالت ضمیر پرسشی است. هنگامی که پیش از اسم به عنوان صفت پرسشی می‌آید، همواره tše تلفظ می‌شود، مانند: چه کتابی؟ چه کسی؟ به استثنای ترکیب با tši که مخفف tšiz است: tšitši. (ویراستار)

۲. صورت kiro نیز به کار می‌رود. (ویراستار)

۳. در نوشته‌های ادبی معمولاً <کیو> (kijo) می‌نویسند.

tšeyäd mijärze? نیز بیان نمود. البته tšeyäd برخلاف tšan می تواند در نقش بیان عاطفی [exclamation] نیز عمل کند: tšeyäd bādbāxtām = چقدر بدبختم!.

صورت tšānta = چندتا که می تواند بسته به آهنگ جمله هم به معنای «چقدر، چندتا» باشد و هم به معنای «مقداری، تعدادی»، بسیار رایج است. این را در پرسش و پاسخ زیر مقایسه کنید: tšānta qali foruxti? = چندتا قالی فروختی؟ و در پاسخ: tšānta qali foruxtām = چندتا قالی فروختم.

(۴) ضمیرهای برگشتی

۶۶. به جز xod = خود، ضمیرهای به اصطلاح شخصی برگشتی نیز که با کمک ضمائر پی چسب ساخته می شوند، کاربرد گسترده ای دارند. این ضمیرها عبارت اند از: xodām = خودم، xodet = خودت، xodeš = خودش، xodemun = خودمان، xodetun = خودتان، xodešun = خودشان. صورت های فشرده دو ضمیر آخر نیز امکان پذیرند: xotšun، xottun (همراه با همگونی d - ی واک دار).

صورت مفعولی ضمیر برگشتی xod تقریباً بدون ضمیر پی چسب مربوط به آن ساخته نمی شود. بنابراین اگر در زبان ادبی گفتن «من خود را...» و نیز «شما خود را...» امکان پذیر است، در این لهجه معمولاً می گویند: mān xodāmo = من خودم را و šoma xodetuno = شما خودتان را. xiš = خویش و xištān = خویشان تقریباً دیده نمی شوند.^۱

(۵) ضمیرهای مبهم

۶۷. ضمیرهای مبهم عبارت اند از: kāsī = کسی (همراه با فعل منفی)، dige =

۱. ضمیرهایی که در بالا به آنها اشاره شد، در کتاب های درسی «ضمیر مشترک» نامیده می شوند. اما از آن جا که اصطلاح «مشترک» نه ناظر بر نقش این گونه ضمائر است و نه رساننده معنای آنها، در این جا اصطلاح «برگشتی» که به گمان مترجم شفافیت بیشتری دارد، ترجیح داده شد. (مترجم)

دیگر (و به ندرت digär)، tšizi = چیزی (همراه با فعل منفی)، hitš = هیچ، här = هر. هم چنین ضمیرهای مبهم مرکب که از ترکیب با je = یک، hitš = هیچ و مانند آنها ساخته می شوند نیز رایج اند: jekäsi = یک کسی، jetšizi = یک چیزی، hiške = هیچ کس (و به ندرت: hiškäs)، hiškodum = هیچ کدام، hitštši = هیچ چیز، hämekäs = همه کس، felun - käs = فلان کس، felun - tšiz = فلان چیز (در زبان ادبی: folän - käs، folän - tšiz).

باید یادآوری کرد که ضمیرهای käsi و tšizi، از آن جا که بسته به شکل گزاره، معانی گوناگونی دارند، بدون ارتباط با واژه های دیگر به کار نمی روند. عدد «یک» همراه با عنصر نکره ساز غالباً جانشین «کسی» می شود، مانند jeki umäde bud = یک [کسی] آمده بود.

۶) ضمیرهای فراگیر

[generalizing pronouns]

۶۸. به جز häme = همه و tämum = تمام، ضمیر hämäš = همش < نیز در لهجه تهرانی وجود دارد که معنای آن از بافت مشخص می شود. در پاره ای موارد این ضمیر معنای همه، تمام را می رساند، مانند hämäšo mixorim = همه اش را می خوریم، و در دیگر موارد به معنای همه اش، فقط به کار می رود، مثال:

من همه اش [فقط] یک قران دارم.^۱ män hämäš je qrun [jeq qerun] daräm.

همان گونه که می دانیم، ضمیرهای häme و tämum هنگام ایفای نقش وابسته، پیش از اسم قرار گرفته و با کسره اضافه به آن می پیوندند. این ضمیرها نه تنها معنای همه و کلیه می دهند بلکه معنای کل، تمام و سر تا پا را نیز می رسانند. این بستگی به آن دارد که اسم توصیف شونده پس از ضمیر، چه شماری داشته باشد.^۲ ارتباط میان

۱. این ضمیر به معنای مرتباً و پی در پی هم هست، مانند: حسن همش حرف می زند. (ویراستار)

۲. برای فهم بهتر مطلب شاید بتوان از تفاوت معنای همه در دو عبارت زیر کمک گرفت: الف) همه بدن ها؛ ب) همه بدن، سر تا پای بدن. (مترجم)

häme در نقش وابسته و اسم در این لهجه غالباً بدون کسره اضافه دیده می شود:
häme gusfändaro bordän. همه گوسفندها را بردند.

۷) ضمیرهای دوسویه

[reciprocal pronouns]

۶۹. مفهوم دوسویگی را ترکیب‌های ضمیری hämdige = همدیگر و jedige = یکدیگر می‌رسانند. به جز آن، دوسویگی با ضمیر häm = هم که در ترکیب اضافی با اسم پیش از خود قرار داشته باشد نیز بیان می‌شود. مثلاً در «ولنگاری» از صادق هدایت می‌خوانیم: «اونا ترسیده بودن و خودشونو بغل هم فشار میدادن»
una tärside budän vä xodešuno bāyāle häm fešar midadän.

۸) ضمیرهای پی‌چسب

۷۰. رواج فراوان ضمیرهای پی‌چسب و تنوع نقش آنها یکی از خاص‌ترین ویژگی‌های لهجه تهرانی است. ما در آثار ایران‌شناسان اشارات منظم به این ضمیرها را می‌بینیم، اما تحلیل نظام‌مند مسئله ضمیرهای پی‌چسب که بی‌شک تنها در بعد تاریخی حل‌شدنی است، تاکنون انجام نگرفته است. شواهد به‌دست آمده از این زبان یا این لهجه زنده می‌توانند در حل این مسئله جالب که هنوز چندان روشن نیست، یاری‌رسانند.

پیش از هر چیز جدول تطبیقی صورت‌های ضمائر پی‌چسب در این لهجه و در زبان ادبی را می‌آوریم.

زبان ادبی

لهجه تهرانی

(الف) پس از واژه مختوم به همخوان

مفرد	جمع	مفرد	جمع
- äm	- emun	- äm	- emān
- et	- etun	- et	- etān
- eš	- ešun	- äš	- ešān

(ب) پس از واژه مختوم به واکه^۱

- m äm	- mun	- jām	- jāmān [-jemān]
- t	- tun	- jāt	- jātān [-jetān]
- š	- šun	- jāš	- jāšān [-ješān]

ساخت آوایی ضمائر پی چسب در لهجه تهرانی به مراتب ساده تر از زبان ادبی است. در آنها فرایندهای آوایی خاص این زبان زنده، به روشنی به چشم می خورد: تخفیف ä-ی ناپایدار در موقعیت پی چسب (به جز اول شخص مفرد)، تبدیل «a» به u پیش از n-ی خیشومی و فشردگی هجاها.

اما مهم ترین نقش ضمائر پی چسب بیان مالکیت است. مانند:

پایم درد می کند. pām dārd mikone.

چشم هایش کور شود. tšešāš kur še.

هم ولایتی هایش بد بودند. hāmvelajātihāš bād budān.

در ارتباط با همین نقش ضمیر پی چسب آ. کریستن سن اشاره می کند که در زبان عامیانه، این ضمیر «گاه در جایی به کار می رود که زبان قدیم در آن جا ضمیر برگشتی <خود> را ترجیح می دهد» (۱۹۱۸، ص ۱۱).

دومین نقش مهم ضمائر پی چسب، مشخص کردن مفعول پس از فعل متعدی است. مانند:

۱. به جز واکه [e] مقایسه کنید: xane - ?äm و xane - jām (ویراستار)

xoda bijamorzādešun.

خدا پیامرزدشان.

gereftāneš.

گرفتندش.

kodžāš mibārān?

کجایش می‌برند؟

در فعل‌های ترکیبی، ضمائر پی‌چسب یا به بخش اسمی می‌چسبند و یا به فعل کمکی، که در هر دو حال معنای عبارت را تغییر نمی‌دهند، مقایسه کنید:

tike - tikēt mikonām.

تکه‌تکه‌ات می‌کنم. و

tike - tike mikonāmet.

تکه‌تکه می‌کنمت.

dusseš darām.

دوستش دارم. و

dus darāmeš.

دوست دارمش.

اما در بسیاری موارد چسبیدن ضمیر پی‌چسب به فعل کمکی امکان‌پذیر نیست؛ مانند جمله *birunām mikoni?* = بیرونم می‌کنی؟^۱. در روش چسبیدن ضمیر پی‌چسب قاعده‌مندی‌ای دیده نشده است.

گاه وقتی مفعول صریح در جمله حضور دارد، ضمیر پی‌چسب سوم شخص مفرد نیز با چسبیدن به فعل به صورت حشو، بیان مفعول صریح را کامل می‌سازد، مانند:

این گل را باید لای کتاب گذاشتش. *in golo bajād laje ketab gozaššeš [gozašteš]*

ضمائر پی‌چسب در نقش پذیرنده فعل [object - addressee] که عمل فعل متوجه آن است، عمل می‌کنند. این سومین نقش اساسی آنهاست. نمونه‌ها:

nišunām bede.

نشانم بده.

zāneš dadān.

زنش دادند.

fohšām nāde.

فحشم نده.

bavārešun nemikonām.

باورشان نمی‌کنم.^۲

موارد ترکیب ضمائر پی‌چسب با حروف اضافه حالت برایی - جهتی

۱. در این مثال می‌توان گفت: *birun mikonim?* (ویراستار)

۲. ضمیر پی‌چسب در این مثال، مفعول صریح است. (ویراستار)

[dative - directional] را نیز باید مربوط به همین جا دانست:

الف) ترکیب با حرف اضافه <به> be =

beām [bēm] = بهِم [به من] bēmūn' = بهِمان (که رایج نیست) [به ما]

bēt = بهِت [به تو] bētun = بهِتان [به شما]

bēš = بهِش [به او] bēšun = بهِشان [به ایشان]

ب) ترکیب با حرف اضافه <واسه> vase =

vaseām [vasēm] = براِم vaseāmūn = براِیمان

vasēt = براِیت vasētun = براِیتان

vasēš = براِیش vasēšun = براِیشان

پ) ترکیب با حرف اضافه <برای> bāraje = (صورت‌های فشرده)

bārām = براِم bārāmūn = براِیمان

bārāt = براِیت bārātun = براِیتان

bārāš = براِیش bārāšun = براِیشان

جای ضمائر بی‌چسب در جمله، بسیار دل‌خواه است. این ضمائر می‌توانند نه تنها به بخش‌های گفتار، بلکه تقریباً به همه‌ی واژه‌های وابسته نیز بچسبند. ضمائر بی‌چسب با چسبیدن به بیشتر حروف اضافه‌ی مختص [proper preposition] و حروف اضافه‌ی ساخته شده از اسم، در نقش همه‌ی صورت‌های غیرفاعلی ضمیرهای شخصی که نمودشان امکان‌پذیر است، عمل می‌کنند. نمونه:

bāš rāftām. باه‌اش [با او] رفتم.

āzeš porsidi? ازش [از او] پرسیدی؟

mijunešun neza šod. میانشان نزاع شد.

pālūš tšizi nis. پهلوش چیزی نیست.

tši hās dorevāret? چه هست دور و بَرَت؟

کاربردِ حشوگونه‌ی ضمیر سوم شخص مفرد در این لهجه را نیز که ویژه‌ی بسیاری از

لهجه‌های ایرانی است، باید یادآوری کرد. نمونه:

آخرش کارش به افتضاح کشید. *axereš kareš be efteza kešid.*

صدای «الحمد لله» بلند شد. *sedaje älhämdolla bolän šodeš.*

دختره هی جیغ می‌زدش. *doxtäre hej džiγ mizādeš.*

دو نمونه آخر برگرفته از داستان‌های صادق هدایت‌اند. در آنها ضمیر پی‌چسب همچون پسوند به فعل می‌چسبد و با تصریف حشوگونه فعل، گویی ضمیری را که مفعول نهاد است، نشان می‌دهد.^۱ اما مواردی نیز وجود دارد که در آنها نهادِ فاعل در جمله غایب است و از این‌رو نقش بیان‌کننده نهاد را ضمیر پی‌چسب «وابسته به فعل» برعهده می‌گیرد. این هم چند نمونه مشخص: *mordež* = او مُرد، *daššeš* [dašteš] = او داشت، *räfteš* = او رفت، *xune hässeš* = او [در] خانه نبود، *xune nisseš* = او [در] خانه نیست، *xune näbudeš* = او [در] خانه فرستادند تا [او نان بخورد]^۲.

در آثار ایران‌شناسان، این‌گونه کاربرد ضمیر پی‌چسب معمولاً با ساخت مجهول باستانی در فعل ایرانی مرتبط دانسته می‌شود. از این‌رو مثلاً دارمستتر (۱۸۸۳، ص ۱۶۴) در صحبت از کاربرد ضمیر پی‌چسب در فارسی میانه و نو تأکید می‌کند که «ضمیرهای پیوسته در پهلوی به عنوان نهاد عمل می‌کنند». سپس با ربط‌دادن این‌گونه کاربرد با ساخت مجهول باستانی می‌گوید که «این ساخت در

۱. این ضمیر پی‌چسب نشان‌دهنده مفعول نیست، بلکه ادامه ساخت «ارگاتیو» در فارسی میانه است. البته این ساخت در فارسی میانه فقط با افعال متعدی به کار می‌رفته است؛ اما امروز هم با فعل‌های متعدی و هم با فعل‌های لازم به کار می‌رود، مانند: رفتش > او رفت. (ویراستار)

۲. ترجمه روسی این جمله تهرانی به صورت نان دادند تا او بخورد آمده است که به گمان مترجم اشتباه است. به نظر می‌رسد جمله بالا هم ساخت جملاتی مانند جمله‌های زیر باشد:

dadän ketabo bebärādeš bala.

دادند کتاب را ببرَدش بالا.

dadi ?uno bešurādeš?

دادی آن را بشویدَش؟

(مترجم)

فارسی نو از میان رفته است؛ اما در دنباله، شاهی از فردوسی می آورد:
 «نبشتش» = nibisht - ash می تواند به جای «نبشت او» = nibišt ō به معنی
 او نوشت به کار برود؛ ترجمه تحت اللفظی آن نوشته او (بود) است.

ساخت مجهول باستانی در فعل ایرانی دارای ضمائر پیوسته، به طور مشروح تر
 در مقاله پروفیسور ب. و. میلر (۱۹۳۵) با عنوان «عدم هماهنگی در میان زبان های
 ایرانی از نظر مرحله تحول تاریخی» بررسی شده است. در آن مقاله در کنار
 نمونه های پر شمار از زبان ها و لهجه های ایرانی، عبارت عامیانه «mist-āš»^۱ که در
 روسی به طور بسیار دقیق با عبارت [net ego] нет ego بیان می شود، تجزیه و تحلیل
 شده است. نمونه های ارائه شده حاکی از آن اند که لهجه تهرانی، بازمانده های
 ساخت مجهول باستانی را که در دیگر زبان های ایرانی فراوان دیده می شود، در
 خود حفظ کرده است؛ اما به نظر نگارنده در صحبت از لهجه تهرانی امروز نباید بر
 بازمانده های صورت های مجهول انگشت گذارد که در تفکر زبانی به صورت
 «انفعالی» درک می شوند؛ بلکه باید درست بر رد پای کم رنگ و بازمانده های آن
 ساخت های باستانی تأکید کرد که اثری نیز بر ساخت معلوم فعل در فارسی امروز
 نگذاشته اند.^۲

درباره همین مسأله، جالب است به عبارت های غیر شخصی در این لهجه نیز
 اشاره شود که در آنها ضمائر پی چسب، میان نام^۳ و فعل قرار می گیرند. (قس.
 gošneme = گشنام است، gošne = صفت، -m = ضمیر پی چسب اول شخص
 مفرد، e = فعل ربطی). صورت های متناظر زیر نیز از همین جا سرچشمه می گیرند:
 gošnete = گشنه ات است، gošneše = گشنه اش است، gošnemune = گشنه ان است،
 gošnetune = گشنه تان است، gošnešune = گشنه شان است.

۱. در آوانویسی تفصیلی: nisseš.

۲. مفهوم دقیق دو جمله بالا، با وجود پرس و جوهای فراوان، برای مترجم روشن نشد. از این رو، این دو
 جمله تقریباً تحت اللفظی ترجمه شده اند. (مترجم)

۳. نک. یادداشت مترجم در پانویست شماره ۳ ص ۶۳.

جدا از مثال gošne که ضمناً ژوکوفسکی نیز اشاره گذرایی به آن نموده، در لهجه تهرانی عبارت‌های همانند دیگری نیز رایج هستند: sārdeše = سردش است، gārmete = گرم است، jadešune = یادشان است، bādet mijād = بدت می‌آید، dārdeš umād = دردش آمد، bavārām nemijād = باورم نمی‌آید. امکان بروز صورت‌های کوتاه مانند: tšete? = چه‌ات است؟، tšeše? = چه‌اش است؟، tšetune? = چه‌تان است و مانند اینها نیز از این جا ریشه می‌گیرد.

حدود کاربرد ضمیرهای پی‌چسب و تجزیه و تحلیل آنها با آنچه در بالا گفته شد، پایان نمی‌گیرد. پیچیدگی این مسئله نیازمند توجه خاصی است.

عدد

(۱) اعداد اصلی

۷۱. اعداد آن اندازه که در تلفظ و در ساخت آوایی انحرافات از زبان ادبی دارند، در حوزه کاربرد از زبان ادبی دور نیستند. در آغاز، جدول صورت‌های مربوط به اعداد اصلی را می‌آوریم:

۱ = jɛ jek jeg jeki	۱۱ = jazzä janzdä
۲ = do	۱۲ = dvazzä dvanzdä
۳ = se	۱۳ = sizzä sinzä sinzdä
۴ = tšar	۱۴ = tšardä
۵ = päntš päñš ^۱	۱۵ = punzä
۶ = šiš	۱۶ = šunzä
۷ = häf	۱۷ = hivdä

۱. گ در این کلمه تنها قبل از دندانی‌ها می‌آید: päñšta = پنج‌تا، päñš tomän = پنج تومان. اما قبل از آواهای خیشومی دندانی و لبی فقط päñ تلفظ می‌شود: päñ näfär = پنج نفر، päñ metr = پنج متر. (ویراستار)

۸ = häš	۱۸ = hiždä
۹ = no	۱۹ = nozzä nonzä nonzdä
۱۰ = dä	۲۰ = bis biss
۳۰ = si	۳۰۰ = sisäd
۴۰ = tšei	۴۰۰ = tšarsäd
۵۰ = päñdža	۵۰۰ = punsäd
۶۰ = šäs šäss	۶۰۰ = šišsäd
۷۰ = häftad	۷۰۰ = häfsäd
۸۰ = häššad [?] häštad	۸۰۰ = häššäd
۹۰ = näväd	۹۰۰ = nösäd
۱۰۰ = säd jesäd [?]	۱۰۰۰ = hezar jehezar. [?]
۲۰۰ = dvis [divis] deviss	

به طور معمول، هنگام شمارش به همه اعداد، ادات ta - افزوده می شود: jekta, seta, dota و غیره؛ البته صورت jekta اکنون تقریباً به کار نمی رود. به جای آن صورت jeki (که عنصر نکره ساز دارد) می نشیند. دیگر آن که jeki را هنگامی می گویند که لازم باشد یک چیز را از چند تای دیگر جدا کنند، مثلاً jeki äz una = یکی از آنها، jeki äz bošxaba = یکی از بشقاب ها و مانند اینها.

عدد «یک» در نقش وابسته کمی اسمی که همخوان آغازی داشته باشد، به صورت je در می آید؛ اما در کنار اسمی که با واکه آغاز شود، jeg تلفظ می شود.^۱ نمونه ها: je näfär = یک نفر، اما: jeg olad = یک اولاد، je rijal = یک ربال، اما: jeg äbbasi = یک عباسی و غیره. البته صورت های je olad و je äbbasi نیز به دلیل تأثیر قیاس، امکان پذیرند. صورت نوشتاری <یه> همه جا دیده می شود.

حرف ربط «o» ممکن است در اعداد مرکب به «e» تخفیف یابد^۲، مانند

۱. در این حالت e نیز تلفظ می شود. (ویراستار)

۲. صحیح تر ɔ (شوا). (ویراستار)

biss e šiš = بیست و شش، tšel e häf = چهل و هفت. هم چنین حضور عناصر ربط «o» و «e» در کنار یکدیگر نیز ممکن است: hezar o biss e šiš = هزار و بیست و شش. اسم گردانی عددهای «دو» و «سه» در ضرب المثل عامیانه و رایج زیر، مورد جالبی است: hitš doi nis ke se naše = هیچ دویی نیست که سه نشود.

۲) اعداد ترتیبی

۷۲. در ساختن اعداد ترتیبی، انحرافی از زبان ادبی وجود ندارد. سازه [formant] این اعداد در همه موارد، پایانه -om است. واژه عربی ävväl = اول نیز رایج است که به عنوان وابسته می تواند بدون کسره اضافه، پیش از هسته قرار گیرد. ävväl šäxsi ke umäd... = اول شخصی که آمد.

عنصر نکره ساز پسایند [یای نکره]، عدد ترتیبی را تبدیل به اسم می کند که این را در نمونه های زیر می توان مشاهده نمود:

چهارمی پایش درد می کند. tšaromi päš dārd mikone.
دومی بیاید. dovvoli biyād.

۳) کسر، درصد

۷۳. ساده ترین روش ساختن اعداد کسری عبارت است از قرار دادن مخرج در برابر صورت. با این روش تنها اعداد از $\frac{1}{3}$ تا $\frac{1}{10}$ ساخته می شوند. مانند se jek = $\frac{1}{3}$ ، tšar jek = $\frac{1}{4}$ (tšaräk = چارک که واحد اندازه گیری وزن، برابر تقریباً [۷۵۰ گرم] است، از همین جاست)، pändž jek = $\frac{1}{5}$ ، šiš jek = $\frac{1}{6}$ و غیره. گاه برخی از این عددها با صورت های عربی که رایج ترینشان sals = ثلث = $\frac{1}{3}$ است، عوض می شوند. به جای do jek می گویند nesf = نصف یا nim = نیم که در این حالت صورت عربی nesf تنها می تواند در نقش هسته ترکیب (nesfe otay = نصف اتاق) و صورت فارسی

nim در نقش وابسته عمل کند (nim färsäx = نیم فرسخ، nim män = نیم من). برای بیان $\frac{2}{3}$ ، ترکیب فارسی - عربی do sols = دو ثلث به کار می‌رود. هنگام بیان درصد، به واژه «صد» عنصر نکره‌ساز می‌چسبد که در این مورد مفهوم «هر» یکصد، یکصد [تای] «کامل»، «مجموعه» یکصدتایی را به «صد» می‌دهد. مانند sädi šiš = ۶٪، یعنی شش از هر مجموعه یکصدتایی^۱. عبارت‌هایی مانند kiloi häf rijal = کیلویی هفت ریال، tumäni tšar šaj = تومانی چهارشاهی، mahi si tumän = ماهی سی تومان، häftei jedäfe = هفته‌ای یک دفعه نیز الگویی مشابه همین الگوی ساختن درصدها دارند.

۴) روش‌های بیان اعداد توزیعی، فزون‌شمار،

تکرار شمار و تقریبی

۷۴. دوبار تکرار عدد که حرف اضافه be = به نیز در میان آنها به کار رفته باشد، عدد توزیعی می‌سازد: do be do = دو به دو [دوتا دوتا]، se be se = سه به سه [سه‌تا سه‌تا]، tšar be tšar = چهار به چهار [چهارتا چهارتا] و غیره. برای بیان مفهوم «یک به یک» بیشتر jeki - jeki = یکی‌یکی به کار می‌رود. اما تکرار عدد «یک» بدون عنصر نکره‌ساز، معنای «هرکدام» (یا «هریک از») می‌دهد. نمونه‌ها: az jek-jeke šoma sohbät xahän kard. از یک‌یک شما صحبت خواهند کرد. be jek - jeke una pul bede. به یک‌یک آنها پول بده.

برای بیان عددهای فزون‌شمار^۲ و تکرارشمار، لهجه تهرانی به برخی واژه‌های قاموسی واژه‌ساز متوسل می‌شود. این واژه‌ها عبارت‌اند از: bärabär = برابر، moyabel

۱. šiš dār säd = شش درصد نیز صورت ممکن است. هم‌چنین واژه ruzi را در نظر بگیرید که هم معنای «روزی، یکبار، زمانی» را می‌رساند و هم «یک روز تمام».

۲. برای این نوع عدد، در هیچ یک از منابع در دسترس توضیحی یافت نشد. اما با توجه به مثال‌ها، می‌توان گفت عدد فزون‌شمار صورت خاصی ندارد، بلکه ترکیبی است از عددهای اصلی با برخی واژه‌ها که برای نشان دادن چند برابر بودن یک مقدار به کار می‌روند. (مترجم)

= mārtābe، دفعه، dāfe = بار، bar = چند (برای فزون‌شمارها) و ta = مرتبه (برای تکرار شمارها)، مانند do tān(d) || do moyabel || do bārabār برابر؛ do mārtābe || do dāfe || do bar.

برای بیان کمیت تقریبی و نامعین، چند ترکیب معیارین عدد با ادات شمارش ta - در پایان ترکیب وجود دارد: jeki - یکی دو تا، do - seta = دو سه تا، tā - pānšta = چهار پنج تا، pān - šišta = پنج شش تا، hāf - hāšta = هفت - هشت تا، džāza - dā = ده یازده تا، [bista] - dā = ده بیست تا.

پاره‌ای ترکیب‌ها (مثلاً hāfta - šiš = شش هفت تا یا nota [nōta] - hāš = هشت نه تا) تقریباً دیده نمی‌شوند.^۱ ادات شمارش ta - در اعداد مربوط به کمیت نامعین حذف می‌شود، به شرطی که پس از عدد، یک شمارگر [numerative] بیاید: do - se nāfār sārbaз = دو - سه نفر سرباز، اما نه: do - se - ta nāfār = دو - سه تا نفر.

۵) شمارگر

۷۵. ادات شمارش ta - که بر پایه ریشه‌اش (ساخته شده از tâk قدیمی) شمارگر نامیده می‌شود، در این لهجه، رواج فراوانی دارد. همان‌گونه که می‌دانیم در زبان امروز، الزامی به قرار گرفتن اسم شیء پس از این ادات وجود ندارد. هم چنین ادات ta - ، آن‌گونه که در دیگر شمارگرها رایج است، مختص طبقه‌ای خاص از اشیاء نیست. جدا از آن، در لهجه تهرانی این ادات گاه می‌تواند در کنار برخی شمارگرها حضور داشته باشد، مانند dota džof give = دوتا جفت گیوه.

شمار معینی از شمارگرها هم چنان به‌طور پایدار در گنجینه ابزار زبانی مردم حفظ شده است. مانند: dune = دانه برای شمارش اشیاء کوچک، nāfār = نفر برای انسان، dās = دست برای پوشاک و غیره. این شمارگرها را همه بلدند. گاه دو شمارگر برای یک طبقه از اشیاء به کار می‌رود. مثلاً شمارگر lenge = لنگه برای یک کفش (یا

۱. اتفاقاً این ترکیب‌ها فراوان دیده می‌شوند. (ویراستار)

گیوه، گالش و مانند آن) به کار می‌رود، اما $džof(t)$ = جفت برای یک جفت به کار می‌رود. (قس. $je\ lenge\ give$ = یک لنگه گیوه و $je\ džof\ give$ = یک جفت گیوه).

صفت

۷۶. در این لهجه گروه بزرگی از نام‌ها^۱ وجود دارد که از روی نشانگرهای ساخت واژی و یا مختصه‌های نحوی - معنایی می‌توان آنها را از گروه صفات دانست.

از روی نشانه‌های ساخت واژی، صفت‌هایی با پسوندهای $-e$ ، $-i$ ، $-u$ ، $-nak$ ، $-mänd$ و غیره شناخته می‌شوند که از آن میان، نخستین پسوند، خاص لهجه تهرانی است، مانند: $kermu$ = کرمو مشتق از $kerm$ = کرم (بحث مشروح‌تر در این باره را در فصل چهار، شماره ۱۲۸ بنگرید).

از روی مختصه‌های نحوی - معنایی، صفت‌های زیر مشخص می‌شوند:
الف) صفت‌های ساده از نوع $säbz$ = سبز، puk = پوک، $šol$ = شل، $kuta$ = کوتاه و مانند اینها.

ب) صفت‌های مرکب از نوع $bädbäx$ = بدبخت، $xošmäze$ = خوشمزه، $gärdänkoloft$ = گردن کلفت و مانند اینها. در گفتار رایج، بسیاری از صفت‌ها ممکن است بسته به نقش‌های نحوی گوناگون در معرض اسم‌گردانی و قیدگردانی [adverbialization] قرار گیرند. مثلاً صفت‌های $zeš(t)$ = زشت، $bäd$ = بد، xub = خوب می‌توانند معنای صفتی، اسمی و یا قیدی داشته باشند. (قس. عبارت $xub\ o\ bäde\ in\ karro\ nemidune$ = خوب و بد این کار را نمی‌داند).

در صفت‌های مرکبی مانند $sefid - riš$ = سفید ریش^۲، $zende - del$ = زنده دل، $deraz - naxon$ = دراز ناخن^۳ جابه‌جایی عناصر ترکیب همراه با حذف کسره اضافه و

۱. درباره اصطلاح نام نک. یادداشت مترجم در پانویست شماره ۳ ص ۶۳.

۲. در گفتار بیشتر ریش سفید به کار می‌رود. (ویراستار)

۳. اگر این صفت در گفتار به کار رود، باید به صورت ناخن دراز باشد که نیست. (ویراستار)

بدون آسیب رساندن به معنا امکان پذیر بوده است (اما در *naxone deraz* وابسته صفتی تنها *deraz* است). هرچند که در بیشتر موارد جابه جایی همراه با حذف کسره اضافه امکان پذیر نیست، مانند *xoš - mäze* = خوش مزه، *kām - rāng* = کم رنگ و مانند اینها.

۷۷. در ساخت صفت های برتر و برترین ویژگی های صوری وجود ندارد. صفت برترین مختوم به *tārin* تقریباً دیده نمی شود؛ معمولاً صفت برتر یا عبارات های توضیحی جای آن را می گیرند. نمونه ها:

بزرگ تر [ین] خربزه این است. *bozorgtār xārбуze ine. [?]*

هرچه گران تر. *hār tši geruntār.*

از همه گران تر. *āz hāme geruntār.*

پسوند صفت برتر در گفتار رایج می تواند نه تنها به صفت، بلکه گاه به قید و اسم نیز بچسبد. اینها نمونه های مشخصی هستند: *una āz mām tāmintārān* = آنها از من تأمین ترند، *boro untārāftār* = برو آن طرف تر، *bezar qādri zirtār* = بگذار قدری ذرت تر.

صفت برتر گاه به عنوان وابسته عمل می کند که این از ویژگی های زبان ادبی نیز می باشد: *ās pesāre bozorktār porsid* = از پسر بزرگ تر پرسید. هم چنین در کنار صورت مکمل [suppletive] *behtār* || *bejtār*، صورت نامکمل < خوب تر > = *xuptār* نیز به کار می رود.^۱

قید

۷۸. قید های زبان زنده را می توان بر پایه مختصه های نحوی - معنایی و نشانه های ساخت واژی به دو گروه تقسیم نمود. نخستین گروه، قید های ساخته

۱. بهتر شکل صفت برتر بی قاعده و اژه خوب است، در حقیقت این دو صورت مکمل هم هستند. (ویراستار)

شده در طول تاریخ و یا قیدهای قرضی اند که تنها در نقش ظرف در زبان عمل کرده و کسره اضافه و پسوند درجه برتر نیز نمی گیرند. قیدهایی مانند hämiše = همیشه، xēili = خیلی، fäyät = فقط، ku = کو و مانند اینها در این گروه جای دارند. قید ku را می توان خاص این لهجه به شمار آورد، هرچند که در زبان قدیم نیز دیده می شود.^۱ (قس. موارد فراوان ترکیب این قید را با ضمیر پی چسب سوم شخص مفرد، مانند kuš axe? عبارت های قیدی (ترکیب های قیدی) و قیدهای عربی مختوم به -än و -a را می توان از گروه نخست دانست. در ارتباط با این دسته اخیر باید یادآوری کرد که برخی دستورهای موجود، تعمیم بسیار گسترده ای انجام داده اند و اعلام می دارند که تنوین در زبان گفتاری غالباً تلفظ نمی شود. این مسئله را باید با احتیاط بیشتری بررسی کرد، چرا که در نمونه hala = حالا و halän = حالا می بینیم که گاه تغییر صورت ظاهری چگونه به دنبال خود تغییر در معنا را می آورد. در واقع هم قیدهای بدون تنوین بسیار اندک اند: ettefaya = اتفاقاً^۲، äbäda = ابداً و دو سه تای دیگر. دومین گروه را اسم هایی که نشانه های خاص قید را دارند، تشکیل می دهند. این نشانه ها عبارت اند از پسوند -äki، مانند zuräki = زورکی = به زور و ترکیب حرف اضافه be = به با اسمی که i-ی «تکیه بر» گرفته و یا بدون آن، مانند beasuni = به آسانی، bezur = به زور (توصیف مشروح تر در این باره را در بخش ۴ می یابید). برخی قیدها می توانند در زبان زنده به طور حشوگونه، نشانه جمع بگیرند (kodžaa || kodžaha = کجاها، halaha || halaa = حالاها) که این ظاهراً از روی قیاس با اسم هایی است که در حالت جمع، نقش قیدی دارند. (قس. un paina = آن پایین ها، bala - balaa = بالا - بالاها، undžaa = آنجاها و غیره). در این مثال ها، برعکس <حالاها> پسوند جمع هم چنان معنای خود را حفظ می کند. قیدهای مختوم به -äki می توانند پسوند درجه برتر بگیرند (zuräkitär =

۱. تفاوت مشخص ku با kodža = کجا در آن است که ku نمی تواند در نقش ظرف باشد، بلکه تنها به عنوان گزاره [predicate] و بدون فعل ربطی عمل می کند: kolam ku? = کلام کو؟
 ۲. حالا و اتفاقاً امروز در گفتار شنیده نمی شود. (ویراستار)

زودکی تر) که این ویژگی، آنها را به صفت‌ها نزدیک می‌سازد.

فعل

۷۹. با مقایسه زبان ادبی و لهجه تهرانی متوجه می‌شویم که اساسی‌ترین تفاوت‌های میان این دو، در حوزه صرف فعل و در نحوه ساختن و کاربرد صورت‌های زمانی است. این تفاوت‌ها، لهجه تهرانی را به گویش‌های روستایی نزدیک می‌سازد.

همان‌گونه که می‌دانیم، صورت‌های شخصی فعل^۱ در زبان فارسی یا ساده هستند و یا توصیفی. صورت‌های شخصی ساده با کمک ابزارهای صرفی زیر ساخته می‌شوند: پیشوندهای *mi-* و *be-*، ستاک فعل و شناسه‌های فعلی. در ساختن صورت‌های شخصی توصیفی، صفت فعلی زمان گذشته، فعل‌های کمکی و فعل‌های ربطی مشارکت دارند. نقطه آغاز در ساختن صورت‌های شخصی ساده، دو ستاک ساخته شده در طول تاریخ‌اند: ستاک حال و ستاک گذشته. از ستاک زمان حال: زمان حال، مضارع التزامی، وجه امری و صورت سببی ساخته می‌شود و از ستاک گذشته: گذشته تام *[perfective]* و گذشته غیرتام *[imperfective]*.^۲

(۱) زمان‌های ساخته شده از ستاک حال

۸۰. شناسه‌های فعلی، تفاوت‌هایی (در مقایسه با زبان ادبی) دارند که برخاسته از فرآیندهای آوایی است که پیش‌تر ذکر شد. در زیر جدول تطبیقی شناسه‌های فعلی مربوط به زمان‌های ساخته شده از ستاک حال می‌آید:

۱. نک. یادداشت مترجم در فصل دوم، پانویست شماره ۱ ص ۴۳.

۲. جدا از آن، از این دو ستاک صورت‌های غیرشخصی فعل نیز ساخته می‌شود. (نک. بخش‌های بعد).

لهجه تهرانی		زبان ادبی	
مفرد	جمع	مفرد	جمع
اول شخص -äm	-im	-äm	-im
دوم شخص -i	-in (به ندرت -id)	-i	-id
سوم شخص -e (به ندرت -äd)	-än	-äd	-änd

همان گونه که از جدول پیداست، سوم شخص هر دو شمار و دوم شخص جمع به ویژه در معرض تغییر قرار گرفته اند. گاه ممکن است تحت تأثیر زبان نوشتاری شناسه هایی شنیده شود که نزدیک به صورت های ادبی اند. این موارد در کمان آمده اند.

الف) زمان حال

۸۱. صرف فعل در زمان حال را می توان با نمونه زیر نشان داد:

<کشتن>

mikošäm

mikošim

mikoši

mikošin

mikoše

mikošän

در این صورت ها تکیه معمولاً روی پیشوند mi- قرار می گیرد، اما بسته به آهنگ جمله، تکیه می تواند به هجای آخر منتقل گردد، مانند: *miše*، *mišé*^۱. در صورت های صرف شده فعل «داشتن» که در زمان حال mi- ندارد، تکیه روی شناسه فعلی قرار می گیرد: *darām* = دارم، *daré* = دارد^۲ و مانند اینها. در نوشته های آن نویسندگان ایرانی که ویژگی های لهجه را در خط نشان می دهند، همواره صورت های نوشتاری <میده، میدن، میدین> و مانند آن دیده می شود. در لهجه تهرانی بسیاری از فعل های رایج، صورت های فشرده ای دارند که در

۱. تفاوت تنها در آهنگ جمله است. تکیه در هر دو حالت روی mi- است. (مترجم)

۲. تکیه روی ستاک است. برای آگاهی از چگونگی جابه جایی تکیه در این گونه فعل ها نک. (سامعی ۱۳۷۴). (ویراستار)

آنها غالباً تنها یک آوا یا دآور ستاک فعل است. از صورت های فشرده که پرشمارند، معمول ترین آنها را می آورم:

goftān = گفتن		dadān = دادن	
migām	migim	midām	midim
migi	migin	midi	midin
mige	migān	mide	midān
šodān = شدن		tāvanestān = توانستن	
mišām	mišim	mitunām	mitunim
miši	mišin	mituni	mitunin
miše	mišān	mitune	mitunān
rāftān = رفتن		avordān = آوردن	
mirām	mirim	mijarām	mijarim
miri	mirin	mijari	mijarin
mire	mirān	mijare	mijarān
nešestān = نشستن		danestān = دانستن	
mišinām	mišinim	midunām	midunim
mišini	mišinin	miduni	midunin
mišine	mišinān	midune	midunān

فعل *xastān* = خواستن اندکی متفاوت با صورت های صرفی معمول است:
mixām , *mixāj* , *mixād* , *mixajim* , *mixajin* , *mixān* . تکیه در این صورت ها روی
 هجای کشیده است.^۱ فعل *amādān* = آمدن نیز نزدیک به خواستن است: *mijām* ,
mijaji , *mijād* (به ندرت: *mijaje*) , *mijajim* , *mijajin* , *mijān* . صورت منفی زمان
 حال، با افزودن ادات تکیه بر *ne* ساخته می شود، مانند *nemige* = نمی گوید، *nemixān*
 = نمی خواهند و غیره.

۱. همیشه این طور نیست. (نک. سامعی ۱۳۷۴). (ویراستار)

۸۲. صورت زمان حال، میدان معنایی گسترده‌ای دارد که بیان‌کننده معانی زیراست:

۱. عمل نامنقطع، مداوم که در لحظه کنونی انجام می‌شود. نمونه:

دلم به حالش می‌سوزد. *delām be haleš misuze.*

راجع به چه صحبت می‌کنند؟ *radže be tši sohbat [sōbāt] mikonān?*

۲. عمل معینی که در مدت زمان خاصی رخ می‌دهد. نمونه:

خر خودش را می‌چراند. *xāre xodešo mitšerune.*

آنها نان می‌پزند. *una nun mipazān.*

در این موارد، لهجه تهرانی زمان دیگری را برمی‌گزیند: زمان حال معین که با فعل کمکی <داشتن> ساخته شده است (نک. بخش‌های بعد) و با توانایی، مشخص بودن عمل را بدون استفاده از قید - واژه‌ها تصریح می‌کند.^۱ این تصریح به‌طور مؤکد در لهجه تهرانی انجام می‌شود، از این‌رو زمان حالی که نشان‌دهنده عمل خاصی است، یعنی عملی که در لحظه گفتار گوینده جریان دارد، هم‌چنان کم‌تر و کم‌تر دیده شده و جای خود را به صورت همراه با <داشتن> می‌دهد؛

۳. عمل (حالت) طبیعی و مداوم که «بنابر رسم و عادت» جا افتاده و گویا در هر زمان صورت می‌گیرد. نمونه:

هر روز می‌آید چانه می‌زند و می‌رود. *hār ruz mijād tšune mizāne o mire.*

او ظهر ناهار می‌خورد. *u zohr [zōr] nār mixore.*

بابایم سیگار نمی‌کشد. *babām sigar nemikeše.*

۴. عمل مربوط به آینده (عمل عادی که [شکل آن] وابسته به قواعد دستوری نیست). نمونه:

۱. مثلاً جمله *una nun mipazān* را می‌توان به دو صورت تعبیر کرد: آنها نان می‌پزند (نان پختن را بلدند) که عمل در این‌جا عملی از روی رسم و عادت است؛ آنها (اکنون) نان می‌پزند که عمل در این‌جا عمل مشخصی است که در لحظه گفتار گوینده جریان دارد. در این مورد اخیر، عمل معمولاً با گنجاندن فعل <داشتن> تصریح می‌شود: *una darān nun mipazān*.

bēš pul nemidām.

بیش [به او] پول نمی‌دهم.

صبر کن حالا واسه ات [برایت] یک چیزی می‌آورم.

sāp kon hala vaset je tšizi mijarām.

dās nāzān xārab miše.

دست زن خراب می‌شود.

nokāre mām miši?

نوکر من می‌شوی؟

در گفتار رایج عملاً زمان حال است که تقریباً همیشه جای آینده صریح^۱ را می‌گیرد. از این رو اگر فعل‌های daštān = داشتن، xastān = خواستن، tāvanestān = توانستن، danestān = دانستن و برخی دیگر که زمان حال آنها نمی‌تواند در مفهوم زمان آینده به کار رود، وجود نداشتند، می‌توانستیم به زمان حال عنوان «زمان حال - آینده» بدهیم. از سوی دیگر، صورت‌های زمان حال فعل‌های رساننده حالت، نشان‌دهنده زمان حال غیرصریح و به‌ویژه عمل آینده‌اند.

(قس. mām undža mišinām = من آن‌جا می‌نشینم)؛

۵. غالباً پس از حرف ربط ägār || äge = اگر به جای مضارع التزامی، زمان حال

می‌آید. مثال:

äge mifruše ke xub - e.

اگر می‌فروشد که خوب است.

۶. صورت زمان حال در نقش «حال تاریخی» نیز به کار می‌رود.^۲

ب) مضارع التزامی

۸۳. ترکیب سه عنصر (پیشوند - bo || bi - || be -^۳ + ستاک حال + شناسه

فعلی)، مضارع التزامی یا دقیق‌تر، زمان آینده تردیدی - آرزویی را می‌سازد. شناسه‌های فعلی در این‌جا همان‌هایی هستند که برای زمان حال به کار می‌روند.

۱. منظور آینده همراه با فعلی معین «خواستن» است. (مترجم)

۲. presens historicum «منظور از زمان حال تاریخی یا روایی استفاده از زمان حال فعل است برای بیان آنچه در گذشته رخ داده تا روایت صورت زنده به خود بگیرد». (آخمانووا ۱۹۶۶). (مترجم)

۳. همان‌گونه که در توصیف آوایی آمد، اگر در ستاک آوای لا و ا وجود داشته باشد، جزء واکه‌ای این پیشوند غالباً شبیه به واکه موجود در ستاک می‌شود.

قاعدهٔ مربوط به ثابت بودن تکیه روی پیشوند -be در صورت‌های مضارع التزامی، با لهجهٔ تهرانی هماهنگ نیست. چراکه تکیه در این صورت‌ها، به‌ویژه در شکل‌های فشرده، کاملاً بستگی به ترکیب‌های وزنی [rhythmic complex] گوناگون دارد.

نمونه‌هایی از رایج‌ترین صورت‌های فشرده در مضارع التزامی از این قرارند:

šodān = شدن

rāftān = رفتن

bešām

bešim

berām

berim

beši

bešin

beri

berin

beše

bešan

bere

berān

nešestān = نشستن

goftān = گفتن

bešinām || bišinām

bešinim || bišinim

begām

begim

bešini || bišini

bešinin || bišinin

begi

begin

bešine || bišine

bešinān || bišinān

bege

begān

در مضارع التزامی فعل‌های مرکب (ترکیبی) معمولاً پیشوند -bo - || -bi - || -be باقی می‌ماند. در جمله‌هایی که نگارنده یادداشت کرده است و نیز در بخش‌های مربوط به گفتگوها در نوشته‌های ادبی، شمار قاطع نمونه‌های مضارع التزامی، فعل‌های مرکب دارای پیشوند <به> هستند. به هر حال پاره‌ای عبارات، غالباً این پیشوند را ندارند، مانند tši kar konām = چه کار کنم؟؛ هرچند که bokonām نیز در این جا کاملاً امکان‌پذیر است.

۸۴. همان‌گونه که می‌دانیم، مضارع التزامی بنا به معنای خود با [مضارع التزامی]^۱ فرانسوی، یعنی عبارات دارای si و نیز با مفعول‌های فعلی در روسی که به شکل مصدرند^۲، مطابقت دارد. چراکه همهٔ اینها تقریباً همیشه هدف و جهت عمل

1. subjunctif présent

۲. آنچه در فارسی با مضارع التزامی بیان می‌شود، در روسی غالباً به‌صورت مصدر می‌آید، مانند می‌خواهم بروم که در روسی به‌صورت می‌خواهم رفتن = [xoču poyti] ^{хожу пойти} بیان می‌شود. از این‌رو در این‌گونه ترکیب‌های زبان روسی، صورت مصدری به نوعی مفعول فعل اول به‌شمار می‌رود. (مترجم)

را بیان می‌کنند. مضارع التزامی به جز بیان هدف، هنگام بیان امکان - شرط، الزام - ضرورت، خواست - امر و مانند اینها نیز به کار می‌رود. در عین حال همه این مفاهیم وجه نما [modal] با زمان آینده مرتبط‌اند که این نیز ویژگی مشخص مضارع التزامی است.

تنوع در معانی ضمنی مضارع التزامی در نمونه‌های زیر که خاص لهجه تهرانی هستند، نمایان است:

xoda omret bede.	خدا عمرت بدهد.
xāfe še.	خفه شود.
begām bād miše, nāgām	بگویم بد می‌شود، نگویم
āz un bāttār.	از آن بدتر.
beze xodeš bege.	بگذار خودش بگوید.
mixām berām māšād [māšād].	می‌خواهم بروم مشهد.
qārar šod birune šār [šār] berim.	قرار شد بیرون شهر برویم.
sāp konām?	صبر کنم؟

لازم است که کاربرد مضارع التزامی را پس از صورت‌های فعل *bajestān* = بایستن (البته در صورت وجود *mi* در این صورت‌ها) جدا نمود. چرا که در ترکیب با آنها، مضارع التزامی دیگر بر عملی محتمل در گذشته اشاره خواهد داشت، یعنی عملی که می‌توانسته است در گذشته رخ داده باشد. مانند ^۱*mibajes kāfs bexārām* = می‌بایست کفش بخرم^۲ (هم‌چنین مقایسه کنید با ساخت‌های همانند از نظر معنایی در لهجه تهرانی که دارای صورت گذشته غیرتام فعل [می‌خریدم] هستند).

۱. گاه: *mibās*.

۲. می‌بایست امروز دیگر معنی ماضی ندارد. (نک. باطنی ۱۳۷۰، ص ۱۹۴). (ویراستار)

(۲) وجه امری

۸۵. پیشوند -bo - || bi - || be در وجه امری فعل‌های ترکیبی (عمدتاً در فعل کمکی šodän) گاهی و در فعل‌های دارای پیشوند جدا شونده، همیشه حذف می‌شود: vārdar! (صورت ادبی: bārdār)^۱. در وجه امری فعل‌های غیرترکیبی، حذف این پسوند دیده نمی‌شود، که این برخلاف حذف مکرر آن در زبان نوشتاری است.

صورت‌های فشرده نمونه

āndaxtān = انداختن	gozātān = گذاشتن
bendaz!	bezar!
bendazin!	bezarin!
dadān = دادن	avordān = آوردن
bede!	bijar!
bedin!	bijarin!
xordān = خوردن	goftān = گفتن
boxor!	bogu!
boxorin!	begin!
rāftān = رفتن	xāfe šodān = خفه شدن
boro!	xāfe šo!
berin!	xāfe šin!

۱. به‌رغم آوانویسی نویسنده، a در bārdar کشش خاصی ندارد. (ویراستار)

در صورت‌های منفی، ادات nā (و به ندرت mā) ^۱ جانشین این پیشوند می‌شود. ۸۶ صورت‌های امر که در بالا نشان داده شد، بی‌ادبانه و خشن شمرده می‌شوند. از این رو در خطاب «پایین دست» به «بالادست»، یا از وجه امری اجتناب می‌شود، و یا با پیچ و تاب‌های گوناگون لفظی همراه با آهنگ مناسب که خشونت و تأکید حالت امر را کم‌رنگ می‌سازد، وجه امری دست‌کاری می‌شود. به جز این، معانی ضمنی گوناگونی مانند «امر سازشی» [concessive imperative]، پند و اندرز، آرزو، خواهش، تمنا و مانند اینها نه تنها با واژه‌های خاص، بلکه با بهره‌گیری از صورت‌های زمانی افعال نیز رسانده می‌شود. این صورت‌های زمانی در این لهجه به‌طور گسترده برای بیان معانی ضمنی گوناگون امر، خواهش و غیره به کار می‌روند. برخی از این صورت‌ها را در زیر بررسی می‌کنیم.

۱. ترکیب مضارع التزامی با صورت‌های فعل amādān - آمدن و gozaštān = گذاشتن که معنای اصلی فعل در آنها از میان رفته و یا ضعیف شده باشد، بسته به آهنگ، بیان‌کننده امر، اجازه، خواهش و یا دعوت به عمل است. نمونه:

beze undža baše. بگذار آن‌جا باشد.

beze bere. بگذار برود.

beze bāradārām indža bemune. بگذار برادرم این‌جا بماند.

در این نمونه‌ها beze (ساخته شده از <بگذار>) به ادات وابسته‌ای (که تقریباً با واژه [pustʰ] пусть در روسی مطابقت دارد) تبدیل شده است که از صورت امری فعل مستقل و تمام و کمال <گذاشتن> فاصله گرفته است. تغییر شکل ظاهری صورت آوایی، جدایی از صورت اصلی را تأیید می‌کند (قس. bezar = بگذار، قرار بده در تقابل با واژه وابسته beze = بگذار، اجازه بده).^۲

همین را می‌توان در ترکیب صورت‌های مضارع التزامی با [صورت امر] فعل

۱. ادات نفی mā در گفتار به هیچ وجه به کار نمی‌رود. (ویراستار)

۲. در این‌جا نیز می‌توان صورت bezar را به کار برد. یکی از معانی گذاشتن، اجازه دادن است که در این مورد کاملاً حفظ شده است. (ویراستار)

amādān نیز مشاهده نمود. هرچند که این فعل معنای اصلی خود را کاملاً از دست نمی‌دهد. این نمونه‌ها را مقایسه کنید:

bija berim šemrun. بیا برویم [به] شمیران.

bijajin berim gārdeš. بیایید برویم [به] گردش.

۲. صورت‌های مضارع التزامی می‌توانند خواهش یا دستور را به واسطهٔ دوم شخص به شخص (اشخاص) ثالث منتقل کنند. جدا از آن، اول شخص جمع^۱ مضارع التزامی دعوت به عمل را بیان می‌کند. نمونه [برای انتقال خواهش یا دستور به اشخاص ثالث]:

berān āz indža! بروند از این جا!

bātštša āz derāx nājoftān ha! بچه‌ها از درخت نيفتند ها!

[نمونه برای دعوت به عمل با استفاده از اول شخص جمع]:

bāle boxorim, tšera nāxorim. بله بخوریم، چرا نخوریم.

۳. صورت زمان حال به معنای امر یا دستور کار «ملایم شده» به کار می‌رود. مثال:

fārda miri bazar bārām give mixāri. فردا می‌روی بازار، برایم گیوه می‌خری.

۴. صورت امر فعل gereftān (به عنوان فعل کمکی) و نیز ادات تأکیدگر [intensifying] de گاه برای دستور خشن به کار می‌روند. نمونه:

bigir bexab. بگیر بخواب.^۲

de boro de! برو برو!

vārdar de! بردار بردار!

۱. در متن اصلی «دوم شخص جمع» آمده بود که با توجه به مفهوم و نمونه‌ها به «اول شخص جمع» تصحیح شد. (مترجم)
۲. مثال از د. فیلات است.

(۳) صورت سببی

۸۷. فعل‌های دارای مفهوم سببی در لهجه تهرانی پسوند *un* - (در زبان ادبی: *an* -) دارند که پس از ستاک زمان حال قرار می‌گیرد، مانند *xisundän* = خیساندن ([صورت غیر سببی] *xisidän* = خیسیدن)^۱، *xarundän* = خاراندن، *tärsundän* = ترساندن، *tšärxundän* = چرخاندن و غیره. صورت سببی مختوم به *idan* - خاص زبان قدیم است و در این لهجه دیده نمی‌شود.

(۴) زمان‌های ساخته شده از ستاک گذشته

۸۸. شناسه‌های فعلی زمان‌های ساخته شده از ستاک گذشته همان‌هایی هستند که در زمان حال و در مضارع التزامی به کار می‌روند، به استثنای سوم شخص مفرد که ستاک گذشته «محض» [*pure*] را نشان می‌دهد^۲:

im	äm	اول شخص
in	i	دوم شخص
än	-	سوم شخص

الف) زمان گذشته تام

۸۹. میدان کاربرد زمان گذشته تام، چه در زبان گفتاری و چه در روایت‌های شفاهی بسیار گسترده است. این زمان موارد زیر را مشخص می‌سازد:

۱. عمل یکباره که در گذشته انجام شده باشد. نمونه:
mašin räff[t]o bärnägäš. ماشین رفت و برنگشت.

۱. به نظر می‌رسد فعل ترکیبی خیس خوردن دست‌کم امروز رایج‌تر باشد. (مترجم)

۲. شناسه سوم شخص مفرد، در واقع شناسه صفر است. (ویراستار)

säreše tekun dad. سرش را تکان داد.
 ap pašidām zemina gel šod, آب پاشیدم زمین هاگل شد،
 xordām zemin xikām [xikkām] pare šod. خوردم زمین، خیکم پاره شد.
 ۲. عمل مداوم و چند باره در گذشته (که معمولاً پس از ادات <هی> و یا پس از برخی از ظروف مقدار یا زمان می آید). این مورد کاربرد صورت گذشته تام فعل ها، تنها و تنها خاص لهجه تهرانی است. نمونه:
 ärbab hej mäno kotäk zäd. ارباب هی من را کتک زد.
 tšän ääfe bēt goftām ke... چند دفعه بهت گفتم که...
 häsäni räf, räf ta umäd حسنی رفت، رفت تا آمد
 kenare rutxune. کنار رودخانه.

(صادق هدایت، آب زندگی)

۳. عمل پایان یافته و برآیندی [resultative] که ارتباط مستقیم با زمان حال دارد.
 مانند:

to hānuz dževab nādadi? تو هنوز جواب ندادی؟ [نداده ای]
 ۴. در جمله های اوج و فرودی^۱ [period] شرطی، به منظور دادن ویژگی های سبکی به گفتار، غالباً صورت زمان گذشته تام به جای مضارع التزامی، گذشته فرضی^۲ و یا گذشته غیر تام به کار می رود. نمونه:
 äge umäd bēš bede. اگر آمد، بهش [به او] بده.
 äge gom kārdi, pedäreto därmijarām. اگر گم کردی، پدرت را درمی آورم.

۱. «جمله اوج و فرودی، جمله ساده گسترده [دارای وابسته های نهاد و گزاره] یا جمله مرکب پرعضوی است که از نظر مفهوم، بیان فکر در آن کاملاً انجام شده و نیز مضمون یکپارچه ای دارد؛ اما از نظر آهنگ به دو بخش تقسیم می شود: بخش خیزان و بخش افتان. بخش نخست با صدایی که پیوسته افزایش می یابد، تلفظ می شود، پس از آن درنگ آشکاری می آید و سپس کاهش مشهود صدا. این آرایش آهنگی نوعی حلقه یا دایره می سازد. جملات اوج و فرودی از یک نقطه روی این دایره با تلفظ آرام آغاز شده و پس از اوج گرفتن باز با تلفظ آرام در همان نقطه پایان می یابند.» (نک. روزنتال / تلنکووا ۱۹۷۶). (مترجم)
 ۲. که در واقع همان «گذشته التزامی» است. (مترجم)

تقریباً از چندی پیش این‌گونه عبارات‌های شرطی دارای زمان گذشته تام به ادبیات راه یافته‌اند و اکنون می‌توان آنها را، حتی در آثار سبک «بالا» نیز دید. نمونه‌ای از ترجمه فارسی نمایشنامه «آرشین مالالان» جالب توجه است: *to dadi, män gereftäm* = تو دادی، من گرفتم، به معنی «اگر بدهی، من خواهم گرفت».^۱

۵. برای بیان زمان آینده، برخی عبارات مانند *räftim* = رفتم، *umädäm* = آمدم، *gereftim in o?* = گرفتیم این را؟ به کار می‌رود که در آنها «زمان گذشته» موجود در این ساخت، احساس نمی‌شود.

ب) زمان گذشته غیر تام (ناکامل [imperfect])^۲

۹۰. چند معنایی و گستردگی کاربرد صورت‌های ناکامل در لهجه تهرانی، اهمیت قطعی برای ایران‌شناسی دارد. این صورت زمانی، حامل «بارها»ی اضافی است؛ مثلاً در عبارات‌های تحلیلی پرشماری به چشم می‌خورد که جای صورت‌های ترکیبی التزامی [subjunctive]، خواستاری [optative]، الزامی [debitive] و مانند اینها را که جایشان در زبان فارسی خالی است، می‌گیرند.^۳ این مسئله (درست مانند

۱. مثال با این مورد نمی‌خواند. (ویراستار)

۲. «تام» و «غیر تام» (imperfective / perfective) اصطلاحاتی هستند که نمود یا جنبه فعل (aspect) را نشان می‌دهند، یعنی مفاهیمی مانند استمرار عمل، کامل شدن عمل و مانند اینها. اما «کامل» و «ناکامل» (imperfect / perfect) اصطلاحات مربوط به مقوله زمان (tense) هستند. در این باره بنگرید به مدخل perfect(ive) در (کریستال ۱۹۸۸).

هرچند شاید گرایش‌هایی برای یکی دانستن هر دو جفت اصطلاح بالا وجود داشته باشد، اما کریستال خود خاطر نشان می‌کند که یکی دانستن دو جفت اصطلاح بالا در زبان‌هایی مانند زبان‌های اسلاو و به‌ویژه زبان روسی که هر دو مقوله در آن وجود دارد، ایجاد اشکال خواهد کرد. ظاهراً پی‌سیکوف نیز اعتقاد به آن دارد که هر دو مقوله نمود تام و غیر تام و زمان‌های کامل و ناکامل در فارسی امروز وجود دارند. (مترجم)

۳. صورت تحلیلی (analytical) صورت مرکبی است که با استفاده از آن، مفاهیم گوناگون قاموسی یا دستوری واژه‌ای که از نظر ساخت واژی تغییرناپذیر است، با بهره‌گیری از ترکیب با واژه‌های وابسته یا آزاد، بهره‌گیری از آرایش جمله و یا بهره‌گیری از آهنگ جمله بیان می‌شود. در مقابل صورت تحلیلی، صورت ترکیبی (synthetic) یا ساده وجود دارد که از نظر ساخت واژی تغییرپذیر (صرف‌پذیر) است. در جفت ←

مسئله مضارع التزامی) با مسئله دشوار رابطه دوسویه زمان‌ها و وجه‌ها مرتبط است که تشخیص ناپذیری آنها ویژگی بسیاری از زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی است. زمان گذشته غیرتام نشان‌دهنده موارد زیر است:

۱. عمل مداوم و چندباره که در زمان نامعینی در گذشته رخ داده است. نمونه: سیل‌های خودش را می‌تاید و می‌خندید. *sibilaje xodešo mitabid vā mixānid.* در بچگی گوسفند می‌چراندم. *dār bātšegi gusfān mitšerundām.*

۲. عمل مداوم و مشخصی که در مدت زمان خاصی (در گذشته) انجام شده باشد (تقریباً با [گذشته استمراری]^۱ در زبان انگلیسی مطابقت دارد). مثال: *vāxti ke āksešo vārmidaššān [vārmidaštān] mām undža budim.*

وقتی که عکسش را برمی‌داشتند، ما هم آن‌جا بودیم. در این موارد، لهجه تهرانی زمان گذشته معین همراه با <داشتن> را برمی‌گزیند که مشخص بودن زمان عمل را دقیق‌تر می‌رساند؛ ۳. عمل محتمل و غیرواقعی، یعنی عملی که می‌توانسته است رخ داده باشد، اما در واقع رخ نداده است (در زمان‌های شرطی). نمونه:

اگر گران نبود، می‌خریدی؟ *āge gerun nābud mixāridi?* بله، می‌خریدم. *bāle, mixāridām.* اگر پام به سنگ می‌خورد... *āge pām be sāng mixord...*

۴. عملی که بهتر است در آینده انجام پذیرد (آینده «آرزویی»). نمونه: *xube mirāfti tāvile karāro tāmum mikārdi.*

خوب است می‌رفتی، تحویل کارها را تمام می‌کردی.^۲

→ نمونه‌های زیر اولین صورت، تحلیلی و دومین صورت، ترکیبی است:

در نحو «گزاره: گریه کرد» «گریست؛ وابسته: مردی با قد بلند» «مرد قد بلندی؛ ظرف: به گونه عمیق اندیشیدن» «عمیق اندیشیدن؛ در واژگان» «باغ کوچک» «باغچه. (نک. فرهنگ دائرةالمعارفی زبان‌شناسی ۱۹۹۰). گمان می‌رود که منظور نویسنده در این‌جا عبارت‌های مرکبی مانند خدا کند. نیاید است که برای مفهومی تقریباً معادلی آن در فارسی باستان (کتیبه Dpd) صورت خواستاری ساده *mā ājamiyā* به کار رفته است. این اشاره‌ای است به ادامه روند تحلیلی شدن (analitizm) در زبان فارسی. (مترجم)

1. past continuous

۲. صورت‌های خوب بود می‌رفتی یا خوب است بروی متداول‌تر است. (ویراستار)

خوب می شد [اگر] حالا ناهار می خوردیم. *xub mišod hala nār mixordim.*
 صورت زمان گذشته غیرتام غالباً پس از صورت *kaš* = <کاش> (و یا *kaš* = *kaški* = کاشکی) دیده می شود که در این حالت بر آرزویی بودن عمل تأکید می کند. نمونه:

کاشکی خلاص می شدیم! *kaški xālas mišodim!*
 کاش می شد [به] بیرون نگاه کرد. *kaš mišod birun niga kârd.*
 (بزرگ علوی، پنجاه و سه نفر)

از آن جا که پس از *kaš* صورت های مضارع التزامی، گذشته فرضی و حتی گذشته همراه با *daštān* می تواند قرار بگیرد،^۱ در این عبارات، زمان معمولاً از روی صورت های فعلی و از بافت گفتار روشن می شود. گاه نیز آرزویی بودن عمل در آینده به محدوده زمان گذشته بازپس می رود. در این صورت در عبارت های دارای *kaš*، آرزویی بودن عمل تبدیل به «ارزیابی دوباره» رویداد، یعنی افسوس خوردن از آنچه که رخ داده است، می شود. نمونه:

کاش بهش [به او] فحش می دادم. *kaš bēš fohš midadām.*
 کاش می رفتی [به] اداره. *kaš mirāfti εdare.*

این نمونه ها، بیرون از بافت روشن نیستند. مثلاً جمله *kaš mirāfti εdare* را می توان به شکل زیر نیز تعبیر نمود: خوب است اگر به اداره بروی (در آینده). از این رو در گفتار رایج این عبارات با ظروف زمانی مناسب تصریح می شوند؛

۵. عملی که باید انجام گرفته باشد، اما در گذشته رخ نداده است. در این جا صورت زمان گذشته غیرتام با صورت های فعل *bajestān* = بایستن بدون پیشوند *mi-* ترکیب می شود. نمونه:

باید همچنین می شد، ولی نشد. *bajād hāmtšin mišod vāli našod.*
 ما بایستی از پل می گذشتیم. *ma bajessi as pol migozāššim [migzāštīm].*
 آنها بایست پول می دادند. *una bajes pul midadān.*

۱. مانند کاش الآن داشتیم می رفتیم شمال. (مترجم)

این ساخت‌ها تا اندازه زیادی خاص لهجه تهرانی‌اند. ساخت‌های مذکور به ادبیات و سبک مقاله‌نویسی نیز به تدریج راه می‌یابند و در این حال تبدیل به صورت مکرر [duplication] عبارت‌های الزامی مشابه در «زبان ادبی» می‌شوند که در صورت وجود پیشوند mi- در صورت‌های فعل bajestän با مضارع التزامی و زمان گذشته فرضی همراه خواهند بود.

(۵) زمان‌های توصیفی غیر برآیندی

۹۱. وجه تمایز اصلی زمان‌های توصیفی غیربرآیندی در آن است که با کمک فعل‌های xastän = خواستن و daštän = داشتن ساخته می‌شوند. البته خود این فعل‌ها استقلال معنایی خود را در این کاربرد از دست می‌دهند. زمان آینده، زمان حال معین همراه با daštän و نیز گذشته معین همراه با daštän، زمان‌های توصیفی غیربرآیندی در لهجه تهرانی هستند.

الف) زمان آینده («صریح»)

۹۲. شناسه‌های فعلی فعل کمکی <خواستن> (بدون mi-) همان‌هایی هستند که برای زمان حال به کار می‌روند. آوای h در ریشه معمولاً حذف می‌شود که بدین‌گونه صورت‌های فشرده ساخته می‌شوند:

لهجه تهرانی ^۱		زبان ادبی	
gereft	xām	gereft	xāhām
gereft	xaji	gereft	xāhi
gereft	xād	gereft	xāhād
gereft	xajim	gereft	xāhim
gereft	xajin	gereft	xāhid
gereft	xān	gereft	xāhānd

۱. این صورت‌ها در گفتار امروز تهران متداول نیستند، بلکه در لهجه کاشی به کار می‌روند. (ویراستار)

زمان آینده به ندرت دیده می شود. این از آن روست که زمان حال جای زمان آینده را تقریباً در تمام معانی آن می گیرد. اما در پاره ای موارد (فعل های *daštān*، *xastān*، *budān*، *danestān* و غیره) زمان حال نمی تواند به جای زمان آینده به کار رود. (قس. *mān mixām* که به معنی من می خواهم است و نه من خواهم خواست). در جمله های پیوست تقریباً هیچ نمونه ای از زمان آینده وجود ندارد. از این رو نگارنده نمونه هایی را از روزنامه «باباشمل» نقل می کند:

äge māvadžib [māvadžeb] nādān diğe kar nāxaim kārd.

اگر موجب ندهند، دیگر کار نخواهیم کرد.

äge rassešo begām xān gof āhmāyi.

اگر راستش را بگویم، خواهند گفت [تو] احمقی.

xaji - naxaji daxele sijasāt xaji šod.

خواهی - نخواهی داخل سیاست خواهی شد.

در این نمونه ها می توان بدون تأثیر عمده ای بر مفهوم عبارت، به جای زمان آینده، زمان حال را به کار برد. هرچند که وجود صورت آینده «صریح» در این موارد، ظاهراً آن قدر که مربوط به مشروط بودن و نامعمول بودن عمل آینده است که می باید در پی یک رویداد و یا در سایه یک وضعیت غیرعادی رخ دهد، مربوط به صراحت عمل نیست (این صراحت را همیشه می توان با استفاده از قیدها نیز رساند).

(ب) زمان حال معین همراه با <داشتن> = *daštān*

۹۳. صورت های شخصی فعل *daštān* در ساختن دو زمان به کار می روند که آنها را می توان «حال معین» و «گذشته معین» نامید. درباره این کاربرد خاص فعل *daštān* نوشته های تخصصی وجود دارد (ژوکوفسکی ۱۸۸۸؛ روزنفلد ۱۹۴۸).

زمان های دارای <داشتن> که تا این اواخر خاص زبان گفتاری رایج بودند، کاربرد گسترده ای در زبان ادبی امروز یافته اند. از این رو اکنون می توان آنها را چه در

داستان‌نویسی و چه در مطبوعات، نوشته‌های سیاسی و علمی و مانند اینها مشاهده کرد.

صورت‌های صرفی در زمان حال معین به ترتیب زیرند:

mān darām mixorām.	من دارم می‌خورم.
to dari mixori.	تو داری می‌خوری.
u dare mixore.	او دارد می‌خورد.
ma darim mixorim.	ما داریم می‌خوریم.
šoma darin mixorin.	شما دارید می‌خورید.
una darān mixorān.	آنها دارند می‌خورند.

این زمان از نظر مفهوم با [حال استمراری]^۱ در انگلیسی مطابقت دارد: عملی که نه به صورت کلی و یا نامشخص، بلکه درست در مدت زمان خاصی انجام می‌گیرد. نمونه:

una darān nun mipāzān.	آنها دارند (در همین لحظه) نان می‌پزند.
niga kon dare mijād.	نگاه کن، دارد می‌آید.
dare ba šagerdun hārf mizāne.	دارد (اکنون) با شاگردان حرف می‌زند.

ممکن است میان فعل کمکی *daštān* و فعل صرف شده، همان‌گونه که در آخرین نمونه مشاهده می‌شود، فاصله بیفتد. در مواردی هم میان *daštān* و فعل صرف شده نه یک واژه، بلکه یک ترکیب کامل جای می‌گیرد.

باید یادآور شد که همه فعل‌ها نمی‌توانند در زمان حال معین به کار روند. فعل‌های وجه‌نما و فعل‌های <گفتن>، <دیدن> و چند مورد دیگر هرگز با *daštān* به کار نمی‌روند.^۲

و. آ. ژوکوفسکی (به عنوان نتیجه‌گیری اصلی) یادآوری کرده بود که ترکیب‌های

1. present continuous

۲. معلوم نیست که نویسنده از روی چه شواهدی به این نتیجه رسیده است. ساخت‌هایی مانند: دارم می‌بینم و دارم می‌گم بسیار رایج هستند و خلاف قاعده یا نامعمول به نظر نمی‌رسند. (مترجم)

دارای <داشتن> مفهوم زمان آینده بسیار نزدیک را دارند که «تا حدودی یادآور زمان حال ساخته شده از *aller* همراه با وجه نامعین [مصدر] در زبان فرانسوی هستند» (۱۸۸۸، ص ۳۷۶). نتیجه گیری ژوکوفسکی بیش از اندازه «گسترده» است، هرچند که معنای ضمنی آینده بسیار نزدیک گاه وجود دارد.^۱ این معنای ضمنی در ارتباط با لحظه گفتار گوینده و یا در ارتباط با موقعیت های گوناگون به وجود می آید. از این رو به تقاضای بیا این جامی توان به صورت «*darām mijām*» پاسخ داد که تقریباً معنای الآن خواهم آمد خواهد داشت؛ اما در موقعیت دیگری *darām mijām* دیگر معنای ضمنی زمان آینده بسیار نزدیک نخواهد داشت، مانند: *darām mijām dige!* = دارم می آیم دیگر! همین را می توان درباره جمله *dare mijofte* نیز گفت که به معنی می افند (در زمان حال) است، اما در ارتباط با موقعیت خاصی می تواند گاه معنای الآن است که بیفتد نیز بدهد.^۲

پ) زمان گذشته معین همراه با *daštān*

۹۴. گذشته معین از ترکیب زمان گذشته تام *daštān* و صورت های ناکامل فعل

صرف شونده ساخته می شود. نمونه:

<i>mān daššām [daštām] mixundām.</i>	من داشتم می خواندم.
<i>to dašši [dašti] mixundi.</i>	تو داشتی می خواندی.
<i>u daš mixund.</i>	او داشت می خواند.
<i>ma daššim [daštīm] mixundim.</i>	ما داشتیم می خواندیم.
<i>šoma daššin [daštīn] mixundin.</i>	شما داشتید می خواندید.
<i>una daššān [daštān] mixundān.</i>	آنها داشتند می خواندند.

برخلاف صورت ناکامل که مفهوم بسیار گسترده ای دارد، گذشته معین همیشه

۱. نمونه *dare mirāxe* = «داره میرقصه» را ژوکوفسکی چندان درست تعبیر نکرده است. معنای این عبارت «الآن است که شروع به رقص کند» نیست، بلکه به این معنی است که «در حال رقصیدن است».

۲. بحث مشروح تر درباره این نقش فعل *daštān* را در اثر یادشده روزنفلد بنگرید.

بر عمل مداومی که پایان نیافته و در مدت زمان خاصی (در گذشته) رخ داده است، دلالت می‌کند. نمونه:

(او در آن هنگام) داشت گوسفندها را می‌چراند. *dašš [daš] gusfāndaro mitšerund.*

vāxti ke daššām [daštām] āz otay xaredž mišodām džāfār [džāfār] gof...

وقتی که داشتم از اتاق خارج می‌شدم، جعفر گفت....

(بزرگ علوی، پنجاه و سه نفر)

ویژگی فعل *daštān* که ژوکوفسکی آن را بیان کرده و به نظر او مطابق زمان گذشته «نزدیک» ساخته شده از *venir de* همراه با مصدر فعل صرف شونده در فرانسوی است، با نمونه‌های گفتاری که نگارنده ثبت کرده است و نیز با نمونه‌های پرشمار در ادبیات امروز نمی‌خواند. مثال ژوکوفسکی: «داشت رفت بازار» مفهوم نیست، چرا که *daštān* کلاً نمی‌تواند پیش از صورت گذشته تام فعل صرف شونده قرار گیرد.^۱ هم‌چنین درباره همین مسئله، موفق نشدم معنای ضمنی‌ای را که مطابق [گذشته نزدیک]^۲ در زبان فرانسوی است، معلوم سازم.

۶) زمان‌های توصیفی برآیندی

از زمان‌های برآیندی، گذشته - حال (کامل)^۳، گذشته دوم (گذشته بعید) و گذشته فرضی در لهجه تهرانی رایج‌اند. بسیار به ندرت و تحت تأثیر زبان ادبی می‌توان آنچه را که صورت «کامل استمراری» نامیده می‌شود، مشاهده کرد.

الف) زمان گذشته - حال (کامل)

۹۵. صورت‌های فعل ربطی که ساخت کامل را می‌سازند، یادآور شناسه‌های

۱. احتمالاً *dašš [daš] mirāf* = «داشت میرفت» بوده است.

2. *passé antérieur*

۳. یا همان گذشته نقلی. (مترجم)

فعلى هستند که در بالا ذکر شدند. مقایسه کنید:

لهجه تهرانی	زبان ادبی
مفرد	
اول شخص -äm	-äm
دوم شخص -i	-i
سوم شخص (به ندرت -äs) -	-äst
جمع	
-im	-im
-in	-id
-än	-änd

این نوع سوم شخص مفرد که خاص لهجه تهرانی است، در واقع صفت فعلی «محض» است، چرا که فعل ربطی آن معمولاً حذف می شود.

ویژگی اساسی این زمان، برآیندی بودن آن است: عملی که پایان یافته، اما ارتباط تنگاتنگی با زمان حال دارد. این ارتباط به شکل برآیند و نتیجه عمل یا «حالت» است که به دنبال آن می آید. از این رو طبیعی است که صورت کامل فعل های حالت بر زمان حال دلالت می کند: nišesse = نشسته [است].

صورت کامل فارسی در گفتار رایج موارد زیر را بیان می کند:

۱. عملی که پایان یافته، اما به شکل برآیند و نتیجه در زمان حال ادامه دارد.

نمونه:

tšeyät ähmäq šode.

här tši bāla be säre märdom umäde,

äz in komisjune.

tšera una hämtšin kārdeän?

hänuz näjumäde?

چه قدر احمق شده [است]!

هرچه بالا به سر مردم آمده [است]،

از این کمیسیون است.

چرا آنها همچین کرده اند؟

هنوز نیامده [است]؟

۲. گمان و شک در انجام شدن یک عمل (معمولاً پس از واژه‌هایی که بیان‌کننده گمان و شک‌اند). در این مفهوم، صورت کامل همراه با صورت گذشته فرضی [گذشته التزامی] به کار می‌رود. نمونه:

šajād qāzvin bude, nemidunām. شاید [در] قزوین بوده [است]، نمی‌دانم.

guja šire kešidān qādāyān šode. گویا شیر کشیدن قدغن شده [است] باشد.

۳. در جمله پایه از جملات اوج و فرودی شرطی، صورت کامل نشان‌دهنده زمان آینده است (نتیجه قطعی آنچه در جمله پیرو مشروط شده است). نمونه:

äge ino tšar tuman foruxti hātmān zārār kārdei.

اگر این را چهار تومان فروختی، حتماً ضرر کرده‌ای = [اگر این را چهار تومان بفروشی، حتماً ضرر خواهی کرد].

äge hāmtši kari bokoni hām be xodet tohin [tohin] kārdei hām be babāt.

اگر همچنین کاری بکنی، هم به خودت توهین کرده‌ای هم به بابایت.

۴. صورت کامل برای انتقال وقایع و رویدادهایی نیز به کار می‌رود که گوینده درباره آنها از طریق شخص سوّمی یا از منابع دیگری آگاه شده است. گویی فکر دیگری را منتقل می‌کند و یا بر پایه آن فکر، خود به نتیجه‌گیری می‌پردازد. نمونه:

migān ke hadži vāsijāt nādade ās. می‌گویند که حاجی وصیت نداده است.

xodeš mige ke rusije bude. خودش می‌گوید که [در] روسیه بوده [است].

mālūm miše in hāme hajohuj faide nādašše [nādašte].

معلوم می‌شود این همه‌های و هوی فایده نداشته [است].

در ارتباط با این امر جالب است که نمونه‌ای هم از دستور فیلات آورده شود. او دو جمله زیر را مقایسه می‌کند: <بندرعباس شهر معتبری بود> و <بندرعباس شهر معتبری بوده است>. ترجمه روسی این دو جمله، تفاوت میان اولین جمله و دومین جمله را نشان نمی‌دهد. به هر حال در جمله نخست استنباط کلی گوینده ارائه شده است، یعنی بندرعباس (کلاً) شهر معتبری بود. در جمله دوم نوعی تصریح زمانی نهفته است: بندرعباس (آن هنگام) شهر معتبری بود.

ب) زمان گذشته دوم (گذشته بعید)

۹۶. صورت‌های صرفی فعل کمکی budān تفاوتی با دیگر فعل‌ها در زمان گذشته تام ندارند: budān, budin, budim, bud, budi, budām. هیچ‌یک از آنها تکیه ندارد و از این‌رو از نظر تکیه با صفت فعلی یک واحد تشکیل می‌دهند، مانند didè budān و نظیر اینها.

گذشته بعید در این لهجه موارد زیر را نشان می‌دهد:

۱. عملی که پیش از فرا رسیدن عمل دیگری پایان یافته باشد. نمونه:

xodešām feramuš kârd ke ârbab bâraje tši uro be mähâllege ârmânija
feressade bud.

خودش هم فراموش کرد که ارباب برای چه او را به محلهٔ ارمنی‌ها فرستاده بود.

umât xune ke tuš šâbe gozâšše [gozâšte] je nâfâr morde bud.

آمد [به] خانه [ای] که تویش [در آن] شب گذشته یک نفر مرده بود.

۲. عمل پایان یافته در گذشته که مدت زمانی نیز که به آن مرتبط بوده پایان یافته

است. برآیند عمل نیز مربوط به گذشته است. نمونه:

diruz râfte budām bazar.

دیروز رفته بودم بازار.

mäge hendussun [hendessun] nârâfte budin? مگر [به] هندوستان نرفته بودید؟

ino dide budi?

این را دیده بودی؟^۱

در این نمونه‌ها آن‌قدر که میان عمل پایان یافته در برابر برآیند (یا وضعیتی) که در پی آن به وجود آمده تقابل به چشم می‌خورد، میان دو عمل پایان یافته در گذشته تقابلی دیده نمی‌شود. از همین‌روست که گذشته بعید به‌طور گسترده در نقل رویدادهای گذشته به کار می‌رود و در عین حال در این مورد برآیندی بودن غالباً در درجهٔ دوم اهمیت قرار می‌گیرد، چرا که توجه اصلی گوینده معطوف به انتقال

۱. مقایسه سه جملهٔ زیر جالب توجه است: <خیاط آمد> (همین الآن)، <خیاط آمده است> (و این جا است)، <خیاط آمده بود> (و ظاهراً دیگر رفته است). این سه نمونه برگرفته از منبع زیر است: (فیلات ۱۹۱۹، ص ۵۲۷).

«زنجیره» وقایع نامکرر مربوط به گذشته است. از این رو گوینده‌ای که در حال تعریف اعمال گذشته خود است، می‌تواند همه جا زمان گذشته دوم را به کار ببرد. این هم نمونه‌ای از مقاله فکاهی - انتقادی «امید» («مهر ایران»، ۱۹۴۲/۹/۳) که در آن سخنان یک مأمور مادون آورده می‌شود:

> دیروز بنده باده‌داره روزنامه آمده بودم. یک صفحه بزرگی از کاغذ سفید، سیاه کرده بودم و آورده بودم خدمت مدیر تا در روزنامه خود درج کند...<
 ۳. گذشته بعید در جمله‌های اوج و فرودی شرطی (در جمله پیرو) عمل غیرواقعی را بیان می‌کند، یعنی عملی که می‌توانسته است رخ داده باشد، اما در واقع روی نداده است. گذشته بعید در این نقش، معادل صورت ناکامل در همان موقعیت است، هرچند که برخلاف این یک گذشته بعید همیشه بر شرطی دلالت دارد که مربوط به گذشته است. نمونه:

äge u rāveše xubi gerefte bud biruneš nemikārdān.

اگر او روش خوبی [در پیش] گرفته بود، بیرونش نمی‌کردند.

äge šikāmeše pare kārde budi miduni tše mišod?

اگر شکمش را پاره کرده بودی، می‌دانی چه می‌شد؟

پ) زمان گذشته فرضی [گذشته التزامی]

۹۷. شناسه‌های فعلی در صورت‌های صیغه زمان نامعین فعل کمکی budān تفاوتی با صیغه زمان نامعین دیگر فعل‌ها ندارند. در ترکیب didè baši ما یک تکیه ترکیب‌ساز داریم.

معنای اصلی صورت زمان گذشته فرضی در لهجه تهرانی عبارت است از بیان گمان و شک نسبت به وجود واقعی با تأکید بر برآیند آن که باید در آینده آشکار شود. گذشته فرضی نیز مانند مضارع التزامی توجه خود را بر روی معنای ضمنی وجه‌نما متمرکز می‌سازد، اما برخلاف مضارع التزامی همه این صورت‌ها با زمان گذشته مرتبط‌اند.

گاه، به‌ویژه در جمله‌های اوج و فرودی شرطی و التزامی، فرض و برآیندی بودن به محدوده زمان آینده کشیده می‌شود؛ در این موارد صورت گذشته فرضی بر عمل گذشته‌ای در آینده دلالت دارد (به شکل برآیندی که باید آشکار شود).

این زمان بیانگر موارد زیر است:

۱. گمان و شک گوینده نسبت به صحت عملی که پیش‌تر انجام شده است. در این حالت معمولاً واژه‌های *šajād* = شاید، *momkene* = ممکن است و *bajād* = باید (در معنای *šajād*) شک را پررنگ می‌سازند. نمونه:

ممکن است اشتباه کرده باشم. *momkene ešteba kārde bašām.*
 nemidunām bajād tšel sal dašše [dašte] bašām.

نمی‌دانم، باید چهل سال داشته باشم.^۱

شاید گریخته باشد. *šajād gorixte baše.*

۲. اگر گوینده بخواهد عملی را بیان کند که آن عمل باید تا پیش از یک زمان معین، برآیند مشخصی به دست دهد («گذشته در آینده»). نمونه:

bajāt fārda ta āsr kare xodeše tāmum kārde baše.

باید فردا تا عصر کار خودش را تمام کرده باشد.

piše u berid āge umāde baše āzeš ruznume begirid.

پیش او بروید، اگر آمده باشد، از او روزنامه بگیرید.

dāvidām ke āyālān [āyāllān] jek zāne irani dide bašām, vāli...

دویدم که افلاً یک زن ایرانی دیده باشم،^۲ ولی...

(جمال‌زاده، یکی بود یکی نبود)

۳. غالباً در گفتار رایج پیش از صورت گذشته فرضی، واژه‌ها و عبارات گوناگونی می‌آید (مانند *mābada* = مبادا، *xoda nākone* = خدا نکند، *kaš* = کاش و

۱. «داشته باشم» گذشته التزامی نیست، زمان حال است. کلاً صورت گذشته نقلی فعل‌های حالتی که داشتن

نیز از زمره آنهاست (مانند نشستن، خوابیدن و...) دلالت بر زمان حال می‌کند. (ویراستار)

۲. فعل این جمله و جمله قبل مربوط به گذشته است نه «گذشته در آینده». (ویراستار)

غیره) که معانی وجه نمای متنوعی به آن می دهند و با شک گوینده، با نا آگاهی کامل او از برآیند عمل مرتبط اند. نمونه:

xoda nākone ke umāde baše. خدا نکند که آمده باشد.

kaški eḏžaze dade bašan. کاشکی اجازه داده باشند.

mābada be u golle (golule) xorde baše. مبادا به او گلوله خورده باشد.

sāng tu dig nārixte baše?! سنگ توی دیگ نریخته باشد؟!

(گویا هنوز معلوم نیست که او سنگی در دیگ انداخته باشد).

مفهوم زمان گذشته فرضی، به ویژه در مقایسه با مضارع التزامی به برجستگی نمایان می شود:

1) mābada be mǎn nāmāk bedžaje qān bedān .

مبادا به من نمک به جای قند بدهند.

2) mābada be mǎn nāmāk bedžaje qān dade bašan .

مبادا به من نمک به جای قند داده باشند.

چه در نمونه اول و چه در نمونه دوم، گوینده تنها یک دل نگرانی را بیان می کند: مبادا به جای قند، به او نمک بدهند. اما جمله اول را که (دارای مضارع التزامی است) گوینده پیش از خرید بر زبان می آورد، در حالی که، جمله دوم را (که دارای زمان گذشته فرضی است) پس از خرید می گوید. برآیند «دل نگرانی» بعداً آشکار می شود. جمله زیر مورد مشابهی است:

<مبادا به قطار دیگر سوار شده باشم> .

۴. زمان گذشته فرضی در ترکیب با صورت های bajestān = بایستن، به شرطی که این صورت ها پیشوند mi- داشته باشند، عملی را بیان می کند که باید تا پیش از زمان معینی رخ می داده، اما چنین نشده است. نمونه:

goftām bala mibajes gofte bašām pain.

گفتم بالا [در صورتی که] می بایست گفته باشم پایین.

diruz ta qorub mibajessi qaliro foruxte başām.

دیروز تا غروب می‌بایستی قالی را فروخته باشم.^۱

برخلاف ساخت‌های مشابه که با مضارع التزامی و صورت ناکامل همراهند، صورت گذشته فرضی در اینجا بر برآیند عمل (تا پیش از لحظه معینی) تأکید دارد.

صفت فعلی

^۲[participle]

۹۸. میدان کاربرد صفت فعلی زمان گذشته، محدود به زمان‌های توصیفی برآیندی نمی‌شود (نک. بخش‌های بعد). صفت فعلی بسته به آن‌که از نظر جهت [voice] از چه فعلی ساخته شده باشد، امکان دارد تا حدودی نقش فعلی خود را از دست بدهد؛ چنان‌که در موارد صفت گردانی [adjectivization] و اسم‌گردانی نقش فعل تا حد زیادی محدود شده و یا کلاً از میان می‌رود. معمولاً این صفت فعلی زمان گذشته ساخته شده از فعل متعدی است که در نقش توصیفی عمل می‌کند، مانند mehmune naxunde = مهمان ناخوانده، [kəpke košše [košte] = کپک کشته. صفت فعلی زمان گذشته در ترکیب با اسم و بدون کسره اضافه، صفت مرکب از همان نوعی که ذکرش گذشت، می‌سازد: zebun - bässe = زبان بسته، ab - dide = آب‌دیده و غیره.

۱. در اینجا ممکن است عمل فروختن انجام شده باشد. یعنی قالی را فروخته است. چون باید تا غروب این کار انجام شده باشد. اما اگر می‌گفت: باید تا غروب می‌فروختم، ممکن بود عمل انجام نشده باشد. (ویراستار)

۲. نویسنده صورت‌های ساخته شده از ستاک گذشته + های غیرملفوظ (خوانده، کشته...) را «صفت فعلی زمان گذشته» می‌نامد. در این دیدگاه، صورت‌های ساخته شده از ستاک حال + ِ نده (خواننده، کشنده...) «صفت فعلی زمان حال معلوم» خوانده می‌شود. اما آنچه را که نویسنده در شماره ۹۹ «صفت فعلی آینده» نامیده (مُردنی، خوردنی...) در واقع نوعی صفت مفعولی است که از فعل‌های مرکب مجهول که با فعل شدن ساخته شده‌اند، به دست می‌آید. در این باره نک. (صادقی ۱۳۷۰). (مترجم)

۱. صفت فعلیِ زمان گذشته که دارای نقش مسندی است، می‌تواند هم به عنوان گزاره فعلی و هم به عنوان جزء اسمی در گزاره مرکب عمل کند. نمونه:
- džibeše ki boride? جیش را کی بریده؟
- be šekle hejvun dārumāde. به شکل حیوان درآمده.
- bar kātš šode. بار کج شده.
- rassešo nāgoftēān. راستش را نگفته‌اند.
- xār hejvuni-s zebun-bāsse. خر حیوانی است زبان بسته.
- šajād rāfte baše. شاید رفته باشد.
- hāmtši tšizi ta be hal dide nāšode. [است]. همچنین چیزی تا به حال دیده نشده [است].
- صفت فعلی زمان گذشته فعل‌های متعدی که از صورت‌های کامل، گذشته بعید و زمان گذشته فرضی ساخته شده باشد، معنای مجهول خود را از دست می‌دهد. مثلاً در جمله in kolaro je ma piš xāride budām = این کلاه را یک ماه پیش خریده بودم صفت فعلی همراه با فعل کمکی، یعنی کلاً همه گزاره معنای معلوم دارد.

۲. در نقش قید فعلی [adverbial participle]

- riš nātārašide nāja. ریش تراشیده نیا.
- اگر لطف فرموده، پول به چاکر بدهید...^۲ āge lotf fārmude pul be tšaker bedin...
۳. نقش قیدی صفت فعلی زمان گذشته نیز حالت ناممکنی نیست. عبارات xoda nākārde = خدا نکرده و xoda nāxasse = خدا نخواسته بسیار نزدیک به قیدها

۱. دلیل آن‌که این ساخت‌ها را در زبان روسی «قید فعلی» می‌نامند آن است که آن‌ها از سویی برخی مقولات فعل یعنی نمود (aspect) و وجه (mood) را دارا هستند و از سوی دیگر مانند قیدها تغییرناپذیر (صرف ناشدنی)‌اند. «فعل وصفی» اصطلاحی است که برای نامیدن این صورت‌های فعلی در کتاب‌های دستور مدارس ایران به کار می‌رود. (مترجم)

۲. صورت فرموده در این جا آن چیزی است که به «وجه وصفی» معروف شده است. یعنی فرموده به جای یک صیغه صرف شده نقلی به کار رفته است. جمله اگر لطف فرموده معادل لطف بفرماید است. (ویراستار)

هستند، چنان‌که صفت فعلی ساخته شده از فعل = sār zādān = سر زدن غالباً همچون قیدی با معنای «ناگهان» ایفای نقش می‌کند. نمونه‌های زیر را مقایسه کنید:

به دکان حاجی سر زده [است]. be dokune hadži sār zāde.

سر زده مشو^۱ داخل اتاق. sār zāde māšo daxle otay.

۹۹. صفت فعلی زمان آینده نسبتاً کم دیده می‌شود. اصطلاحات «صفت فعلی زمان آینده» و یا «صفت فعلی الزام» همیشه با معنای این ساخت مطابقت ندارند و در لهجه تهرانی نیز تا حد زیادی به‌طور مشروط به کار می‌روند.

بسیاری از صفات فعلی آینده که مرحله صفت گردانی را گذرانده‌اند، نشانه همیشگی کیفیت - ویژگی را در خود دارند.^۲ از این رو آنها بیش از همه در نقش توصیفی دیده می‌شوند، مانند doxtāre mordāni = دختر مردنی، abe xordāni = آب خوردنی. در همین باره مثال فیلات جالب توجه است: > این دوا خوردنی است یا مالیدنی < (فیلات ۱۹۱۹، ص ۵۳۵).

در جمله in kar šodānīje? = این کار شدنی است؟ صفت فعلی šodāni که همراه با فعل ربطی ضرورت و الزام را بیان می‌کند، بیش از mordāni و کلماتی مانند آن با اصطلاح «صفت فعلی» مطابقت دارد.

واژه‌های وابسته، ادات، اصوات

(۱) حروف اضافه و حروف اضافه ساخته شده از اسم

۱۰۰. در لهجه تهرانی کاربرد حروف اضافه و حروف اضافه ساخته شده از اسم در مقایسه با زبان ادبی ویژگی‌های خاص خود را دارد:

(۱) کسره اضافه غالباً در ترکیب اسم با حروف اضافه ساخته شده از اسم حضور ندارد؛ (۲) در فعل‌های حرکتی (جهتی) و حالتی، حروف اضافه معمولاً

۱. شاید این یک عبارت اصطلاحی باشد. در تهرانی سرزده نرو داخل اتاق به کار می‌رود. (ویراستار)

۲. همین را می‌توان در مورد به اصطلاح صفت‌های فعلی زمان حال نیز گفت.

حذف می‌شوند؛ ۳) این لهجه، حروف اضافه «خود» را دارد (tu = تو در کنار صورت ادبی <در>، vase = واسه در کنار <برای> و چندتای دیگر)؛ ۴) آمیختگی معانی حروف اضافه با معانی حروف اضافه ساخته شده از اسم و تمایز ناروشن نقش‌های آنها بیش از آنچه در زبان ادبی دیده می‌شود، وجود دارد؛ ۵) مشارکت گسترده‌تر اسم‌ها برای انجام نقش حروف اضافه، مانند اسم‌های bix = بیخ، xedmät = خدمت، gärdän = گردن، väx(t) = وقت؛ ۶) به کارگیری گسترده ترکیب‌های حرف اضافه‌ای خاص (ترکیب‌های اسمی - حرف اضافه‌ای و اسمی - مقداری) مانند äz däs = از دست، tšar täräf = چهار طرف^۱.

البته همه حروف اضافه زبان نوشتاری در این لهجه رایج نیستند. مثلاً حرف اضافه bär را می‌توان تنها در عبارت‌های قالبی [stereotyped expressions] و در اصطلاحات یافت، مانند bär pedäreš länät = بر پدرش لعنت یا xak bär säret = خاک بر سرت. در مثال آخر بیشتر به جای bär می‌گویند tu. هم‌چنین džoz = جز و säva = سوانادرنند و حرف اضافه عربی - فارسی <غیر از> جای آنها را می‌گیرد.

الف) be = <به>

۱۰۱. حرف اضافه be برای بیان جهت عمل، گفتار، اندیشه‌ها، احساسات و مانند اینها به کار می‌رود. ندرتاً بر مکان و ابزارمندی [instrumentality] نیز دلالت می‌کند. اما این حرف اضافه نقش‌های بیشتری هم دارد: be در ترکیب با اعداد می‌تواند کمیت را بیان کند.^۲ در ترکیب با قیدها گاه مفهوم قیدی آنها را شدت می‌بخشد و یا معانی گوناگون آنها را جدا می‌سازد، مانند benatšar = به ناچار، benäydän = به نقداً به معنای اکنون، فعلاً در تقابل با näydän = نقداً به معنای به نقد، نقدی. حرف اضافه be به آسانی با حروف اضافه دیگر از جمله حروف اضافه ساخته شده از اسم ترکیب می‌شود و عبارات حرف اضافه‌ای تازه می‌سازد.

۱. به نظر نمی‌آید که چهار طرف حرف اضافه باشد. (ویراستار)

۲. نک. ذیل این بند، شماره ۴. (ویراستار)

نمونه‌های کاربرد be:

۱. جهت و مکان: be qāzvin rāf = به قزوین رفت، be zemin oftadān = به زمین افتادند، sāvar šodim be doroške = سوار شدیم به درشکه، be xab rāf = به خواب رفت. در لهجه تهرانی، کاربرد نمونه‌های فوق با حذف حرف اضافه be ارجحیت دارد؛^۱

۲. جهت گفتار، اندیشه‌ها، احساسات و غیره. در این نقش، حذف حرف اضافه امکان‌پذیر نیست، البته به جز برخی استثنائات نادر. مقایسه کنید: bēš xābār resundi? = بهش [به او] خبر رساندی؟، guš bede be hārfām = گوش بده به حرفم. اما در be jadām umād = به یادم آمد حذف حرف اضافه کاملاً امکان‌پذیر است؛

۳. ابزارمندی: be tšub zādāmeš = به چوب زدمش، be tiy = به تیغ،^۲ be dāsse mām = به دست من.

۴. کمیت (در ترکیب با اعداد): be tšar tomān = به چهار تومان، be šiš quti = به شش قوطی^۳ که بسته به فعل، معنای «به ازای شش قوطی» نیز می‌دهد. در این جا نیز حذف حرف اضافه کاملاً امکان‌پذیر است، مانند ino tšar tomān xāridām = این را چهار تومان خریدم؛

۵. کاربرد be با برخی فعل‌ها، الزامی است. مانند komāk kārdān = کمک کردن، qāsām xordān = قسم خوردن و بسیاری دیگر. گواه این امر وجود حرف اضافه be در عبارت‌های رایجی مانند be džune to = به جان تو، be džune ābolfāzl = به جان ابوالفضل است که صورت‌های اختصاری از عبارات «کاملی» be džune to qāsām (mixorām) و مانند آن هستند.

۱. در این مثال‌ها کاربرد «به» اصلاً در تهران متداول نیست. صورت‌های درشکه سوار شدیم و رفت قزوین، تهرانی است. (ویراستار)

۲. در تهران با چوب و با تیغ به کار می‌رود. (ویراستار)

۳. این صورت‌ها به نظر تهرانی نیست. (ویراستار)

ب) <dar> = <در>

۱۰۲. حرف اضافهٔ *dar* = در عمدتاً بر مکان (درون چیزی و یا روی سطح آن) و ندرتاً بر جهت دلالت دارد. *dar* با گسترش معانی خود می‌تواند واقع بودن در زمان یا در یک موقعیت اجتماعی، منطقی و غیره را بیان کند. حرف اضافهٔ *dar* = در با معنای مکانی، تقریباً همیشه در لهجهٔ تهرانی جای خود را به حرف اضافهٔ ساخته شده از اسم *tu* (نک. بخش‌های بعد) می‌دهد، اما در معانی گسترش یافته‌اش همیشه نمی‌تواند جای خود را به *tu* بدهد، چرا که این یکی، میدان کاربرد محدودتری دارد. نمونه:

۱. مکان و جهت: *dar otay* = در اتاق و یا به‌سوی اتاق، *dar tša oftad* = در چاه افتاد، *dar māšin nišesseän* = در ماشین نشسته‌اند.^۱ در جمله‌هایی از این دست، *tu* ارجحیت دارد؛

۲. واقع بودن در زمان، در فلان موقعیت اجتماعی، منطقی و دیگر موقعیت‌ها: *dar mahe rāmāzun* = در ماه رمضان، *dar kudäki* = در کودکی^۲، *dar in härdž o mädž* = در این هرج و مرج، *dar käs* = در کسب. این‌جا تعویض با *tu* تنها در موارد اندکی امکان‌پذیر است، مانند *tu in härdž o mädž*؛

۳. کمیت (در ترکیب با اعداد): *dar tšar ruz* = در چهار روز [به معنی] در طی چهار روز.

پ) <az> = <از>

۱۰۳. میدان کاربرد حرف اضافهٔ *az* = از (که پیش از آواهای بی‌واک در تلفظ پیوسته [fused pronunciation] *ä* تلفظ می‌شود) محدود به نشان دادن نقطهٔ آغاز در زمان و مکان نمی‌شود. *az* در معانی گسترش یافته‌اش، تعلق، بخش‌نمایی، موضوع بحث، دلیل یا سرمنشاء عمل، ماده‌ای که شیء از آن ساخته شده و مانند

۱. این مثال‌ها تهرانی نیست. افتاد تو چاه و نشست تو ماشین تهرانی است. (ویراستار)

۲. در هر دوی این مثال‌ها حذف «در» امکان‌پذیر و رایج است. (ویراستار)

اینها را بیان می‌کند. این حرف اضافه به سادگی با دیگر حروف اضافه^۱ و حروف اضافه ساخته شده از اسم، ترکیب شده و حروف اضافه مرکب، عبارات قیدی، ترکیب‌های حرف اضافه‌ای و مانند اینها را می‌سازد. نمونه:

۱. نقطه آغاز در زمان و مکان: [hämädun] = äz hämädun = از همدان،

äs saäte dä = از ساعت ده، äz märkâz = از مرکز؛

۲. اصل و نسب: äz hämädunäm = از همدانم،

u äs xärpulas = او از خرپول‌ها است؛

۳. تعلق: in xune äs šomas? = این خانه از [آن] شما است؟،

täxsir äs mäne = تقصیر از من است؛

۴. بخش‌نمایی: jeki äz una = یکی از آنها،

tšarta äz ina bekešin = چهارتا از اینها بکشید،

bäzi äz una = بعضی از آنها؛

۵. موضوع بحث: äz u sohbät näbud = از او صحبت نبود،

äz härfäm tädždžob näkon = از حرفم تعجب نکن^۲؛

۶. دلیل یا سرمنشاء عمل: äz gošnegi mord = از گشنگی مرد،

äs tariki tšizi nemibinäm = از تاریکی چیزی نمی‌بینم،

äs tärs gorixtän = از ترس گریختند؛

۷. ماده‌ای که شیء از آن ساخته شده است:

äs tšub saxte šod = از چوب ساخته شد،

äz mes rixte šod = از مس ریخته شد.

۱. «از» تنها با «به‌جز» می‌تواند ترکیب شود (به‌جز از) که این نیز حرف اضافه مرکب است، نه بسیط. (ویراستار)

۲. فعل «تعجب کردن» الزاماً با «از» می‌آید. از این رو کاربرد «از» در این مثال به دلیل وجود فعل «تعجب کردن» است. (ویراستار)

ت) ba = <با>

۱۰۴. حرف اضافه ba موارد زیر را نشان می دهد:

۱. ابزارمندی: ba tšub zādāmeš = با چوب زدمش.

(قس. be tšub = به چوب)،

äsälo ba āngoš lisid = غسل را با انگشت لیسید،

ba qälām = با قلم و غیره؛

۲. هم کنشی: ba babām = با بابایم،

in ba un fāry dare = این با آن فرق دارد؛

۳. وسیله جابه جایی: ba doroške = با درشکه، ba mašin = با ماشین،

ba qajeq = با قایق؛

۴. تعلق (که به ندرت بیان می شود): tāxsir ba māne = تقصیر با من است (در کنار

؛(tāxsir āz māne

۵. در معنای = ba u goftām = با او گفتم.^۱

ث) vase = <واسه>^۲

۱۰۵. کاربرد حرف اضافه vase تا حد زیادی خاص لهجه تهرانی است (در گفتار

ادبی تقریباً دیده نمی شود). در برخی موارد استثنایی، vase به وسیله کسره اضافه به اسم پس از خود می پیوندد.

حرف اضافه vase در موارد زیر به کار می رود:

۱. برای بیان هدف، منظور و جهت عمل:

vasētun [vasetun] avordām = برایتان آوردم،

vase una = برای آنها،

۱. ظاهراً تهرانی نیست. (ویراستار)

۲. این حرف اضافه، ظاهراً از واژه عربی <واسطه> ساخته شده است. [شادروان دکتر خانلری نیز بر همین عقیده است. نک. (ناقل خانلری ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۷). (مترجم)]

برایش بدوز، = *vasēš* [vaseš] *beduz*

برایت مهمان آمده؛ = *vasēt* [vaset] *mehmun umāde*

۲. برای بیان علت: = *vase in dāva nākon* برای این دعوانکن،

= *vase je qrun* [jeq qerun] *tšune mizāne* برای یک قران چانه می‌زند.

ج) *ta* = <تا>، *bi* = <بی>، *bāra (je)* = <برای>

۱۰۶. حرف اضافه *ta*^۱ بر نقطه پایانی در زمان و مکان دلالت دارد. یعنی از نظر معنی تقریباً برابر *[do]* *до* در روسی است. حرف اضافه *bi* فرقی با *[bez]* *без* در روسی ندارد. اما در مورد *bāra (je)* باید گفت که در همه معانی اش با *vase* مطابقت دارد، اما محدودتر از این یک به کار می‌رود. در لهجه تهرانی گاه کسره اضافه میان <برای> و اسم پس از آن حذف می‌شود، مانند *bāra šoma* = برای شما، *bāra xodeš* = برای خودش.

ج) *tu* = <تو>

۱۰۷. حرف اضافه ساخته شده از اسم *tu*^۲ گویا مترادف *dār* در زبان ادبی است، اما از نظر معنی محدودتر از آن است. میان *tu* و اسم پس از آن به ندرت کسره اضافه دیده می‌شود. نمونه‌هایی از کاربرد *tu*:

آب تویش نبود.	<i>ap tūš nābud</i>	تو [ی] ماشین	<i>tu mašin</i>
تو [ی] آفتاب	<i>tu aftar</i>	تو [ی] خانه	<i>tu xune</i>
تو [ی] گشنگی	<i>tu gošnegi</i>	تو [ی] کوچه	<i>tu kutše</i>
		تو [ی] هرج و مرج	<i>tu hārdž o mārđž</i>

۱. *ta* در اصل حرف ربط است (ساخته شده از *(jātā)*).

۲. روند تبدیل برخی از اسم‌ها به واژه‌های وابسته، به روشن‌ترین وجه در نمونه‌های زبان زنده دیده می‌شود.

ح) <دَم> = dām

۱۰۸. حرف اضافه ساخته شده از اسم dām بر مکان دلالت دارد: دو رو بر، پهلوی، نزدیک. نمونه:

dāme dār دَم در

dāme dārvaze دَم دروازه

dāme sulaxe dival دَم سوراخ دیوار

خ) <وَخت> = vāx (t)

۱۰۹. اسم vāx(t) در نقش واژه وابسته به عنوان حرف اضافه «به هنگام» به کار می‌رود. مثال:

آقاوقت بیرون رفتن بهش [به او] اجرت داد. aya vāxte birun rāftān bēš odžrāt dad.

د) <سَر> = sār

۱۱۰. اسم sār همچون حرف اضافه در معانی بسیار گوناگونی به کار می‌رود. انواع کاربرد آن در نمونه‌های زیر دیده می‌شود:

sāre vax	سَر وقت	sāre miz	سَر میز
sāre šāb	سَر شب	sāre dival	سَر دیوار

سَر شمشیر دعا کرده‌اند. sāre šāmšir dāva [dāva] kārdeān.

ذ) <بِیخ> = bix

۱۱۱. اسم bix نیز در نقش حرف اضافه به کار می‌رود. من تنها یک نمونه یادداشت کرده‌ام: bix guše u gof = بیخ گوش او گفت^۱. فیلات این نمونه را آورده

۱. «بِیخ» در حقیقت اسم است که حرف اضافه قبل از آن، یعنی «در» حذف شده است. پس جمله بالا در واقع به صورت در بیخ گوش او گفت بوده است. (ویراستار)

است: bixe minar = بیخ منار.

(ر) xedmät = <خدمت>، gärdän = <گردن>

۱۱۲. اسم xedmät (که در گفتار مؤدبانه و در خطاب «پایین دست» به «بالا دست» به کار می‌رود) در نقش واژه وابسته به عنوان حرف اضافه جهت‌نما [directive] به کار می‌رود، مانند xedmäte šoma residäm = خدمت شما رسیدم، diruz xedmäte šoma dadäm = دیروز خدمت شما دادم.

در جمله mixas karāro [kararo] bendaze gärdāne una >میخواص کارارو بندازه گردن اونا< («باباشمل، ۳ خرداد ۱۳۲۴») کلمه gärdän تقریباً به عنوان حرف اضافه به کار رفته است.^۱

(ز) dombal = <دنبال>، äyāb = <عقب>، poš(t) = <پشت>، pej = <پی>

dombale hizom migärdäm

۱۱۳. دنبالِ هیزم می‌گردم.

äyābe derāx.

عقبِ درخت.

xārāro mibāre äyābe kar.

خرها را می‌برد عقبِ کار.

pošše [pošte] ku (h).

پشتِ کوه.

mān mirām pošše [pošte] bum.

من می‌روم پشتِ بام.

boro pej karet.

برو پی کارت.

با وجود نزدیکی معنایی روشن میان این واژه‌ها، هنگامی که آنها در نقش واژه‌های وابسته عمل می‌کنند، در موارد اندکی می‌توانند به طور دوسویه به جای یکدیگر به کار روند. dombal با فعل‌های حرکتی به کار می‌رود؛ äyāb با dombal از نظر مشخص بودن مکان [در بافت جمله] فرق دارد، یعنی عمدتاً به معنی «در پشت» در پاسخ به پرسش «در کجا؟» عمل می‌کند.

۱. در این جا نیز اصل (به) گردن است. (ویراستار)

س) $la = <لا>$ ، $ru = <رو>$ ، $pālu = <پهلو>$

۱۱۴. حرف اضافه ساخته شده از اسم la غالباً کسره اضافه ندارد، مانند اصطلاح $la = la\ sibil\ bezarim$ (ی) سیل بگذاریم^۱. دوگان سازی la [reduplication] نیز گاه دیده می شود: $la - be - laje\ sānga$ = لا به لای سنگ ها. ru و $pālu$ نیز غالباً کسره اضافه نمی گیرند، مانند $ru\ miz$ = رو [ی] میز، $ru\ in$ = رو [ی] این، $bišin\ pālu\ mǎn$ = بنشین پهلو [ی] من، $rūs$ = رویش، $pāluš$ = پهلوش. باید معنای جهت نمای حرف اضافه $pālu$ را نیز که در لهجه تهرانی رایج است، یادآوری نمود، مانند $bija\ pālu\ mǎn$ = بیا پهلو [ی] من.

(۲) حروف ربط

الف) o ، $vā$ = $<و>$

۱۱۵. به سختی می توان رابطه میان « o » با $vā$ و ویژگی کاربرد آنها را در لهجه تهرانی مشخص کرد. تنها می توان گفت که « o » از نظر کمیت کاربرد بر $vā$ برتری دارد، به ویژه در مواردی که دو یا چند نهاد یا گزاره به یکدیگر می پیوندند.^۳ البته در این که حرف ربط « o » در مرتبط ساختن اعضای جمله با یکدیگر توانایی بیشتری نسبت به $vā$ دارد، جای تردید نیست.^۴ امکان گسترده واژه سازی های تازه با کمک « o » از همین جاست. این نکته نیز باید یادآوری شود که حرف ربط « o » با پیوند دادن دو یا چند واژه از اعضای جمله، از نظر آوایی به واژه پیش از خود چسبیده و گویی هجای

۱. با توجه به ترجمه روسی نویسنده، احتمالاً منظور اصطلاح «زیر سیلی رد کردن» بوده است. (مترجم).
۲. در شهرستان ها از جمله در قم زیر سیل گذاشتن، به جای زیر سیلی رد کردن متداول است. (ویراستار)
۳. در این مورد و مثال قبل، در متن اصلی $pāhlu$ آمده که به نظر اشتباه چاپی است. چرا که در این واژه یا نشانه کشش باید وجود داشته باشد، یا آوای h . (مترجم)
۴. از روی جمله های گفتاری ثبت شده برآورد شده است.
۵. دستور نویسان ایرانی میان « o » و $vā$ تمایز قائل شده اند و به درستی اولی را «واو استقرب» و دومی را «واو استبعاد» می نامند.

پایانی مکمل آن را می سازد، مانند: be mǎn dad o / bǎd gof = به من داد و بعد گفت (پس از «o» درنگ وجود دارد).

حرف ربط vā غالباً در نقش حرف ربط تقابلی [adversative conjunction]، یعنی: «اما»، «ولی» و «لیکن» به کار می رود: montāzereš budām vā u nājumād = منتظرش بودم و او نیامد.

ب) hām = <هم>

۱۱۶. حرف ربط hām در این لهجه صورت هایی مانند ضمیر پی چسب اول شخص دارد، اما دقیقاً پس از پایه های مختوم به همخوان به شکل -ām، و پس از پایه های مختوم به واکه به شکل m- (که نتیجه حذف h و فشردگی [هجا] است) نمود می یابد. نمونه:

mām midunim. ما هم می دانیم.

un ām nun mixād. او هم نان می خواهد.

در این نمونه ها حرف ربط hām یک عنصر پی چسب است. اما در صورت کاربرد این حرف ربط به شکل دوگانه [reduplicated]، صورت hām بازسازی شده و تکیه نیز می گیرد. نمونه:

nemiše hām xodaro xas hām xormaro. نمی شود هم خدا را خواست، هم خرما را.

پ) nā ... nā = <نه ... نه>

۱۱۷. حرف نفی nā در کاربرد دوگانه، نقش حروف ربط هم پایه را دارد. در این حالت گزاره همیشه صورت مثبت خواهد داشت، مثال:

nā ino mixām nā uno. نه این را می خواهم، نه آن را.

گاهی nā فاصله زیادی از فعل می گیرد:

nā kāsī bārāšun [bārāšun] gaf košt [košt] nʔ fusfān.

نه کسی برایشان گاو کشت، نه گوسفند.

ت) حروف ربط وابسته و ترکیب‌های حرف ربطی

۱۱۸. رایج‌ترین این حروف انواع زیر است:

۱. حروف ربط هدف: ta = تا، ke = که و گاه هر دو با هم: (take = تا که). کاربرد ke همراه با حرف نفی شایان توجه است، مانند *nä ke bege ma ähmäyim* = نه که بگوید ما احمقیم؛
۲. حروف ربط زمان: *växti ke* = وقتی که، *hämin ke* = همین که. *ke* - ی چند نقش [universal] بیش از همه در نقش «همین که»، «به محض آن‌که» عمل می‌کند، مانند: *ma ke umädim undža...* = ما که آمدیم آن‌جا...؛
۳. حرف ربط شرط: *äge* (و به ندرت *ägär*) = اگر؛
۴. حرف ربط علت: *tšun ke* = چون‌که. به جای «چون‌که» غالباً «برای اینکه» < به کار می‌رود که در زبان نوشتاری دیده نمی‌شود؛
۵. حرف ربط مقایسه: *mese in ke* = مثل این که (می‌نویسند: «مث اینکه» <).^۱
۶. *ke* - ی وابسته و *ke* - ی مفعولی؛^۲
۷. حرف ربط هرچندی [concessive]: *härtši* = هرچه.

۳) فعل ربطی

۱۱۹. صورت‌های فعل ربطی در زمان حال بسیار متفاوت با صورت‌های ادبی -

نوشتاری هستند.

۱. به نظر می‌رسد که «مث اینکه» در زبان گفتاری، معنای «گویا» و یا «انگار» را می‌رساند، یعنی حدس و گمان و گاه فرض و نه قیاس. مقایسه کنید:
حدس و گمان: فرض:
مث این که می‌خواد بره. مث این که تو بخوای بری سینما، ولی بلیط نداشته باشی.
گویا می‌خواد بره. انگار تو بخوای بری سینما، ولی بلیط نداشته باشی.
انگار می‌خواد بره. (مترجم)
۲. هرچند نویسنده هیچ مثالی برای این نوع *ke* به دست نداده، اما از روی معادل‌های روسی که آورده است (*[kotorij] который* و *[čto] что*)، مشخص می‌شود که منظور از هر دو *ke* - ی پیش گفته، *ke* - ی موصولی است که با *ke* - ی ربط یکجا آورده شده است. مانند «خانه‌ای را که در دست ساختمان است، دیدیم» و یا «شخصی که ما پیش او بودیم، رفت». (مترجم)

صورت منفی		صورت کوتاه		صورت کامل	
nissām	nissim	ām	im	(h)ässām	(h)ässim
nissi	nissin	i	in	(h)ässi	(h)ässin
nis(s)	nissān	e	ān	(h)äs(-s)	(h)ässān

به تأثیر زبان نوشتاری، در دوم شخص جمع ندرتاً پایانه id - نیز به چشم می‌خورد. همه این صورت‌ها (به استثنای صورت‌های منفی) به‌طور طبیعی صورت‌های پی‌چسب‌اند. آوای h در صورت‌های کامل غالباً حذف می‌شود. فشردگی صورت کامل فعل ربطی در سوم شخص مفرد و تبدیل آن به یک آوا، یعنی s، بستگی به واژه پایانی جزء اسمی در گزاره دارد؛ بدین معنی که این فشردگی در پیوند با واژه‌هایی روی می‌دهد که در پایان، واژه‌های a، u و i داشته باشند، مانند in tše bazi-s = این چه بازی است؟^۱، baba-s = بابا است < و غیره (اما xune - äs = خانه است). در موارد پیوند فعل ربطی کوتاه «e» (سوم شخص مفرد) با پایه‌های مختوم به واکه، آوای سایشی میان زبانی زنمود می‌یابد، مانند in kije = این کی است؟، tsije dasset = چه [در] دست؟ = چه چیز در دست است؟.

مقایسه صورت‌های فعل ربطی با فعل hās(t) = هست جالب خواهد بود. برای اجتناب از همسانی فعل ربطی با فعل hās(t) که در لهجه تهرانی همیشه تکیه بر است، معمولاً صورت‌های (-s) -äs، -e که تکیه بر نیستند، به کار می‌روند. مانند ü [un] kargär-e، و یا ü [un] kargär - äs = او کارگر است (معمولاً نمی‌گویند ü [un] kargär häst). با این حال کاربرد فعل تکیه بر hās(t) به‌عنوان فعل ربطی امکان‌پذیر است. این کاربرد در موارد نادری رخ می‌دهد که فعل ربطی از جزء اسمی جدا افتاده و میان آنها یک واژه یا گروهی از واژه‌ها جا گرفته باشد. (قس. ü [un] bitšare - äs = او بیچاره است و ü [un] bitšarè - äm hās = او بیچاره هم هست.)^۲

۱. این جمله تهرانی نیست. (ویراستار)

۲. درباره تفاوت‌های -e = hās(t) نک. (صادقی / ارژنگ ۱۳۵۵، ص ۷۵ - ۷۷). (مترجم)

(۴) ادات

الف) تأیید، نفی، پرسش

۱۲۰. ادات‌های تأییدی اینها هستند: *bäle, are, ha*. از این میان *ha* = ها خاص لهجه تهرانی است. همین ادات بسته به آهنگ و یا موقعیت آن در جمله می‌تواند ادات پرسشی باشد، مانند *ha dorosse* = ها، درست است (آهنگ تأییدی است و ادات در جلو قرار دارد)، *tšera hämtšin mikoni ha?* = چرا همچنین می‌کنی؟ (ادات در پایان آمده و آهنگ پرسشی است).

ادات‌های *bäle* و *are* به معنای «بله» هم‌سطح‌اند. هرچند که *bäle* برخلاف *are* می‌تواند دو نوع تکیه داشته باشد: روی هجای اول و روی هجای دوم که در این حالت جابه‌جایی تکیه، مفهوم تازه‌ای به معنای آن می‌بخشد. (قس. *bäle* = تأییدی)، و *bälē?* (پرسشی).

۱۲۱. ادات‌های نفی عبارت‌اند از: *näxer, nä* || *näxejr* = نخیر. پیش از فعل دارای *mi* این ادات معمولاً *ne* تلفظ می‌شود. عبارت *extijar darin* = اختیار دارید یا *extijar dari* = اختیار داری به عنوان صورت مؤدبانه [*euphemism*] در نقش ادات نفی به کار می‌رود.

۱۲۲. ادات‌های پرسشی اینها هستند: *mäge* = مگر (و به ندرت: *mägär*). *aja* = آیا (= ادات *ли* [li] در روسی).

ب) ادات وجه‌نما

۱۲۳. ادات *ke* = که از نظر مفهوم تقریباً با *že* [že] و *ved'* [ved'] در روسی مطابقت دارد. ادات *ke* نیز مانند *že* [že] هیچ‌گاه در آغاز جمله نمی‌آید، مثلاً:

۱. امروز *han* شنیده می‌شود. (ویراستار)

۲. این ادات را فیلات «>که <emphatic» [«که» - ی تأکیدی] می‌نامد.

undža nābudi ke = آنها که خودشان گشته‌اند، آن‌جا = ke را باید در بافت گفتار تشخیص داد زیرا مواردی وجود دارد که در آنها ke هیچ مفهوم وجه‌نمایی را بیان نمی‌کند و حشوگونه به کار می‌رود. این مسئله را کریستن سن (۱۹۱۸) و فیلات (۱۹۱۹، ص ۳۵۳) نیز یادآوری کرده‌اند. نمونه‌هایی از آن، از این قرارند:

to adāmi ja ke hitštši?

تو آدمی یا که هیچ چیز؟

gof ja ke nāgof be mǎn tše?

گفت یا که نگفت، به من چه؟^۱

axɛ (که از axɛr < آخر > گرفته شده است) نیز غالباً در ترکیب با ke به معنای

[vedʹ] ве́дь یا [ʒe] же هر دو به معنای «آخر، دیگر» در روسی به کار می‌رود:

axɛ to ke nemiduni = آخر تو که نمی‌دانی. ادات axɛ می‌تواند در پایان نیز قرار گیرد،

مانند tši kǎrdi axɛ? = چه کردی آخر؟. تقریباً در همین نقش، dige (ساخته شده از <دیگر>) نیز عمل می‌کند.

ادات de که در برخی لهجه‌های فارسی و نیز در زبان کردی در نقش پیشوند

وجه امری عمل می‌کند، در لهجه تهرانی برای تشدید امر و یا خواهش «بی صبرانه»

به کار می‌رود که در این حالت اغلب دوبار در جمله تکرار می‌شود، مانند = bigir de!

بگیر ده!، de bija de = ده بیا ده! همین ادات در صورتی که به تنهایی به کار رود،

می‌تواند صوتی باشد بیان‌کننده ناخرسندی و گاهی (بسته به آهنگ) بیان‌کننده

ریشخند و تمسخر.

ادات اندرزی یا هشداري ha || ā همیشه در پایان جمله می‌آید، مانند

nāro undža ha! = نرو آن‌جاها!، xāfēt [xāfāt] mikonām ā = خف‌هات می‌کنم ها!

پ) ادات hej = <هی>

۱۲۴. ادات hej از این نظر جالب است که گویی مترادف قید hāmiše = همیشه

است. اما برخلاف آن نمی‌تواند به تنهایی به کار رود (مثلاً به پرسش شما کی وقت

۱. این جا حرف ربط «یا که» است، مانند «زیرا که» به جای «زیرا». (ویراستار)

دارید؟ می توان با یک کلمه hämiše پاسخ داد، اما نمی توان گفت hej. منظور اصلی از کاربرد ادات hej افزودن معنای چندبارگی به عملی است که با فعل بیان می شود. این ادات نه تنها می تواند با فعلی که دارای پیشوند mi- است، ترکیب شود، بلکه می تواند با صورت های فعلی دیگر نیز ترکیب شود که در این صورت، نمود [aspect] آنها را تغییر می دهد. نمونه:

az mən hej miporsid. از من هی می پرسید.

hej bajād dās bešurām. هی باید دست بشورم.

ārbab hej fohš dad, hej kotākām zād. ارباب هی فحش داد، هی کتکم زد.

(جمال زاده، یکی بود، یکی نبود)

ت) ke = <که> و ta = <تا> در نقش ادات «از» [در مقایسه]

۱۲۵. در لهجه تهرانی به جای «از» در جملاتی از نوع این میز بزرگتر از آن یکی

است، ta یا ke به کار می رود، مانند (ke) un in bättäre ta = این بدتر است تا آن. زبان

ادبی در این جا احتمالاً حرف اضافه äz را ترجیح می دهد.^۱

(۵) اصوات

۱۲۶. همان گونه که می دانیم، واژه tšäšm = چشم می تواند به عنوان صوتی به کار

رود که بیان کننده فرمان بری، موافقت و یا چیزی مانند اطاعت می کنم است (گاه

betšäšm = به چشم). جالب است که همین واژه <چشم> در معنای «دیده»

به صورت tšeš تلفظ می شود که جمع آن tšeša است (یعنی با زیر و زیر دیگری و نیز

با حذف m در تقابل با tšäšm = اطاعت می کنم).

ädžäh = عجب که صوت تعجب است، غالباً در معنای [nu] ну در روسی به کار

می رود: ädžap xäri = عجب خری [هستی]. صوت bäh || bā نیز معمولاً دو سه بار

۱. این نظر درست نیست. «که» به ندرت در این مورد به کار می رود. (ویراستار)

تکرار شده و از سویی تعجب یا تحسین را می‌رساند (به معنی خوب است، احسنت، آفرین) و از سوی دیگر ناخرسندی، ریشخند و تمسخر را (به معنی راستی؟، چه بدا، می‌غ پخته به خنده می‌افتد).

اصوات *zèki*، *zèkise* [zekisse] (و به ندرت *dekise*) تقریباً به معنای ده نشد! هستند؛ یعنی هنگامی به کار می‌روند که باید فردی را که سعی به انجام کاری دارد، اما نمی‌تواند و بلد نیست، دست انداخت.^۱

واژه *vanäfsà* = وانفسا (ساخته شده از صوت *vaj* = وای و صورت ندایی از *näfs* = نفس)^۲ گاه به عنوان وابسته عمل می‌کند، مانند *zendegije vanäfsa* = زندگی وانفسا. از روی قیاس با *vanäfsa* واژه کنایه‌آمیز *vanäfta* = وانفتا ساخته شده است.

۱. *zeki* با *zekise* فرق دارد. *zeki* تمسخر را می‌رساند، اما *zekise* بیشتر تعجب و ناخشنودی را. (ویراستار)

۲. ترکیب «وانفسا» به صورت قالبی از «وانفساه» عربی گرفته شده است. (ویراستار)

فصل چهارم

برخی ویژگی‌های واژه‌سازی

۱۲۷. موادی که من آنها را گرد آورده و بررسی نموده‌ام، امکان آن را نمی‌دهند تا بتوان تحلیل کاملی از همه گوناگونی‌های موجود در روش‌های صرفی و نحوی اشتقاق واژه در لهجه تهرانی به دست داد. این مسئله که به طور تنگاتنگ با مسائل واژگان‌شناسی در پیوند است، باید موضوع یک بررسی تخصصی قرار گیرد. عناصر واژه‌ساز اساساً همان‌ها هستند که در زبان ادبی به کار می‌روند، اما غالباً تأیید این نکته که یک عنصر یا یک روش واژه‌سازی، خاص لهجه تهرانی است یا نه، دشوار است؛ چرا که بسیاری از آنها به طور گسترده در ادبیات و نیز در مقاله‌نویسی رایج‌اند.

در زیر برخی عناصر واژه‌ساز را می‌آورم که مختص این لهجه‌اند و در داستان‌نویسی معاصر نیز به چشم می‌خورند.

الف) پسوندهایی که به پایان پایه می‌چسبند

۱۲۸. جالب‌ترین اینها پسوندهای تکیه بر $-u$ ، $-i$ ، $-e$ و $-äki$ (یا $ä + i$) هستند که اسم، صفت و قید می‌سازند.

پسوند $-u$ به اسم و یا نام‌آواها می‌چسبد و صفت‌هایی می‌سازد که تعیین‌کننده

ویژگی‌ها و کیفیات خاص موجودات زنده‌اند. نمونه: $ri\dot{s}u$ = ریشو ($ri\dot{s}$ = 'ریش')، $mofu$ = مفو (mof = 'مف، آب‌بینی')، $s\ddot{a}rmau$ سرماشو ($s\ddot{a}rma$ = 'سرما')، $kermu$ = کرمو، $\dot{s}ik\ddot{a}mu$ = شکمو، $quzu$ = قوزو، $qorqoru$ = غرغو، $g\ddot{a}ndu$ = گندو [بوگندو؟]، $z\ddot{a}xmu$ = زخمو، $sibilu$ = سیلو، $'ap - t\dot{s}\ddot{a}ku$ = آب‌چکان (ab = 'آب'، $t\dot{s}\ddot{a}k$ = ریشه فعل $t\dot{s}\ddot{a}kid\ddot{a}n$ = 'چکیدن'). پسوند $-u$ ندرتاً به صفت‌ها نیز بدون تغییر معنای آنها می‌چسبد، مانند $lay\ddot{a}ru$ = لاغرو ساخته شده از $lay\ddot{a}r$ = لاغر با همان معنی.

پسوند $-i$ برای ساختن اسم‌هایی به کار می‌رود که معنای پیشه را می‌رسانند و یا بر رابطه موقت و تصادفی فرد با چیزی اشاره دارند، مانند $n\ddot{a}fti$ = نفتی = عامل پخش نفت، $\dot{s}iri$ = شیری = شیرفروش، $nuni$ = نانی = نان‌فروش، $\varepsilon\dot{s}lapi$ = اشلایی = آن‌که کلاه بر سر دارد (هم‌چنین $kolahi \parallel kolaji$)، $masti$ = ماستی = ماست‌فروش، $olayi$ = الاغی = آن‌که پشت الاغ راه می‌رود، $kola - n\ddot{a}m\ddot{a}di$ = کلاه‌نمدی = آن‌که کلاه‌نمدی بر سر دارد و غیره. گاه نیز این پسوند، قید می‌سازد: $ras - rassi$ = راست - راستی، $do - n\ddot{a}f\ddot{a}ri$ = دو نفری، $se - n\ddot{a}f\ddot{a}ri$ = سه نفری، $t\dot{s}ar - n\ddot{a}f\ddot{a}ri$ = چهار نفری و مانند اینها.

پسوند $-e$ با چسبیدن به اسم‌ها و بدون تغییر معنای آنها، نوعی معنای ضمنی خودمانی - تحقیرآمیز به اسم می‌افزاید: $mad\ddot{a}re$ = مادره، $pes\ddot{a}re$ = پسره، $doxt\ddot{a}re$ = دختره، $nok\ddot{a}re$ [nouk\ddot{a}re] = نوکره، $k\ddot{a}t\dot{s}\ddot{a}le$ = کچله، $t\dot{s}olaye$ = چلاقه، $mehmune$ = مهمانه. با کمک $-e$ ی «تحقیرآمیز» واژه‌های $m\ddot{a}rd\ddot{a}ke \parallel m\ddot{a}rt\ddot{a}ke$ = مردکه و $z\ddot{a}n\ddot{a}ke$ = زنکه از صورت‌های تصغیری $m\ddot{a}rd\ddot{a}k$ و $z\ddot{a}n\ddot{a}k$ ساخته شده‌اند.

پسوند $\ddot{a}ki - (\ddot{a}k + i)$ با چسبیدن به اسم‌ها، قیدهای خاص لهجه تهرانی را می‌سازد. نمونه: $zur\ddot{a}ki$ = زورکی = با استفاده از زور، $dozz\ddot{a}ki$ = دزدکی = دزدانه، $hol\ddot{a}ki$ [hou\ddot{a}ki] = هولکی = با عجله، $j\ddot{a}va\dot{s}\ddot{a}ki$ = یواشکی = پنهانی، $zir - l\ddot{a}b\ddot{a}ki$ = زیرلبکی = زیرلبی، ناروشن ($zir - l\ddot{a}b\ddot{a}ki$ gof = زیرلبکی گفت). گاه دوگان‌سازی پایه نیز دیده می‌شود، مانند $zur - zur\ddot{a}ki$ = زور - زورکی، $hol - hol\ddot{a}ki$ = هول - هولکی،

päs - päsäki = پس - پسکی = رو به عقب. تقریباً همه قیده‌های این گروه (به جز jävašäki و دو سه تای دیگر) می‌توانند به عنوان وابسته‌ای [صفتی]^۱ عمل کنند که مطابق آرایش جمله عادی، با کسره اضافه به هسته خود می‌پیوندد و پسوند برتر نیز می‌گیرد، مانند zuräkitär = زورکی‌تر.

۱۲۹. زیاترین پسوندهای تصغیری و تصغیری - عاطفی، پسوندهای تکیه‌بر - äk، -tše، -u، -i، -lu و -ule ی ترکی الاصل هستند.^۲ نمونه: pesäru = پسرو = پس‌ریجه، doxtäru = دختر و kutšulu = کوچولو = کوچک، zängule = زنگوله = زنگ کوچک، quzulu = قوزولو = کوتوله گوزپشت، tefläk = طفلک = نوزاد، طفل، xäräk = خرک = خر کوچک، hostše [houstše] = حوضچه = حوض کوچک، bazartše = بازارچه = بازار کوچک. در گفتار ریشخندآمیز پسوند -äk می‌تواند به صفت و قید نیز اضافه گردد، نمونه:

qädri durtäräk = قدری دورترک، qädri kämtäräk = قدری کم‌ترک.

ژوکوفسکی به کم بودن بیش از حد صورت‌های عاطفی اسم‌های خاص اشاره کرده است (۱۹۲۲، ص ۲۲) که البته چندان درست نیست. می‌توان به تنها نمونه او <سلی> (صورت عاطفی از <سلطان>) بسیاری نمونه‌های دیگر نیز افزود، مانند ähmädäk (صورت عاطفی از <احمد>)، fati (صورت عاطفی از <فاطمه>)، häsäni (صورت عاطفی از <حسن>) و مانند اینها.

۱۳۰. پسوند ترکی tši - را که ناظر بر پیشه‌هاست، باید زایا و «زنده» به شمار آورد. نمونه: täylittši = تقلیدچی، täminattši = تأمین‌اتیچی، xäräktši = خرکچی، sänduxtši^۴ = صندوقچی. این پسوند غالباً مفهوم تحقیرآمیز به واژه می‌دهد. مثلاً میلسپو مستشار پیشین، در میان مردم نه تنها با واژه پرمطراق <مستشار>، بلکه با

۱. افزوده ویراستار است. (مترجم)

۲. -ule ترکی نیست. بلکه مانند ele - در dzeqe = جغله از پسوندهای عامیانه فارسی است که تصغیر را

می‌رساند. (ویراستار) ۳. «دختر و» و «پسر و» در تهران به کار نمی‌روند. (ویراستار)

۴. احتمالاً این کلمه به لهجه اصفهانی است و اصل آن «صندوقچه» (صندوق کوچک) بوده است. (ویراستار)

کلمه māšverättši = مشورتچی نیز نامیده می‌شد. همین معنای ضمنی را واژه‌های sijasättši = سیاستچی و ruznametši = روزنامه‌چی (که گاه به معنای «روزنامه‌نگار یا وهنویس» است) نیز دارند.

۱۳۱. پسوندهای فعلی مربوط به مصدر، یعنی -dān و -idān همان‌گونه که در زبان ادبی رایج است، واژه‌های تازه می‌سازند. فعل‌های زیر را در نظر بگیرید که مربوط به لهجه تهرانی‌اند: [lumbundān] lāmbunidān = لمباییدن = حریصانه خوردن، känkurdān = کنکورْدَن^۱ = چپه شدن، tāmārgidān = تمرگیدن = نشستن، qapidān = قاپیدن = به سرعت ربودن، و غیره.

ب) ترکیب پایه‌های اسم و ستاک‌های فعل

۱۳۲. در زمینه ساخت اسم‌های مرکب از راه پیوند دو واژه یا دو ستاک فعل که به گونه‌های مختلف انجام می‌گیرد، باید به یک نوع ترکیب خاص لهجه تهرانی اشاره نمود که در آن دو فعل که هر دو در وجه امری هستند، با حرف ربط «و» به یکدیگر می‌پیوندند. در این حالت، کل ترکیب، یک تکیه روی هجای آخر پایه دوم خواهد داشت، مانند bekūb - o - bezān = بزَن و بکوب، bigir - o - bebān = بگیر و ببند، boxor - o - nemir = بخور و نمیر، bija - o - borō = بیا و برو.

۱۳۳. حدوداً از مدتی پیش، ساخت‌هایی پیدا شده‌اند که برای زبان فارسی تازه هستند و با کمک دوم شخص مفرد صورت منفی از فعل «داشتن» ساخته می‌شوند. نمونه: pul - nādari = پول نداری، azuɣe - nādari = آذوقه نداری، sävad - nādari = سواد نداری، ab - nādari = آب نداری.

این واژه‌ها با ساخت‌هایی که از نظر معنا همانند آنها هستند، در جمله، ویژگی‌های یکسانی دارند، مانند bisävadi = بی‌سوادی، bipuli = بی‌پولی و غیره، مثلاً در جمله in azuɣe - nādarimun kej tāmum miše = این آذوقه نداریمان کی تمام می‌شود؟. ترکیب اسم‌ها با پایه nādari امکان گسترده‌ای را برای ساخت واژه‌های نو

۱. این کلمه مهجور است و در منبعی دیده نشده است. (ویراستار)

فراهم می‌آورد. مثلاً می‌توان گفت: šir - nādari = شیر نداری، dival - nādari = دیوار نداری (ویرانی)، qān - nādari = قند نداری^۱.

۱۳۴. بسیاری از ترکیباتی که از راه پیوند دو واژه (با کمک حرف ربط «و» یا بدون آن) ساخته می‌شوند، بیرون از بافت تقریباً هیچ مفهومی ندارند. واژه‌های مرکب زیر به همین روش ساخته شده‌اند: hadž-o-vadž = هاج و واج = گیج، مبهوت؛ lutše - pitšāk = لوچه پیچک = لاس زدن، مغازله؛^۲ päk-o-puz = پک و پوز = ریخت و قیافه؛ šile - pile = شيله پيله = نیرنگ، حقّه؛ täq-o-läq = تق و لق = ناستوار، ضعیف.

۱۳۵. تأکید بر مشخصه‌ها از دور راه انجام می‌گیرد: (۱) تکرار دوباره صفت‌ها (یا قیدها) و (۲) تکرار خودِ واژه با تغییر در آوای اول، مانند gonde-gonde = گنده - گنده (gonde - monde = گنده - مُنده نیز امکان‌پذیر است)؛ käl-o-väl = کل و ول = طاس، کچل؛ rize-riz = ریز ریز؛ zijade-zijad = زیاد زیاد (e در این دو نمونه آخر کسره اضافه است).

۱۳۶. واژه xär = خر در ترکیبات، ظاهراً تداعی‌کننده معنای «حیوان چهارپا» نیست بلکه تداعی‌کننده «بزرگ» و «درشت»، یعنی وابسته‌های اسم است که نمونه‌های زیر نیز حاکی از همین است: xär-päše = خرپشه = پشه بزرگ؛ xär-säng = خرسنگ^۳ = سنگ درشت؛ xär-mägäs = خر مگس = مگس بزرگ؛ xär-pul = خرپول = دارای پول زیاد. واژه xär-guš = خرگوش نیز ظاهراً تداعی‌کننده گوش‌های «بزرگ» است.

۱۳۷. شماری از فعل‌های مرکب با کمک فعل kärdän = کردن و از دوگان‌سازی نام‌آواها ساخته می‌شوند: mus-mus kändän = موس - موس کردن = عجز و لابه

۱. این تعمیم در فارسی درست نیست. مثال‌های بالا را ممکن است بعضی‌ها در جملات خاصی به کار ببرند؛ اما این ساخت، ساخت خاصی در زبان فارسی نیست. (ویراستار)

۲. این اصطلاح که تلفظ دقیق‌تر آن loutše - pitšāk است، مطابق آنچه در لغت‌نامه دهخدا نیز آمده، به معنای «دهن‌کچی» است، نه «لاس زدن». (ویراستار)

۳. «خرپشه» واژه مهجوری است. «خرسنگ» نیز ادبی است. (ویراستار)

کردن، چاپلوسی کردن؛ lāk - lāk kārđān = لک - لک کردن = معطل کردن، کش
 دادن (کار)؛ men - men kārđān = مین - مین کردن = زیرلب گفتن؛ vol - vol kārđān =
 وُل - وُل کردن = وول خوردن، پیچ و تاب خوردن، و غیره.

فصل پنجم

یادداشت‌هایی دربارهٔ نحو

گروه‌های تکیه‌ای [accentual groups] در نحو

۱۳۸. مسئلهٔ تکیه در زبان فارسی تاکنون از سوی ایران‌شناسان تنها از چشم‌انداز توصیف تکیه در واژه‌های منفرد بررسی شده است. دانسته است که به جز استثنائات اندکی، تکیه در فارسی همیشه در واژه روی هجای آخر قرار می‌گیرد. اگرچه این تنها در صورتی درست است که ما تکیه را در واژه‌ها جدا از زنجیرهٔ گفتار و صرف‌نظر از روابط نحوی و وزنی - معنایی، بررسی کنیم.

اما مشاهدات انجام شده بر روی گفتار رایج فارسی نشان می‌دهند که واژه‌ای که در جمله قرار می‌گیرد، ممکن است تکیهٔ خاص خود را از دست بدهد. بر پایهٔ مشاهدات ما در این لهجه، همهٔ واژه‌های موجود در جمله تکیه نمی‌گیرند، بلکه ترکیب‌های مشخصی از واژه‌ها که از نظر نحوی و از نظر تکیه به‌طور تنگاتنگ به یکدیگر پیوسته‌اند، دارای تکیه می‌باشند. لهجهٔ تهرانی (و تا آن‌جا که من می‌دانم زبان ادبی نیز) به‌عنوان یکی از روش‌های اصلی بیان روابط نحوی، از گروه‌ها و زنجیره‌های تکیه‌ای (وزنی) استفاده می‌کند.

گروه‌های تکیه‌ای واژه‌ها معمولاً پرعضوند. آنها در ترکیب‌های نحوی گوناگون شکل می‌گیرند و به‌نحو تنگاتنگی وابسته به آهنگ هستند. از این‌رو به سختی

تعمیم پذیرند. اما گفتار رایج، شمار فراوانی از ترکیب‌های واژگانی متداول را به ما ارائه می‌کند که اعضای آنها از نظر معنایی مرتبط با یکدیگر بوده و از طریق یک تکیه، به یکدیگر پیوسته‌اند.

پیش از آن‌که به توصیف گروه‌های تکیه‌ای متداول بپردازم، مشاهدات خود را درباره تکیه واژه می‌آورم.

واژه‌ها و ادات‌های زیر در هیچ شرایطی تکیه نمی‌گیرند:

(۱) حروف اضافه مختص و حروف اضافه ساخته شده از اسم، به شرطی که در تلفظ رایج، کسره اضافه را از دست داده باشند. این گروه با اسم پس از خود ترکیب یکپارچه‌ای می‌سازند، مانند: *där kutše* = در کوچه، *tu mašin* = تو ماشین. چنانچه حرف اضافه ساخته شده از اسم، کسره اضافه داشته باشد، ترکیب «حرف اضافه - اسم» که با یک تکیه ساخته شده است، برهم می‌خورد. جمله *tùje mašin* = توی ماشین را در نظر بگیرد که در آن هر دو واژه تکیه بر است. نمونه دیگر: *vase šomà* = واسه شما، اما در تلفظ دقیق: *vasèje šomà*؛

(۲) ضمیرهای پی‌چسب، نشانه‌های حالت مفعولی، نشانه اسم معرفه و نکره، حرف ربط پسایند *hām || ām*، ادات‌های وجه‌نمای *axε, ke*، کسره اضافه، حروف ربط *o, vā, ja, ta, ke*، ادات شمارش *ta* و همه شکل‌های فعل ربطی (*-e, -äst*)، *bud, budām, budin* هیچ‌جا تکیه بر نیستند؛

(۳) فعل‌های کمکی *budān* و *šodān* در زمان‌های توصیفی مرکب و ساخت‌های مجهول، و نیز فعل کمکی در فعل‌های ترکیبی به‌جز استثناهای اندکی (نک. بخش‌های بعد) بی‌تکیه باقی می‌مانند، مانند *xäfè šod* = خفه شد (اما: *šöd*)، *xäridè budām* = خریده بودم (اما: *būdām*). مصدرهای کوتاه شده فعل‌هایی را که در زمان آینده صرف می‌شوند نیز باید در همین گروه جا داد. مثلاً در *xahām did* = خواهم دید، فعل *did* تکیه ندارد.^۱

۱. برخی واژه‌ها که تکیه‌شان روی هجای پایانی نیست، ذکر شدند. بحث مشروح‌تر در این باره را در اثر زیر می‌یابید: (فیلات ۱۹۱۹، ص ۴۵). [درباره تکیه فعل در زبان فارسی نک. (سامعی ۱۳۷۴). (مترجم)]

پاره‌ای از واژه‌ها تکیه «متحرک» دارند، که در این حالت جابه‌جایی تکیه تغییر معنای واژه را در پی دارد، مانند *hāmīn* = همین این، اما: *hāmin* = فقط، 'همین، نه چیز دیگری'، *bāle* = بله، اما *bālē* = بله؟ (در موقعیتی که باید دوباره سؤال شود و یا نظر داده شود)، *ja ālla* = یاالله = خدایا، اما: *jālla!* = یالاً = بجنب، سریع‌تر!

ترکیب‌های رایجی که با یک تکیه ساخته شده‌اند، به قرار زیرند:

(۱) ترکیب عدد با اسم یا عدد با شمارگرهای پس از آن. در ترکیب‌هایی مانند *hāf nāfār* = هفت نفر، *šiš derāx* = شش درخت تنها اعداد تکیه می‌گیرند؛

(۲) ترکیب ضمیرهای اشاره با اسم و ضمیرهای پرسشی (در نقش نهاد یا مفعول صریح) با فعل: *ki geref* = کی گرفت؟، *tši mixaj* = چه می‌خواهی؟، *in otay ja ūn otay* = این اتاق یا آن اتاق؟. ضمیرهای اشاره و پرسشی همیشه تکیه‌برند، به استثنای مواردی که تکیه منطقی (برجسته‌سازی قوی) واژه مجاور، تکیه آنها را حذف می‌کند (نک. بخش‌های بعد)؛

(۳) بررسی تکیه در ترکیب «هسته - وابسته» و گروه‌های توصیفی واژه‌ها که از نظر نحوی با کسره اضافه به یکدیگر پیوسته‌اند، جالب توجه است. در ترکیب «هسته - وابسته» هجای پایانی هر دو جزء سازنده تکیه‌بر است: *bazāre sārpuš* = بازارِ سرپوش [سرپوشیده؟]، *tutūne tšopōy* = توتونِ چپق و مانند اینها. اما چنانچه کسره اضافه حذف شود که در این صورت دو جزء سازنده، در یک واحد واژگانی به یکدیگر می‌پیوندند، و یا اگر وابسته پیش از هسته قرار گیرد، ترکیب «وابسته - هسته» یک تکیه خواهد داشت. مثلاً واژه *madārzān* = مادر زن (با یک تکیه) را که هنوز کاملاً «واژگانی شده» [petrified] نیست، در نظر بگیرید که گاه با کسره اضافه به کار می‌رود: *madāre zān* (با دو تکیه). نمونه‌های دیگر: *ayelmārd* = عاقل مرد، *džāvunmārd* = جوانمرد، *sefidriš* = سفیدریش^۲. از این‌جا فهمیده می‌شود که چرا واژه‌های مرکبِ پرعضو یک تکیه دارند، مانند *horuftših* = حروف‌چین،

۱. تلفظ *hāmin* (تکیه روی هجای پایانی)، تلفظ ادبی است. هم‌چنین جابه‌جایی تکیه در این واژه معنا را

تغییر نمی‌دهد. (ویراستار) ۲. «ریش سفید» گفته می‌شود. (ویراستار)

sāpxunè = صاحب خانه، bezän-o-beküb = بزَن و بکوب و غیره. واژه‌های مرکبی مانند bāle - ā - gù = <بله آقا گو> و یا bāle - γorbun - gù = <بله قربان گو>^۱ را نیز از نظر تکیه باید ترکیب یکپارچه به شمار آورد (جمله زیر را در نظر بگیرید: xoda - dadèro xodà dade = خدا داده را خدا داده)؛

(۴) ترکیب حرف اضافه با اسم: tu ruznume = تو روزنامه؛

(۵) ترکیب گزاره اسمی با شکل کوتاه یا کامل فعل ربطی در زمان‌های حال و گذشته. مثلاً در پرسش tšeràγ tu otàγe? = چراغ تو [در] اتاق است؟ ترکیب واژه‌های tu otàγ-e یک تکیه دارد. هم چنین است در: ädžāb bihājā hässi = عجب بی حیا هستی، gedā budām = گدا بودم؛

(۶) فعل‌های مرکب و زمان‌های توصیفی افعال، و نیز ساخت‌های مجهول دارای šodān یک ترکیب تکیه‌ای می‌سازند، مانند rāftè budām qāzvīn = رفته بودم قزوین، dāsgīr šod = دستگیر شد، kotāk xord = کتک خورد، tši kār konām mām = چه کار کنم من؟، xahām gof = خواهم گفت.

در جمله tši kār konām mām ما یک زنجیره و یک گروه تکیه‌ای داریم. ضمیر tši که به طور تنگاننگ با فعل kar kerdān (هسته پاره گفتار [utterance]) مرتبط است، به صورت پیش چسب [proclitic] نمود می‌یابد. از سوی دیگر دلیل بی تکیه بودن ضمیر mām را می‌توان کاربرد حشوگونه آن دانست، چراکه شخص، پیش‌تر با شناسه فعلی مناسب بیان شده است. اما اگر mām در جلو قرار گیرد، آنگاه تکیه خواهد داشت^۲؛

(۷) مفعول صریحی که در حالت مشترک قرار دارد، همراه فعلی که این مفعول کنار آن می‌نشیند، معمولاً یک گروه وزنی را تشکیل می‌دهند. در این حالت یکی

۱. در بله آقا گو، «آقا» به صورت ā تلفظ نمی‌شود، بلکه معمولاً خود واژه «آقا» تلفظ می‌شود. در بله قربان گو نیز «قربان» نه به صورت γorbun بلکه همان گونه که نوشته می‌شود، تلفظ می‌شود. (ویراستار)
 ۲. اگر «من» در جلو (ابتدای جمله) قرار گیرد، در این صورت مبتدا خواهد بود. اما در جمله چه کار کنم من؟ کلمه «چه کار» مبتدا واقع شده و تکیه گرفته است. (ویراستار)

بودن تکیه، ارتباط نحوی مفعول صریح با گزاره را تأیید می‌کند و تحکیم می‌بخشد. نمونه: *rāf nùn xārid* = رفت نان خرید (تکیه در این جا فعل «نان خرید» را که گویی فعل «مرکب» است، یکپارچه می‌سازد)، *mituni adām bokoši?* = می‌توانی آدم بکشی؟. در این جملهٔ اخیر گروه وزنی *adām bokoši* نمی‌تواند بدون صدمه زدن به معنا گسیخته شود. اگر مفعول صریح را در جای دیگری از جمله، مثلاً در پایان قرار دهیم، یعنی پیوند را برهم بزنیم، آنگاه گروه وزنی دیگر وجود نخواهد داشت؛ فعل *bokoši* تکیه می‌گیرد و مفعول صریح نیز باید در حالت مفعولی قرار گیرد^۱ (که نتیجتاً درک دیگری، درک مشخص تری از مفعول به دست می‌آید)، مثال: *mituni bokoši adāmo* = می‌توانی بکشی آدم را؟.

۱۳۹. تقطیع صحیح زنجیرهٔ گفتار به گروه‌های تکیه‌ای بسیار مهم است، چرا که گاه تنها این نوع تقطیع مفهوم عبارت را مشخص می‌سازد. مثال مشخصی را می‌آورم که ده‌ها نمونهٔ آن را می‌توان یافت: *tšije dāsset* = چه چیز در دست است؟. این جمله را به دو صورت می‌توان معنی کرد: در شکل اول می‌توان آن را با دو گروه وزنی خواند: *tšije / dāsset* = این چی است - دست تو است؟^۲، اما در شکل دوم با یک گروه وزنی خوانده می‌شود: *tšije dāsset* = چه چیز در دست است؟، یعنی در این حالت، مفهوم کاملاً متفاوتی از عبارت خواهیم داشت. در حقیقت برای انتقال صحیح مفهوم، به جز تقطیع وزنی [rhythmic segmentation] آهنگ نیز در این جا به کمک می‌آید. در نمونهٔ نخست، نمودار آهنگ این‌گونه خواهد بود: ، و در دومی بدین صورت: ، که در نمونهٔ اول درنگ بیشتری نیز وجود دارد. نمونه‌های دیگر: *in tārsù bud* = این ترسو بود (یک گروه وزنی که در آن *in* وابسته است) و *in tārsù bud*

۱. حالت مفعولی حالتی است که همهٔ شکل‌های مفعولی، با حرف اضافه و بدون آن را دربرمی‌گیرد.

توضیح کامل‌تر آن در شمارهٔ ۱۴۴ همین کتاب آمده است. (مترجم)

۲. این مثال درست نیست. اگر فعل ربطی (-e) به انتهای واژهٔ *dāsset* نیز اضافه نشود، معنی جمله در هر حال همان چه چیز در دست است؟ خواهد بود. (ویراستار)

= این ترسو بود (دو گروه وزنی که در آنها in نهاد است)^۱، ùn jeki bud = آن یکی [و نه دیگری] بود، و ùn jèki bud = آن یکی [و نه دوتا] بود، in nokārešun bud = این نوکرشان [و نه نوکر دیگری از آنها] بود [یا به معنی: این شخص، نه شخص دیگری، نوکر آنها بود] و in nokārešun bud = این نوکرشان [و نه مثلاً راننده‌شان] بود و مانند اینها. در این نمونه‌ها آهنگ تقریباً نقشی ندارد. نکته اساسی در آنها تقطیع وزنی و کاربرد به جای درنگ است.

۱۴۰. آنچه تأثیر چشمگیری بر ساخت وزنی [rhythmic structure] این لهجه می‌گذارد، برجسته‌سازی قوی واژه در جمله (یا تکیه منطقی) است. این پدیده نه تنها بر تکیه واژه‌های منفرد، بلکه گاه بر تکیه برخی ترکیب‌های تکیه‌ای که در بالا ذکر شد نیز تأثیر می‌گذارد. از این رو مثلاً در جمله زیر که (از نظر آهنگ) تک عضوی است: bānde in tšerāyo bazār xāridēām = بنده این چراغ را [از] بازار خریده‌ام، در ترکیب «ضمیر اشاره - اسم» بسته به تکیه قوی این یا آن واژه، جابه‌جایی تکیه رخ می‌دهد. چنانچه در این جمله تکیه منطقی یک‌بار روی in قرار بگیرد، و بار دیگر روی bazar، نتیجتاً در شکل اول، واژه tšerāyo تکیه نخواهد داشت و در شکل دوم، واژه in:

a) bāndè | ìn tšerāyo bazār xāridēām.

b) bāndè in tšerāyo | bazār xāridēām.^۲

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که نمودار وزن یک جمله واحد بسته به تکیه منطقی تغییر می‌کند. همین را نیز می‌توان در ترکیب‌های «عدد - اسم»، «مفعول صریح در حالت مشترک - فعل» و ندرتاً در ترکیب «حرف اضافه - اسم» مشاهده نمود.

۱۴۱. جدا از اینها، امکان از هم‌گسیختن ترکیب «مفعول صریح در حالت

۱. در مثال اول تنها یک تکیه روی «ترسو» قرار دارد؛ مانند جمله این ترسو در آن‌جا بود یا آن شخص، این ترسو بود. اما در مثال دوم هم «این» و هم «ترسو» تکیه‌برند؛ مانند جمله این از اوّلش ترسو بود. (ویراستار)
۲. خط عمودی نشانه وجود درنگ است.

مشترک - فعل» و گروه «فعل مرکب» که همانند آن است، وجود دارد. این پدیده نه تنها به علت [نقش] تکیهٔ منطقی است، بلکه با آهنگ پرسشی جمله‌ای که این ترکیب‌ها در آن قرار گرفته‌اند نیز مرتبط است. نمونه‌های زیر را در نظر بگیرید:

a) tò zemìn xordi. تو زمین خوردی.

(آهنگ تأییدی است؛ عبارت zemin xordi به صورت ترکیب به کار رفته است)؛

b) tò zemìn xordi? تو زمین خوردی؟

(آهنگ پرسشی است؛ در این جا نیز «زمین خوردی» ترکیب است)؛

c) tò zemìn xordì? تو [تا حالا، هیچ] زمین خوردی [خورده‌ای]؟

(آهنگ پرسشی با برجسته‌سازی واژهٔ xordi مرتبط است؛ هر واژه به تنهایی دارای تکیه شده و از این رو ترکیب از هم گسیخته است).^۱

توضیحات کوتاهی دربارهٔ آهنگ

۱۴۲. اگر در جملهٔ پرسشی، پرسش‌واژه‌های مخصوص وجود نداشته باشد، آهنگ پرسشی از روی خیزش کلی صدا مشخص می‌شود، که این به معنی انتقال کمابیش موزون از نت‌های بم به نت‌های زیر است. در این حالت هجای پایانی آخرین واژهٔ جمله با ارتفاع بیشتر صدا تلفظ می‌شود. جدا از آن، عنصر واکه‌ای هجای پایانی (صرف‌نظر از کیفیت آن واکه) کشیده می‌شود. از این رو ساده‌ترین آهنگ پرسشی نه تنها از روی نُت زیر هجای پایانی، بلکه از روی واکهٔ کشیده شدهٔ آن نیز از آهنگ تأییدی متمایز می‌گردد (در آهنگ تأییدی، هجای پایانی با بم‌ترین نت تلفظ می‌شود). در نمونه‌های زیر جملات یکسانی را با آهنگ‌های پرسشی و تأییدی مورد مقایسه قرار می‌دهیم. به منظور حفظ روشنی، نمودارهای آهنگ

۱. در این جا نیز «زمین خورده‌ای» ترکیب است. جز آن‌که چون «خوردی» با تکیهٔ روی هجای آخر فعل گذشتهٔ نقلی آمده است. معنی آن، همان‌گونه که در بالا آمده این است که: تو تا حالا هیچ زمین خورده‌ای؟ (ویراستار)

به صورت ساده ارائه شده‌اند:

آهنگ تأییدی

dozzo gerèftān.

دزد را گرفتند.

dirùz umādè bûd.

دیروز آمده بود.

vase bānde.

واسه [برای] بنده.

آهنگ پرسشی

dozzo gereftān?^۱

دزد را گرفتند؟

diruz umāde būd?

دیروز آمده بود؟

vase bāndē?

واسه [برای] بنده؟

جمله عاطفی [exclamatory phrase] از روی نواخت خود مشخص می‌شود که بلندتر از نواخت جمله تأییدی معمولی است، اما در مقایسه با جمله پرسشی، نواخت آن ارتفاع کم‌تری دارد. مشخص‌ترین نمودار آهنگ عاطفی [exclamatory intonation]، یک خط افتان همراه با پایین آمدن نواخت^۲ در هجای پایانی است. همین نکته آهنگ عاطفی را به آهنگ تأییدی نزدیک می‌سازد. خط افتان مشترک امکان درجه‌بندی‌های فراوانی را بسته به مفهوم و معنای عاطفی جمله فراهم می‌آورد. نمونه:

tše bāye xūbis!

چه باغ خوبی است!

kāš tabessùn mišod!

کاش تابستان می‌شد!

۱. آهنگ این جمله، آهنگ گذشته نقلی پرسشی است. آهنگ گذشته ساده پرسشی به شکل زیر است: dozzo geref tām (مترجم).

۲. هرچند نویسنده در این جا دقیقاً از اصطلاح «نواخت» (tone) استفاده کرده است، اما باید دانست از آن‌جا که ماده تکیه فارسی زیر و بمی است، در این مثال‌ها «ارتفاع» است که بالا و پایین می‌رود و نه «نواخت». کلاً «نواخت» (زیر و بمی در سطح واژه) بیشتر در زبان‌های جنوب شرقی آسیا کاربرد دارد. (ویراستار)

چه قدر بزرگ است! tšəyād bozorge!

عجب گیر افتادیم! ädžäb gir oftadim!

لازم است که به‌ویژه آهنگ جملهٔ پیرو و ارتباط آهنگی آن را با جملهٔ پایه یادآوری نمود. در لهجهٔ تهرانی غالباً حروف ربط حذف می‌شوند؛ این، یکی از مشخص‌ترین ویژگی‌های نحوی در لهجه تهرانی است. اگر ارتباط نحوی دو جمله به‌طور صوری بیان نشده باشد، در این صورت این ارتباط با آهنگ رسانده می‌شود. در همهٔ انواع جمله‌های پیرو می‌توان آهنگ خیزان را مشاهده کرد. در مواردی نیز که جملهٔ پیرو (به‌جز جمله‌های پیرو مفعولی) پس از جملهٔ پایه قرار می‌گیرد، این پدیده صدق می‌کند.

اگر آن‌جا می‌روی، به من بگو. (جملهٔ پیرو شرطی) äge undža miri be mām bogu.
džäng ke tāmum miše mām rahāt mišim.

جنگ که تمام می‌شود، ما هم راحت می‌شویم. (جملهٔ پیرو زمانی)
mām mohiltärām, härtšän u-ām mohile.

من محیل‌ترم، هرچند او هم محیل است. (جملهٔ پیرو هرچندی)
ina häme ke diruz umäde budän...

این‌ها همه که دیروز آمده بودند... (جملهٔ پیرو وابسته اسم)
vase in ke bejtär beduni äzeš bopors.

واسه [برای] این که بهتر بدانی، ازش [از او] بپرس. (جملهٔ پیرو مقصد)
استثنائات این قاعده، جمله‌های پیرو مفعولی هستند که پس از جملهٔ پایه قرار می‌گیرند و در آنها آهنگ افتان دیده می‌شود:

ملا گفت که (تو) آدمی. molla gof ke adāmi.^۱

چنانچه ارتباط دو جمله از نظر صوری بیان نشده باشد (حرف ربط وجود نداشته باشد)، نمودار آهنگ، اوج و فرودی در نواخت می‌یابد که به‌طور نمایان در

۱. در این‌جا در حقیقت جملهٔ پایه آهنگ خیزان دارد. یعنی روی کلمهٔ «گفت» آهنگ بالا است که نشان می‌دهد جمله تمام نشده است. (ویراستار)

جمله بیان می‌شود. بین این دو جمله درنگ مشخصی حس می‌شود که ارتباط نحوی آنها را کامل می‌سازد.

می‌خواهی بخوری - خودت پز. mixaj boxori xodet bepaz.

räfti undža, mikošamet ā!

رفتی آن‌جا، می‌کشت‌ها! [= اگر به آن‌جا بروی، تو را خواهم کشت].

هم‌چنین امکان وجود عبارت‌های کوتاه و حذف‌هایی [ellipsis] را در نظر بگیرید، مانند tārsidi baxti = ترسیدی، باختی = [اگر بترسی، خواهی باخت] که در آنها ارتباط دو جمله تنها توسط آهنگ و درنگ بیان شده است.

نقش صورت‌های مشترک و صورت‌های مفعولی اسم

۱۴۳. چگونگی کاربرد حالت مشترک در واقع با مسئله نقش نحوی اسم بی‌نشان در یک‌جا قرار می‌گیرد. حالت مشترک مقولات زیر را نشان می‌دهد: نهاد، گزاره (به‌عنوان بخش اسمی گزاره مرکب یا گزاره‌ای که به شکل فعل مرکب بیان شده باشد)، مفعول (صریح و غیرصریح، قس. nun xäridām = نان خریدم، bede mām = بده من، ba u = با او و غیره)، وابسته (در ساخت اضافی و در پیوند با یک اسم بی‌نشان دیگر [= مضاف‌الیه]، مانند tutune tšopoy = توتون چق)، ظرف (sob räftām = صبح رفتم)، بدل و ندا، مانند vase šoma bitšareha = واسه [برای] شما بپز، یا to kodža miri naŋola? = تو کجا می‌روی، ناقله؟^۱.

۱۴۴. حالت مفعولی در این لهجه عمدتاً مفعول صریح و گاهی مفعول غیرصریح را نشان می‌دهد. حالت مفعولی در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. هنگام کاربرد مفعول صریحی که برای گویندگان آشناست و یا پیش‌تر در صحبت از آن یاد شده است. نمونه:

۱. با توجه به توضیحات مربوط به حالت مشترک روشن می‌گردد که منظور از این حالت، کاربرد اسم (یا جانشین اسم) بدون نشانه است که در نقش‌های نهاد، گزاره اسمی و... به کار می‌رود. (ویراستار)

do tomāno bede. (یعنی آن دو تومانی را که درباره‌اش صحبت بود).
 boro qāljuno bijar. برو (آن) قلیان را بیاور.
 dāro va kon. (این) در را باز کن.

در این جا امکان حذف نشانهٔ حالت وجود دارد، هر چند که در این صورت ما تعبیر کاملاً متفاوتی از مفعول به دست خواهیم آورد. مثلاً در جملهٔ qāljun bijar گوینده درخواست می‌کند که قلیانی برای او بیاورند. در این حالت تأکید بر آن است که دقیقاً قلیان بیاورند، نه چیز دیگری. قلیان به عنوان مفهوم عام نوع، به عنوان طبقهٔ معینی از مفاهیم،^۱ از اشیاء دیگر جدا می‌شود. اگر گوینده بگوید dār va kon = در واکن (که در آن تکیهٔ منطقی روی dār است)، در این صورت او می‌خواهد که دقیقاً در را باز کنند، و نه پنجره یا دریچه و مانند اینها را. هم چنین موارد بالا را با این جمله مقایسه کنید: zānām doxtār zaid = زنم دختر زاید؛

۲. هنگام کاربرد مفعول صریحی که به شکل اسم خاص و یا انواع گوناگون ضمیر بیان شده باشد. در این حالت، حذف ادات مفعولی [= را] ناممکن است.
 نمونه:

hāsāno seda kon bijād. حسن را صدا کن [تا] بیاید.
 unaro nādidi? آنها را ندیدی؟
 māno nāzmije bordān. من را [به] نظمیه بردند.

۳. هنگام کاربرد مفعول صریحی که ضمیر پی چسب دارد:

hāmiše xabešo mibinām. همیشه خوابش را می‌بینم.
 pāšo deras kārd. پاهایش را دراز کرد.

۴. هنگام کاربرد مفعول صریحی که توسط ضمیر اشاره، معرفه شده باشد،

۱. این معین بودن ارتباطی به آن ندارد که آیا qāljun همراه با وابسته‌های خاص خود که به صورت صفت بیان شده باشند، آمده یا نه، مانند qāljun gerun bijar = قلیان گران بیاور.

۲. گمان نمی‌رود که چنین جمله‌ای در فارسی بدون «را» به کار برود. احتمالاً مثال از خود نویسنده است و نه یک نمونه زندهٔ زبانی. (مترجم)

مانند [in] utayo džaru kon = این اتاق را جارو کن. گاه در این موارد در لهجه تهرانی می توان نشانه حالت را حذف نمود که این البته در زبان ادبی صدق نمی کند، مقایسه کنید: ^۱ in tike vārdar = این تکه بردار^۲؛

۵. هنگام کاربرد مفعول صریح جان داری که عنصر نکره ساز داشته باشد. چنانچه مفعول، شیء بی جانی باشد، نشانه حالت غالباً حذف می شود، چرا که در این حالت امکان یکی گرفتن کنش گر و مفعول عمل وجود ندارد. نمونه: mān quspošširo [quspoštiro] dideām = من قوزپشتی را دیده ام، اما:

tšaqui pejda kārdām = چاقویی پیدا کردم، هر چند که در این مورد آخر به تأثیر قیاس <چاقویی را> نیز امکان پذیر است که البته هیچ تصحیحی در تفسیر و تعبیر مفعول انجام نمی دهد. باید مواردی را نیز یادآوری کرد که در آنها نشانه مفعولی اسمی که دارای عنصر نکره ساز است، حذف نمی شود. مثال:

یک ماهی، دریایی را شور نمی کند. je mahi dārjairo šur nemikone.

روزی را به خوشی گذراندم. ruzi ro bexoshi gozārundim.

در این جمله، ruzi (بدون نشانه مفعولی) می توانست معنای «یک وقت، یک روز» را برساند؛

۶. هنگام کاربرد پذیرنده فعل (نقشی که حالت برایی در روسی دارد). نمونه:

pās bātššāmo ki nun mide?

پس بچه هایم را کی نان می دهد؟ = پس به بچه هایم چه کسی نان می دهد؟

hāme [-je] in vokālāro dārs midām.

همه این وکلا را درس می دهیم = به همه این وکلا درس می دهیم.

ساخت های غیرشخصی که در آنها اسم در حالت مفعولی قرار دارد، بسیار

نزدیک به این نمونه ها هستند: toro bavār nemijad = تو را باور نمی آید؟،

xodaro xoš nemijad = خدا را خوش نمی آید.

۱. همان گونه که می دانیم نمونه های مشابه این را می توان در زبان ادبی «قدیم» مشاهده کرد.

۲. این جمله غلط است و بدون «را» کاربرد ندارد. (ویراستار)

با تجزیه و تحلیل موارد کاربرد حالت مفعولی در لهجهٔ تهرانی، می‌توان به نتیجهٔ مختصر زیر رسید. در اکثریت نزدیک به همهٔ موارد، حالت مفعولی همچون حالت رایبی [accusative] عمل می‌کند، یعنی حالت مفعول صریح. حالت مفعولی به‌عنوان نشان مالکیت (در زبان قدیم مانند <پادشاهی را سه پسر بود>) در این لهجه دیده نمی‌شود؛ اما به‌ندرت، نشان‌گذاری مطابق حالت در پذیرندهٔ فعل را نیز می‌توان مشاهده کرد.^۱ اندکی این موارد، نشان‌دهندهٔ گرایش به جانشینی با عبارات عادی دارای حرف اضافهٔ be است. ظاهراً همین گرایش در زبان ادبی نیز در کاربرد ادات rā دیده می‌شود.^۲

ادات اضافه [= کسره]

۱۴۵. ادات اضافه که زنجیرهٔ واژه‌های وابسته را ایجاد می‌کند، در لهجهٔ تهرانی از نظر نقش ویژگی خاصی ندارد. در این جا تنها صورت‌های ظاهری آن را می‌آورم. این ادات پس از پایه‌های مختوم به همخوان به شکل واکهٔ e یا ε نمود می‌یابد، به‌شرطی که پایه در انتها، دارای همخوان ملازی باشد. اگر همخوان مذکور، کامی شده باشد، e ممکن است تا حدّ i افزاشته شود.^۳ پس از پایه‌های مختوم به واکه، همانند زبان ادبی، میان پایه و ادات اضافه آوای سایشی میان زبانی ز نمود می‌یابد. همان‌گونه که گفته شد، در آهنگ سریع گفتار در نتیجهٔ فشردگی، به جای e آوای لغزشی کوتاه و غیرهجایی i نمود می‌یابد. موارد حذف ادات اضافه که ویژگی

۱. احتمالاً نظر مؤلف جمله‌هایی مانند جمله‌های زیر است:

[غذا، میوه...] را به برو بچه‌ها هم دادی؟ - آره، بچه‌ها را هم دادم. (مترجم)

۲. دربارهٔ حذف نشانهٔ دستوری در مفعول صریح نک. (دبیرمقدم ۱۳۷۶). وی در مقاله‌ای مبسوط، روند از دست رفتن نشانهٔ دستوری در مفعول صریح را که در پی آن مفعول صریح به فعل منضم می‌شود، «انضمام» می‌نامد. مترجم سپاسگزار جناب آقای علی صلحجو، دبیر اجرایی مجلهٔ زبان‌شناسی است که متن این مقاله را پیش از چاپ در اختیار وی گذاشت. (مترجم)

۳. نویسنده برای این پدیده نمونه‌ای نیاورده است و به‌نظر هم نمی‌رسد که درست باشد. (ویراستار)

خاصی از لهجه تهرانی به شمار می‌رود، در بخش‌های پیش ذکر شد (نک. مثلاً بخش مربوط به حروف اضافه).

جمله ساده

۱۴۶. جمله ساده کوتاه از نظر میزان کاربرد بر جملات گسترده و مرکب برتری دارد. در گفتگوهای عادی، جمله ساده بسیار کم گسترش می‌یابد؛ مثلاً تابع اضافات طولانی و یا محصور کردن اعضای اصلی جمله [با وابسته‌های گوناگون] و مانند اینها دیده نمی‌شود. جمله ساده در گفتگوها می‌تواند منحصر به دو عضو اصلی جمله (نهاد و گزاره) و یا بیشتر اوقات حتی منحصر به یک عضو (گزاره) باشد. صورت‌های شخصی فعل به عنوان رایج‌ترین جملات یک واژه‌ای عمل می‌کنند، مانند poxtān = پختند که در آن نهاد به شکل شناسه فعلی -ān بیان شده است. در کوتاه‌ترین جملاتی که دارای فعل ربطی هستند، مانند mānām = من هستم، kutšike = کوچک است، ārbabe = ارباب است و غیره ما تنها گزاره داریم. نقش بیان‌کننده نهاد را در این جا صورت‌های کوتاه یا کامل فعل ربطی برعهده دارند. در جملات کوتاه غیرشخصی، یعنی جملاتی از این دست: tšete = (tše-t-e) = چهاست؟، gošneme = (gošne-m-e) = گشنه هستم، sārdešune = (sārd-ešun-e) = سردشان است، räfteš = او رفت^۱ در ساختمان تنها عضو جمله، یعنی گزاره، ضمائر پی‌چسبی گنجانده شده که فاعل را نشان می‌دهند (اما در mān gošneme = من گشنه‌ام است فاعل دوبار بیان شده است: یک بار در نهاد: mān و یک بار در گزاره: gošneme که فاعل را به شکل ضمیر در ساخت خود گنجانده است).^۲

۱. این جمله شخصی است، نه غیرشخصی. (ویراستار)

۲. در این جا «mān» و «-ām - em» ضمیر بهره‌ورند، نه فاعل. جمله، همان طوز که خود مؤلف گفته، غیرشخصی است. (ویراستار)

مطابقت اعضای اصلی جمله در شمار

۱۴۷. در صورت حضور هر دو عضو اصلی جمله، اگر نهاد، شیء بی جان باشد، نهاد و گزاره در شمار معمولاً مطابقت نخواهند داشت. در لهجهٔ تهرانی، حتی در مواردی که نهاد «جان‌دار» حضور دارد، می‌توان عدم مطابقت در نهاد را دید، مثال:

kodža-s in adžana?	کجا است این آژان‌ها؟ ^۱
šoma undža budi?	شما آن‌جا بودی؟
šoma bajas xodetun dunesse baši.	شما بایست خودتان دانسته باشی. ^۲

جای‌گیری [localization] اعضای جمله

۱۴۸. آرایش جمله‌ای که معمول زبان فارسی است، در جملهٔ ساده کلاً درهم می‌ریزد. در این حالت، جابه‌جایی اعضای جمله تنها به تکیهٔ منطقی بستگی ندارد. روش‌های گوناگون جای‌گیری اعضای جمله در لهجهٔ تهرانی که مغایر با هنجارهای نحوی زبان ادبی است، تنها خاص این لهجه می‌باشد و ویژگی اصلی ساخت نحوی آن به شمار می‌رود. در این‌جا اصلی‌ترین ویژگی‌های جای‌گیری اعضای اصلی و درجهٔ دوم جملهٔ ساده گسترده را می‌آورم:

الف) نهاد معمولاً در آغاز جمله قرار می‌گیرد، اما گاه می‌تواند به میانهٔ جمله یا انتهای آن نیز منتقل شود. مواردی که در آنها نهاد در جملات تأییدی، پرسشی و عاطفی در پایان جمله و پس از گزاره می‌آید، به‌ویژه خاص این لهجه‌اند، مثال:

۱. کجا هستند درست است. در جملهٔ بعدی نیز ضمیر «شما» به جای «تو» به کار رفته است. (ویراستار)
 ۲. این جمله غلط است. اگر ضمیر پیوسته «-تان» به کار برود، فعل هم باید به صورت جمع، یعنی «باشید» به کار برود. (ویراستار)

خری تو! = *umāde budān ina?* = آمده بودند اینها؟ = اینجا آمده بودند؟، *tšeyāt xāri to!* = چه قدر خری تو! = تو چه قدر خری!، *šuferām mǎn* = شوferم من = من شوferم، *džiy nǎzānān bātštšā* = جیغ نزنند بچه‌ها = بچه‌ها جیغ نزنند.

ب) گزاره جایگاه ثابتی در جمله ندارد. تصوّر معمول در این باره که گزاره فعلی در پایان جمله قرار می‌گیرد، در مورد لهجه تهرانی بسیار نامستدل به نظر می‌رسد. در گفتار محاوره‌ای و نیز در گفتار روایی، گزاره فعلی غالباً در جایگاه دوم، پس از نهاد، و در صورت نبود نهاد، در جایگاه نخست قرار می‌گیرد: *mǎn mirām tehrun* = من می‌روم [به] تهران، *mǎno bordān nǎzmije* = من را بردند [به] نظمیه، *dāsšeše gozaš dāsše mǎn* = دستش را گذاشت [در] دست من، *uno bedin pesārām* = آن را بدهید [به] پسر. ظاهراً موقعیت گزاره در این جملات متأثر از حذف حرف اضافه مجاور فعل‌های جهتی نیز بوده است؛

پ) بر اثر گرایش گزاره فعلی در تغییر مکان به سمت آغاز جمله، مفعول غیرصریح نیز ممکن است پس از گزاره جای بگیرد، که این در زبان ادبی به ندرت دیده می‌شود. این پدیده معمولاً هنگامی مشاهده می‌شود که مفعول، حرف اضافه نداشته باشد، مانند *ino bedin pesārām* = این را بدهید [به] پسر (حرف اضافه *be* حذف شده است). به هر حال در این نمونه، مانند نمونه‌های دیگر که در بالا ذکر شد، جابه‌جایی مفعول غیرصریح به سمت جایگاه نخست کاملاً امکان‌پذیر است. البته مواردی وجود دارد که در آنها جابه‌جایی مجاز نیست. مثلاً در جمله *bede mǎn* = بده [به] من انتقال مفعول *mǎn* به جلو [ی *bede*] عبارت را کلاً بی‌معنا خواهد کرد. اما مفعول غیرصریح دارای حرف اضافه می‌تواند در هر جای جمله قرار گیرد؛

ت) مفعول صریح در حالت مفعولی^۲ معمولاً پیش از گزاره می‌آید، اما می‌تواند پس از آن نیز جای بگیرد. نشان‌گذاری مطابق حالت در مفعول صریح [آمدن مفعول صریح همراه با «را»] باعث استقلال بیشتر آن می‌شود، از این‌رو

۱. در سه مثال آخر که با واژه‌های *dāsšeše*، *mǎno* و *uno* آغاز شده، مفعول در اول آمده است نه

گزاره فعلی. (ویراستار) ۲. نک. شماره ۱۴۴. (مترجم)

می‌تواند تا حد زیادی دور از گزاره بیاید، مثال:

طور چیزها راحت می‌کنند. اما در حالت مشترک^۱، مفعول صریح همیشه پیش از گزاره فعلی می‌آید و به آن می‌پیوندد. بدین‌گونه رابطهٔ تنگاتنگ مفعول صریح با گزاره، که اغلب تا حد یکپارچگی واژگانی کامل می‌رسد، برقرار می‌گردد.^۲ مثلاً به سختی می‌توان گفت که ما در جملهٔ *häsän doruy mige* = حسن دروغ می‌گوید مفعول صریح *doruy* را داریم یا گزارهٔ مرکب *doruy mige* را. در هر حال نمی‌توان پیوند را در این جمله برهم زد. انتقال مفعول صریح به پشت گزاره نیز باعث تغییر در نشان‌گذاری مفعول از نظر حالت و نتیجتاً تعبیر مشخص‌تر آن می‌گردد. دو مثال زیر را با هم مقایسه کنید: *mituni gusfän bokoši?* = می‌توانی گوسفند بکشی؟ و *mituni bokoši gusfändö* = می‌توانی بکشی گوسفند را؟، (این گوسفند مشخص را که پیش‌تر درباره‌اش صحبت بود، و نه [گاو] یا چیز دیگر؛ این بستگی به موقعیتی نیز دارد که گویندگان در آن قرار دارند)؛

ث) وابستهٔ اسم، همان‌گونه که می‌دانیم پس از هسته قرار گرفته و بدون فاصله توسط ادات اضافه به آن می‌پیوندد.^۳ هر یک از بخش‌های گفتار می‌تواند نقش وابستهٔ اسم را داشته باشد، به شرطی که پس از هسته قرار گرفته و توسط کسره اضافه به آن پیوسته باشد. وابسته گاه می‌تواند پیش از هسته نیز بیاید (البته بدون کسره اضافه، مانند *ayel märe* = عاقل مرد، *džävun märe* = جوانمرد)؛ اما در چنین مواردی همیشه نوعی یکپارچگی واژگانی وابسته با هسته، که یکی بودن تکیه نیز تأییدکنندهٔ آن است، احساس می‌شود.

رواج ترکیبات واژگانی وصفی ویژه‌ای که هم در لهجهٔ تهرانی به کار می‌روند و هم در زبان ادبی، باید یادآوری شود. اسم در نقش وابسته پیش از هسته قرار می‌گیرد و در این حالت ارتباط نحوی آن دو با ضمیر پی‌چسبی بیان می‌شود که به

۱. نک. شمارهٔ ۱۴۳. (مترجم) ۲. برای بحث مشروح‌تر در این باره نک. (دبیرمقدم ۱۳۷۶). (مترجم)

۳. البته به جز موارد شناخته‌شده‌ای که وابسته در آنها *in* = این، *un* = آن، *ävval* = اول و مانند اینهاست.

هسته چسبیده است^۱، مانند [molla zāneš zešše [zešte] = ملا زنش زشت است = زن ملا زشت است، in bātše šikāmeš bozorg-e = این بچه شکمش بزرگ است = شکم این بچه بزرگ است. همان گونه که می دانیم، این ساخت به گستردگی در بسیاری از زبان ها و لهجه های ایرانی دیده می شود؛^۲

ج) ظروفی که با اسم، قید و ترکیبات مقداری - اسمی بیان می شوند، در جایگاه پیش از گزاره قرار می گیرند، اما بسته به تکیه منطقی می توانند جابه جا شوند. معمولاً ظرف زمان پیش از نهاد می آید.

جمله مرکب

۱۴۹. مشخص ترین ویژگی نحو جمله مرکب در این لهجه، نبود ارتباط نحوی میان جمله های سازنده است. در جمله های مرکب هم پایه و جمله های مرکب وابسته غالباً حرف ربط وجود ندارد و ارتباط جمله ها با آهنگ بیان می شود. در زیر نمونه هایی از جمله های مرکب را می آورم که خاص زبان زنده هستند.

۱. جمله مرکب هم پایه با حرف ربط:

<یه تیکه پارچه داد دستش و او شروع کرد به مالیدن و بدحرفی کردن >

۲. جمله مرکب هم پایه بدون حرف ربط:

<صداش کردم نیومد گفت نمیخوام >

۳. جمله های مرکب وابسته:

الف) جمله پیرو مقصدی با حرف ربط «دوتایی»:

<رفتش نزدیکتر تا که گوش بده به حرفشون >

ب) جمله پیرو مقصدی (حرف ربط ke همراه با حرف نفی):

۱. این مسئله ترکیب واژگانی نیست، بلکه مربوط به گروه نحوی است. (ویراستار)

۲. بحث مشروح تر در این باره را در اثر زیر می یابید: (پی سیکوف ۱۹۵۹، صفحات ۱۸۷ - ۱۹۶ و ۳۸۰ -

- <یه چیزی بهش بده نه که هر وخت بگه گشنمه >
 پ) جملهٔ پیرو مفعولی بدون حرف ربط:
 <دیدم زورش کمه دیگه نمیتونه بالا بره >
 ت) جملهٔ پیرو زمانی که در آن حرف ربط ke به معنای «هنگامی که»، «همین که» درون جمله قرار می‌گیرد:
 <برف که اومد بدتر میشه >
 ث) جملهٔ پیرو شرطی بدون حرف ربط:
 <میری اون جا میکشمت ها! > [= بری...]
 ج) جملهٔ پیرو هرچندی:
 <هرچه با چاقو میبره چیزی درنمیاد >.

عبارت‌های ناقص

[elliptical expressions]

۱۵۰. موارد حذف، کلاً خاص زبان گفتاری و زنده است. در لهجهٔ تهرانی عبارت‌هایی وجود دارد که در آنها حذف یکی از اعضای جمله یا بخشی از آن، احساس نمی‌شود. از این رو بسیار دشوار است که بتوان وجود حذف را شناسایی نمود؛ به‌ویژه آن‌که هنجارهای نحوی، حتی برای زبان ادبی به‌سستی ترسیم شده‌اند. بر پایهٔ مواد گردآوری شده، نمونه‌های زیر را می‌آورم که کمابیش با سنت‌های زبان ادبی - نوشتاری در تقابل‌اند.

۱. حذف فعل ربطی بسیار مشخص است. چنانچه فعل ربطی در پرسش وجود داشته باشد، در پاسخ ممکن است حذف شود. نمونه:

- | | |
|-------------------|--------------|
| - esmet tšije? | اسمت چی است؟ |
| - qolam - hosein. | غلام حسین |
| - tše karei? | چه کاره‌ای؟ |

نوکر مهمان خانه زیبا. nokäre [noukäre] mehmun xuneje ziba.

در جمله = paberehne tšera? käšet ku? پابرهنه چرا؟ کفشت کو؟ به دشواری می توان معین نمود که چه چیز حذف شده است، فعل ربطی یا کَل گزاره؟ این بستگی به چگونگی تعبیر جمله دارد: «پا برهنه هستی» یا «پا برهنه راه می روی». حذف فعل ربطی در جمله های مرکب نیز دیده می شود، مثال:

tämšijäte birune dargah ba šoma, tämšijäte tu ba män.

تمشیت بیرون درگاه با شما، تمشیت تو [داخل] با من.^۱

موارد رایج حذف فعل ربطی را می توان در عبارات معیارین و به ویژه در امثال و حکم مشاهده کرد. نمونه:

molla šodän [tše] asun, ملا شدن [چه] آسان،
adäm šodän [tše] moškel. آدم شدن [چه] مشکل.
džunäm xälas. جانم خلاص

bättär inke... بدتر این که (به جای <بدتر این است که>)

فعل ربطی ممکن است در یکی از گزاره ها موجود باشد، مثال:

indža nä abe nä abaduni nä golbange mosälmuni.^۲

این جا نه آب است، نه آبادانی، نه گلبانگ مسلمانی؛

۲. حذف مسند یا بخش اسمی فعل مرکب غالباً در پاسخ هایی دیده می شود که در آنها گزاره «کامل» را می توان از روی پرسش بازسازی نمود. نمونه:

a) - bēš nišun dadi? بهش [به او] نشان دادی؟

- are, dadäm. آره، دادم. (بخش اسمی حذف شده است.)

b) - ärbabet kije, tadžere? اربابت کی است؟^۳ تاجر است؟

۱. این نمونه برگرفته از گالونوف ۱۹۲۹، ص ۲۹ است.

۲. این مورد، حذف به قرینه است. (ویراستار)

۳. در این گونه موارد، پرسش معمولاً با واژه «چه کاره» بیان می شود: اربابت چه کاره است؟ گمان می رود که این مثال را نویسنده به تأثیر زبان روسی ساخته باشد. در زبان روسی پرسش درباره شغل با پرسش واژه [kto] «کی» به معنی «چه کسی» یا «کی» بیان می شود. (مترجم)

- bāle, tadžere. بله، تاجر است.

- kohneforuš - äm hās? کهنه فروش هم هست؟

- bāle, hās. بله، هست. (مسند [و نیز مسندآلیه، یعنی او یا

اربابم] حذف شده است.)

هم چنین حذف کل گزاره پدیده‌ای رایج است، مانند ki gof? = کی گفت؟ -

hāsān = حسن؟

۳. حذف نهاد از ویژگی‌های زبان ادبی نیز می‌باشد. در نمونه زیر

صورت شخصی فعل نیازمند تکرار نهاد به شکل ضمیر نیست، از این رو

عبارتِ همانند این که بسیار دیده می‌شوند، ظاهراً عبارات ناقص نیستند:

ras mige, tšera mijaji miräxsi? = (او) راست می‌گوید، چرا (تو) می‌آیی، می‌رقصی؟

۴. باید به پدیدهٔ رایج وابستگی [subordination] بدون حرف ربط، حذف -ke ی

موصولی را نیز افزود. نمونه:

här kari mixaj bokoni, bokon. هر کاری [که] می‌خواهی بکنی، بکن.

kur o kätšälāro didim mijune kutše ru hām rixte budān.

کور و کچل‌ها را دیدیم [که] میان کوچه روی هم ریخته بودند.

(صادق هدایت)

۵. حذف فعل کمکی را نیز می‌توان دید، نمونه:

mārdomo geda kārdān māno bādbāxto bitšare.

مردم را گدا کردند، من را بدبخت و بیچاره.

جمله‌های گفتاری که در ایران

یادداشت شده است

- ājun, sāvar šin tu mašin. آقایان، سوار شوید تو [ی] ماشین.
- kodža miri, xātār dare! کجا می‌روی؟ خطر دارد!
- veleš kon, xātār tšije. ولش کن، خطر چی است.
- ā džun, umādin? آقا جان، آمدید؟
- āge ām baz bedān nemigirām, bāsseme. اگر هم باز بدهند، نمی‌گیرم، بَسَم است [برای من بس است].
- xānum delvapāse nemixat xune bere. خانم دلواپس است، نمی‌خواهد [به] خانه برود.
- baba tšera mā tāli, boro pej karet! بابا چرا معطلی، برو پی کارت!
- tšerayo dadām vase una. چراغ را دادم واسه [برای] آنها.
- mixassi bay beri, undža xālvāte. می‌خواستی [به] باغ بروی، آن‌جا خلوت است.
- māge male babate, tšera migiriš, beze baše! مگر مالِ بابایت است، چرا می‌گیری [آن را می‌گیری]، بگذار باشد.
- adām tu in hārdž o mārđž xāfe miše. آدم تو [ی] این هرج و مرج خفه می‌شود.
- mārdom hej džām mišān undža. مردم هی جمع می‌شوند آن‌جا.

- pāše niga kon, māge tšolayε? پاهایش را نگاه کن، مگر چلاق است؟
- ruznume ko(h)ne ās, male qābl āz džānge. روزنامه کهنه است، مال قبل از جنگ است.
- ādžāb lādžudži, in tše hārfije. عجب لجوج هستی، این چه حرفی است.
- niga kon, dare mijād. نگاه کن، دارد می آید.
- qolam-reza naxoše? tšeše? غلام رضا ناخوش است؟ چه اش است؟
- zud baš pašo! vaset me(h)mun umāde. زود باش پاشو [بلند شو]، برایت مهمان آمده.
- māge nemifāmin una hāmāšun indžuri hāssān. مگر نمی فهمید آنها همه شان این جوری [این طور] هستند.
- džibām xaliye, je tomāno bede por miše. جیبم خالی است، یک تومان را بده، پر می شود.
- ma migim dare, musju mige nādare. ما می گویم دارد، مسبو^۱ می گوید ندارد.
- toxε [toxme] mory mixāj? vasetun avordim. تخم مرغ می خواهی؟ برایتان آوردیم.
- pul džibāme, vārdar boro. پول [در] جیبم هست، بردار برو.
- zendegimun xēli moškele. enqād moškele ke džunam dige be lāb resid. زندگی مان خیلی مشکل است. آن قدر مشکل است که جانم دیگر به لب رسید.
- ādžāb xāre^۲! āslān nemixād hārf bezāne. عجب خر است! اصلاً نمی خواهد حرف بزند.
- xār tu xāre! hiške sār dār nemikone. خر تو خر است! هیچ کس سر در نمی کند [در نمی آورد].
- in tšije tu ruznume minevisān, mozāxrāfe. این چه چیز است که در روزنامه می نویسند، مزخرف است.

۱. از واژه فرانسوی monsieur گرفته شده است.

۲. در این بافت xārije رایج تر است. (ویراستار)

- ej märtike, män dige xässe šodām, xoš umādi.

ای مردکه، من دیگه خسته شدم، خوش آمدی.

- män tšeto mǎžbureš konām?

من چه طور مجبورش کنم؟

- bede binām sāng tuš nārixte baše.

بده ببینم، سنگ تویش نریخته باشد.

- doxtārām hānuz kutšike. tšar saleše.

دخترم هنوز کوچک است. چهار سالش است.

- karāše doros kon, xub nis bādbāxte.

کارهایش را درست کن، خوب نیست، بدبخت است.

- ādžāb gir oftadim! hār ruz mijad gerje mikone, dās nemikeše āz ma.

عجب گیر افتادیم! هر روز می‌آید گریه می‌کند، دست نمی‌کشد از ما.

- dževabete šānidi, dige tši mixāj?

جوابت را شنیدی، دیگه چه می‌خواهی؟

- mixassi tšāp beri, ras tšera rāfti?

می‌خواستی [به] چپ بروی، [به] راست چرا رفتی؟

- je dāfe nun boxorim kāme, šikāmemun bištār mixād.

یک دفعه نان بخوریم کم است، شکممان بیشتر می‌خواهد.

- una mirān je tārāf, män ām mirām je tārāf.

آنها می‌روند [به] یک طرف، من هم می‌روم [به] یک طرف.

- män āzešun tšizi nemixām, berān gom šān.

من ازشان [از آنها] چیزی نمی‌خواهم، بروند گم شوند.

- šagerdamun xēili tāmbālān, xēili!

شاگردهایمان خیلی تنبل‌اند، خیلی!

- āge mitārsi dāssāte bolān kon.

اگر می‌ترسی، دست‌هایت را بلند کن.

- gereftāneš āndaxtāneš zendun.

گرفتندش، انداختندش [به] زندان.

- hala ke bud o nābude män bāsse be in tike kayāze, tšera āz dāsšeš bedām?

حالا که بود و نبود من بسته به این تکه کاغذ است، چرا [آن را] از دست بدهم؟

- xodāmo qati-je mārdom kārđām hiške māno nādīd.

خودم را قاطی مردم کردم، هیچ کس من را ندید.

- kulepoštiše hazer nākārd, tānbi xord.^۱

- āge xodešo tike-tike [tikke - tikke] bokone, je ābbasi ām bēš nemidām.

اگر خودش را تکه تکه بکند، یک عباسی^۲ هم بهش [به او] نمی دهم.

- unruz montāzereš budām nājumād, fārdāš umād.

آن روز منتظرش بودم نیامد، فردایش آمد.

- in dāfe dige midunām tšikaret konām.

این دفعه دیگر می دانم چه کارت کنم.

- rāf tšoyoliye zāneše piše āmuš bokone.

رفت [تا] چقلی زنش را پیش عمویش بکند.

- didi tšeto koštām moryo?

دیدي چه طور کشتم مرغ را؟

- dārde sārām nāde! tāmume rāgāmo birun kešidi.

درد سرم نده! تمام رگ هایم را بیرون کشیدی.

- sāp xunemun xēili naxoše, nāzzike mordāne, hala dige bajessi vāseš kāfān duxt.

صاحب خانه مان خیلی ناخوش است، نزدیک مردن است، حالا دیگر بایستی برایش کفن دوخت.

- ās kodža mālume ke džāng dare tāmum miše?

از کجا معلوم است که جنگ دارد تمام می شود؟

- una bajes mikoštāneš.

آنها بایست می کشتنش.

- ina xodešun vāzifešuno midunān.

اینها خودشان وظیفه شان را می دانند.

- ab bedin bēš tešneše.

آب بدهید بهش [به او]، تشنه اش است.

- māge nemibini dokune to ba male mār fāry dare?

مگر نمی بینی [که] دکان تو با مال من فرق دارد؟

- demayešo mikone to hār mātlāb.

دماغش را می کند تو [ی] هر مطلب.

۲. سکه می برابر ۲۰ دینار.

۱. شاید در اصل «تنبیه شد» بوده است. (ویراستار)

- axereš kareš be mäxkame^۱ kešid. آخرش کارش به محکمه کشید.
- xune nābudeš nādidāmeš, rāftām ēdare undža ām nis. [در] خانه نبودش، ندیدمش، رفتم اداره، آن جا هم نیست.
- zānike zešte, mese mejmun mimune. زنکه زشت است، مثل میمون می ماند.
- kijo migi? که را می گویی؟
- rahemun dure, bijait šābo tu in xārabeha besār bārim. راهمان دور است، یابید شب را تو [ی] این خرابه ها به سر بریم.
- ras rassi in māšvārātšī bāraje tši umade? nokāremune ja ārbabemun? راست راستی این مشورتچی برای چه آمده؟ نوکرمان است یا اربابمان؟
- sārām dārd mikone, mese inke tšakoš tuš mizānān. سرم درد می کند، مثل این که چکش تویش می زنند.
- baba džun kafije, mām āz in to [in tor] tšiza xošām nemijād. باباجان کافی است، من از این طور چیزها خوش نمی آید.
- ta je šej - sānnar gir mijare mijād mirize dāsse pirezān. تا یک شاهی - صَنّار^۲ گیر می آورد، می آید [و] می ریزد [به] دست پیرزن.
- vāxti u rāfteš āzām porsid: "tši bud bēt dad, tšije dāsset?" mām goftām: "hitštši, tši daš bede?" وقتی او رفتش از من پرسید: «چه بود [که] بهت [به تو] داد؟ چه چیز در دست است؟» من گفتم: «هیچ چیز، چه چیز داشت [که] بدهد؟»
- to ro xoda ātfar dār nājar, boro pišeš bālke betuni dževabešo bedi. تو را [به] خدا اطوار در نیاور، برو پیشش بلکه بتوانی جوابش را بدهی.
- hāmāš se dāiye bištār nātunes bemune. همه اش سه دقیقه بیشتر نتوانست بماند.

۱. گمان نمی رود که صورت mäxkame صورت رایجی بوده باشد. (ویراستار). ظاهراً صورت های mähkame || mākame نیز امکان پذیرند.

۲. «شاهی» (۵ دینار) و «صَنّار» (۱۰ دینار) سکه های مسی هستند.

- ki bud? کی [که] بود؟
- va kon, nāne džun, mănām. باز کن، ننه جان، من هستم.
- tši mixāj? چه می خواهی؟
- de va kon de, māge kār šodi! ده باز کن ده، مگر کرده ای!
- päriruz in jeki umāde bud vasem je xorde pul avorde bud. پریروز این یکی آمده بود، برایم یک خرده پول آورده بود.
- bebinin una tšidžur [tšedžur] ba ma rāftar mikonān, ās sāg bāttār. ببینید آنها چه جور با ما رفتار می کنند، از سگ بدتر.
- hārtši mijari mindazi zire pāšun be ārbab mirese. هرچه می آوری، می اندازی زیر پایشان به ارباب می رسد.
- măn in hārfa sārām nemiše, bajāt xodet do tomānešo bedi. من این حرف ها سرم نمی شود، باید خودت دو تومانش را^۱ بدهی.
- moštārija porru šodān, mijān džensaro dās mizānān mirān. مشتری ها پررو شده اند، می آیند جنس ها را دست می زنند [و] می روند.
- ās sop ta šum indža bikar nišesseim, vāxtemun behādār mirē. از صبح تا شام این جا بی کار نشسته ایم، وقتمان به هدر می رود.
- mānzeleš xali je, fāyāt je dune šāmšir ru dival^۲ avizune. منزلش خالی است، فقط یک دانه شمشیر رو [ی] دیوار آویزان است.
- ej aya! indža qādāyāne boro unvārtār. ای آقا! این جا قدغن است، برو آن ورتور. (<ور> یعنی سمت، جهت؛ <تر> پسوند درجه برتر است).

۱. عبارت <دو تومانش را> همیشه به معنای «دو تومان او» نیست. در این نمونه، ضمیر پی چسب به طور حشوگونه به کار رفته است.

۲. صورت dival یا حتی difal بسیار عامیانه است. امروز معمولاً divar گفته می شود. (ویراستار)

- kaš mišod az in mähšär xälas bešäm, rahät mišodäm!

کاش می‌شد از این محشر خلاص بشوم، راحت می‌شدم!

- dokundare, tadžere, xärpule, här tši mixaj hässeš.

دکان‌دار است، تاجر است، خرپول است، هرچه می‌خواهی هست.

- doruy migi, hämtšo adämi nis ke äs käsi pul bigire o päš näde.

دروغ می‌گویی، همچون آدمی نیست که از کسی پول بگیرد و پس ندهد.

- täxsir ba to-s, bajäd kotäk boxori.

تقصیر با تو است، باید کتک بخوری.

- ina ke hališun nemiše ke nun gerune, hej mixän boxorän.

اینها که حالیشان نمی‌شود که نان گران است، هی می‌خواهند بخورند.

- berim || birim hämmum, tšerkāmuno bešurim.

برویم [به] حمام، چرک‌هایمان را بشویم.

- särkar! je näfär ejnäki umäde but šomaro mixas.

سرکار! یک نفر عینکی آمده بود شما را می‌خواست.

- äge be una xäbär bedi mizänämet ä! اگر به آنها خبر بدهی، می‌زمنت‌ها!

- näro undža hä! نرو آن‌جاها! [نروی آن‌جاها!]

- bošxabo miškäni hä! بشقاب را می‌شکنی‌ها!

- tšune zädän lazem nis, berin ruberu undža ärzuntäre, berin, ä, berin!

(مغازه‌دار خطاب به مشتری فقیر و بد لباس): چانه زدن لازم نیست، بروید [به آن]

روبه‌رو، آن‌جا ارزان‌تر است، بروید آقا، بروید!

- växtike räfteš zänike gof: baše beze bere.

وقتی که [او] رفت، زنکه گفت: باشد، بگذار برود.

- enšalla puldar miši miri ziyarät. انشاءالله پول‌دار می‌شوی، می‌روی [به] زیارت.

- tšera hämtši mikonin? ja äli begin zur bedin bekešin bala.

چرا همچنین! [این‌طور] می‌کنید؟ یا علی بگویید، زور بدهید، بکشید بالا.

- gušete bijar dželo bešno tši migām. گوشت را بیاور جلو، بشنو چه می‌گویم.
- hār kās ke āzābe, dār donja o axerāt moāzzābe. هرکس که عذاب است، در دنیا و آخرت معذب است.
- vāxtike moryo mikošan vā del o rudeāšo birun mirizān, moryaje zende sāre un del o rudea bahām dāvašun miše. وقتی که مرغ را می‌کشند و دل و روده‌اش را بیرون می‌ریزند، مرغ‌های زنده سر آن دل و روده‌ها با هم دعوایشان می‌شود.
- bādiš ine ke sāre mārdom bāla dārmijarān. بدیش [بدی آن] این است که سر مردم بلا درمی‌آورند.
- hār tši dare qešmāt konid. هرچه دارد، قسمت کنید.
- ma indža āz gošnegi dāss o pa mizānim. ما این‌جا از گشنگی^۱ [گرسنگی] دست و پا می‌زنیم.
- nemitunin āz džaš tekun bedin, hāqqeše ke hāmundža bemune. نمی‌توانید از جایش نکان بدهید، حقش است که همان‌جا بماند.
- reza-ša nātunes mijune-je ma vā hāmsajehamuno esla kone. رضاشاه نتوانست میانه‌ما و همسایه‌هایمان را اصلاح کند.
- bāzi vāxta māžburim sāri be korsixune bezānim. بعضی وقت‌ها مجبوریم سری به کرسی‌خانه (مجلس) بزنیم.
- zure māmur fāyāt vase-je bizura-s. زورِ ما مور فقط برای بی‌زورها است.
- nigāhdar, nigāhdar, dare mijofte! نگهدار، نگهدار، دارد می‌افتد!
- hala xodet bogu hoyuyē šomaha bištāre ja un sāge kutše ke hārfām nemitune bezāne? حالا خودت بگزر: حقوق شماها بیشتر است یا آن سگِ کوچه که حرف هم نمی‌تواند بزند؟

۱. مقایسه کنید با gošne = <گشنه>.

- axê kur ke nissi, bibin je xorde xakessär ruš patšide šode.
آخر کور که نیستی. ببین یک خرده خاکستر رویش پاشیده شده است.
- toyarî beškâne masseš [massi] berize, džehan gärdäd be kame kaselisan^۱.
تغاری بشکند ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه‌لیسان.
- berim, häva dare tarik miše. برویم، هوا دارد تاریک می‌شود.
- täxsir ba män nis, deläm äz dässeš xune.
تقصیر با [از] من نیست، دلم از دستش خون است.
- in šikartši kareš xube, mire džängäl kăpkaro mikoše mibäre xune pelo [polo] mipäze.
این شکارچی کارش خوب است، می‌رود [به] جنگل، کبک‌ها را می‌کشد، می‌برد [به] خانه پلو می‌پزد.
- pän - šišta äz ina bārām bekešin. پنج - شش تا از اینها برایم بکشید.
- ängure šoma lehide äs ä? انگور شما لهیده است ها؟
- jeki je qrun [jeq qerun] gerune, aya, kämi gozäš konid.
یکی یک قران گران است آقا، کمی گذشت کنید.
- mām ke xub midunim ke ävaze källe kedu dare.
ما هم که خوب می‌دانیم که عوضی [به‌جای] کله، کدو دارد.
- kareš bala geref, xijal daš bere färängessun.
کارش بالا گرفت، خیال داشت برود [به] فرنگستان.
- de bija! bija binām tšeyäd mixaj! ده بیا! بیا ببینم چقدر می‌خواهی!
- ma o rofäyāmun häme pakim. ما و رفقایمان همه پاکیم.

۱. ظاهراً عبارتی کتابی است [در واقع یک بیت شعر است - ویراستار] که به همین صورت حفظ شده است، از این‌رو تبدیل معمول a به u پیش از n و m در آن منعکس نشده است.

۱. - äge bexaj bærtšini šiš rijal kämtär nemidim.
اگر بخواهی بر بچینی، شش ریال کم تر نمی دهیم.
- je sir^v noxut ke paket nemixat. یک سیر نخود که پاکت نمی خواهد.
- sännar džigäräk ke sofre-je qälämkar nemixat. صنّار جگرک که سفره قلمکار نمی خواهد.
- tše xäbäre, berid äyāb, rät šid! چه خبر است، بروید عقب، رد شوید!
- ej aya, xodaro xoš nemijad, bezarin, xub nis. ای آقا، خدا را خوش نمی آید، بگذارید، خوب نیست.
- tše konām, tši begām māge inke berām šikajāt konām. چه کنم، چه بگویم، مگر این که بروم شکایت کنم.
- šoma nā tšizi be mām goftin nā tšizi nišun dadin. شما نه چیزی به من گفتید، نه چیزی نشان دادید.
- babam hidž [hitš] vāx nemizare ke mām hāmintor dāsxali bijam. بابایم هیچ وقت نمی گذارد که من همین طور دست خالی بیایم.
- vāxtike kutšulu budām tu in päskutše ba bātštšā-je dige in tārāf un tārāf midovidim. وقتی که کوچک بودم، تو [ی] این پس کوچه با بچه های دیگر این طرف و آن طرف می دویدیم.
- bištār āz in dige xedžalātām nāde! بیشتر از این دیگر خجالتم نده!
- qorbuneš berām, tše pesāre xubije! قربانش بروم، چه پسر خوبی است!
- āz rāxteš pejda but ke fāyire. از رختش پیدا بود که فقیر است.
- dās nāzān tšije? tšera nāzānām? دست نزن چی است [یعنی چه]؟ چرا [دست] نزنم؟

۱. شناسه فعلی I Plur [اول شخص جمع] یعنی «im» می تواند برای اول شخص مفرد نیز به کار برود.

۲. «سیر» واحد وزن برابر تقریباً ۹۰ [۷۵] گرم است.

- tu in dāš dzerun [džejrən] fāravune.

تو [ی] این دشت جیران [آهو] فراوان است.

- tšarta tšarta tši miše?

چهارتا چهارتا چه می‌شود؟

- sārkar, tšekme-je šoma tänge bārātun? سرکار، چکمه شما تنگ است برایتان؟

- rasse ke migān mahi ās sāreš migānde.

راست است که می‌گویند ماهی از سرش می‌گندد.

- tārazu doros nis, je tšizi tu un kāfe bendaz.

ترازو درست نیست، یک چیزی توی آن کفه بیانداز.^۱

- mes [e] inke divune ās... nigāhdaštāneš moškeltār šode.

مثل این که دیوانه است... نگه داشتنش مشکل تر شده است.

- hala mārdom āvāze una be ina lānāt mifrestān.

حالا مردم عوض آنها به این‌ها لعنت می‌فرستند.

- nāgu dige! be riše mām o to xahān xānid.

نگو دیگر! به ریش من و تو خواهند خندید.

- bitšare rāfte nišesse dāme dār.

بیچاره رفته [و] نشسته دم در.

- nemidunām tši [tše] bokonām, jeki mige bišin jeki mige pašo.

نمی‌دانم چه بکنم، یکی می‌گوید بنشین یکی می‌گوید پاشو [بلند شو].

- āfsāra hej hok midān, hej dāssur [dāstur].

افسرهای حکم می‌دهند، هی دستور [می‌دهند].

- mašino niga kon tšitšiš xārap šode.

ماشین را نگاه کن [که] چه چیزش خراب شده است.

- issadānemun indža faideji nādare, bajas piše xodeš berim.

ایستادنمان این‌جا فایده‌ای ندارد، بایست پیش [نزد] خودش برویم.

- qomqometo kodžaa || kodžā gom kārdi? قمقمه‌ات را کجاها گم کردی؟

۱. در تهران «کپه» گفته می‌شود. اما در شهرستان‌ها «کفه» می‌گویند. (ویراستار)

- veleš kon kodžāš bāde! ولش کن، کجایش بد است!
- ā , hālva darin? آقا، حلوا دارید؟
- bāle, hās. بله، هست.
- je sir bekešin. یک سیر بکشید.
- hāmāš? همه‌اش؟
- fokol zāde, xijal mikone vāzire. فُکُل زده است، خیال می‌کند [که] وزیر است.
- ba je gol ke bār (bāar) nemiše. با یک گل که بهار نمی‌شود.
- hej tormoz mikonām vanemisse. هی ترمز می‌کنم، نمی‌ایستد.
- nemidunām vase tši dārde sārām midi. نمی‌دانم برای چه درد سرم می‌دهی.
- jalla pa šin berin āz indža. یالا^۲، پاشید [بلند شوید] بروید از این‌جا.
- in ba un džur nemikone, nemiše hām xodaro xas hām xormaro. این با آن جور نمی‌کند [کذا]، نمی‌شود هم خدا را خواست، هم خرما را.
- in baluna male šorāvije? این بالون‌ها مالِ شوروی است؟
- māno ke did fouri dāssāše gozaš ru miz. من را که دید، فوری دست‌هایش را گذاشت روی میز.
- be džune bātštšām divunegiš male do-se ruz nis ha! به جان بپچه‌هایم دیوانگی‌اش مالِ دو - سه روز نیست‌ها!
- šoma bāra-je un ruz tše fekri kārdein? شما برای آن روز چه فکری کرده‌اید؟
- nā qom xube nā kašun, lānāt bār dotašun. نه قم خوب است، نه کاشان، لعنت بر دوتایشان.^۳

۱. مؤلف در همه جای کتاب «آقا» را به صورت «ā» نشان داده است. اما «آقا» همیشه این‌گونه تلفظ نمی‌شود. (ویراستار)

۲. صوت «شتاباندن»، چیزی شبیه [nu!] hy در روسی. صورت فشرده از <یاالله> است.

۳. صورت «لعنت به هر دو تاشون» رایج‌تر است. (ویراستار)

- qejr az in dige tšizi bāram bayi nāmunde.

غیر از این دیگر چیزی برایم باقی نمانده است.

- tāmume in bālāro nemitunes tāhāmmol kone.

تمام این بلاها را نمی‌توانست تحمل کند.

- bixodi bāhane nākonid, begin ke mādžbur budim.

بیخودی بهانه نکنید، بگویید که مجبور بودیم.

- tši migi besuzun besuzun, zoyala tāre nemisuze.

چه می‌گویی [چرا می‌گویی] بسوزان، بسوزان، زغال‌ها تر است، نمی‌سوزد.

- ās ferimun telgeraf umāde ke dozza gorixtān.

از فریمان تلگراف آمده که دزدها گریخته‌اند [با: گریختند].

- āz hār dža šode sāng o gel mijarān xune misazān.

از هر جا شده سنگ و گل می‌آورند [و] خانه می‌سازند.

- in dār un dār zādān fajide nādare.

این در آن در زدن فایده ندارد.

- āvāze in dota jekišo dade.

[به] عوض این دوتا یکی‌اش را داده است.

- bezar je māsāli betun begām ke doros mātālāb halitun beše.

بگذار یک مثلی بهتان [به شما] بگویم که درست مطلب حالی‌تان بشود.

- kontrole [kontorole] hārfeš dāsšeš nābud..

کنترل حرفش دستش [در اختیارش] نبود..

- džāhānnām! nāšot ke nāšod!

جهنم! نشد که نشد!

- mām ke je xorde delemun be halešun sux.

ما هم که یک خرده دلمان به حالشان سوخت.

- zārār nādare... āge kari kārdit ke kārdid, āge nākārdit ke nākārdid.

ضرر ندارد... اگر کاری کردید که کردید، اگر نکردید که نکردید.

- ā bibinid gārma āz in sulax birun mire.

آقا ببینید گرما از این سوراخ بیرون می‌رود.

- mosju, dār nāzār dašše [dašte] bašin hāva-je undža ruzi sād bar āvāz miše.
مسیو، در نظر داشته باشید، هوای آن جا روزی صد بار عوض می شود.
- bād fārmud jaruro hezarta šāllay bezānān.
بعد فرمود یارو را [آن شخص را] هزار تا شلاق بزنند.
- šoma hām qājjem o hām vāsiš hāssin? شما هم قیم و هم وصی اش هستید؟
- tšar miljun tomān dolāt [doulāt] ās kodža migire vase in kār?
چهار میلیون تومان دولت از کجا می گیرد برای این کار؟
- mārg o zendegi bārāmūn jekis. مرگ و زندگی برای مان یکی است.
- šagerdaš hoyūyešun boxor - nāmire.
شاگردهایش حقوقشان بخور و نمیر است [= حقوق شاگردهایش بخور و نمیر است].
- to migi elm amuxte? تو می گویی [او] علم آموخته است؟
- tšotke āndaxtān hām bālād nis. چرتکه انداختن هم بلد نیست.
- birun ke miri undža haj o huje. بیرون که می روی آن جا های و هوی است.
- sārbaža ba sotune tšarta - tšarta āz indža rat šodān.
سربازها با ستون چهارتا - چهارتا از این جا رد شدند.
- sārbaža ke āfsāro didān jecho āz dža pa šodān.
سربازها که افسر را دیدند یکهو [ناگهان] از جا پا شدند [بلند شدند].
- rah - ahānemun āl'an bikar nis. راه آهنمان الآن بی کار نیست.
- bija dāme nārdebun bišinim undža saje ās.
بیا دم نردبان بنشینیم، آن جا سایه است.
- tšešāš kure, āz hār do pa lenge [länge].
چشمهایش کور است، از هر دو پا لنگ است.
- mixassām begām... tšiz ... jadām rāf. می خواستم بگویم... چیز! ... یادم رفت.

۱. واژه tšiz معمولاً هنگامی به کار می رود که گوینده بخواهد چیزی را به یاد بیاورد. نقطه ها در این جا یک درنگ طولانی را پیش و پس از tšiz نشان می دهند.

- paketo geref bord, nemidunām kodžas.

پاکت را گرفت [و] برد، نمی‌دانم کجا است.

- enšalla xedmätetun miresim.

انشاءالله خدمتتان می‌رسیم.^۱

- äge furuxte baše pul bigir äzeš.

اگر فروخته باشد [فروخته بود] پول بگیر از او.

- xas do - dāssi uno bolān kone.

خواست دو دستی او را بلند کند.

- do - nāfāri berim.

دو نفری برویم.

- bitšare dārdeš umād.

بیچاره دردش آمد.

- u nābajes qātl kārde baše!

او نایست قبل کرده باشد.

- unaji ke ās fārāngessun mijān hāmāšun adāmaje sadeān [sadān].

آنهايي که از فرنگستان می‌آیند، همه‌شان آدم‌های ساده‌اند.

- hej āngošaše [āngoštaše] gaz migire.

هی انگشت‌هایش را گاز می‌گیرد.

- umād otayē ma, mige je xorde nāf bedin vase inke mixajim tšerayēmuno rošan [roušan] konim.

آمد [به] اتاق ما، می‌گوید یک خرده نفت بدهید برای این‌که می‌خواهیم چراغمان را روشن کنیم.

- hitštši dār in moddāt sorayēmuno nājumād.

هیچ چیز در این مدت سراغمان نیامد.

- mām šajād ras migim.

ما هم شاید راست می‌گوییم.

- se - nāfāri mixabim ru je tāxtexab.

سه نفری می‌خواهیم روی یک تخت خواب.

- äge indžur ke darim mirim be džai nemiresim.

اگر این جور که داریم می‌رویم [برویم]، به جایی نمی‌رسیم.

- jāvaš jāvaš sarmām miše.

یواش یواش سرمایه می‌شود.^۲

۱. بدون ضمیر بی‌چسب، یعنی به صورت xedmāt miresim نیز امکان‌پذیر است.

۲. گویا به هر صورت sardām miše (در کنار sardāme) صحیح‌تر باشد.

- bajäd un jekiro bijarän bezarän dža-je ävväliš.

باید آن یکی را بیاورند [و] بگذارند [در] جای اولی‌اش.

- äs säre džat tekun näxor, jeki dige fori [fouri] džato migire.

از سر جای تکان نخور، یکی دیگر فوری جایب را می‌گیرد.

- bendazeš un tu... mäläse!

ببندازش آن تو... ملس است.

- xejlijašun mäläse!

خیلی‌های‌شان ملس است!

- äz naxoši nemitune ru pa vajse.

از ناخوشی نمی‌تواند روی پا بایستد.

- ej kaš mām qāni budim!

ای کاش ما هم غنی بودیم!

- hol - holäki pulo gozaš džibeš.

هول - هولکی پول را گذاشت [در] جیبش.

- kolām ku?

کلاهم کو؟

- tšanta äz ina beām [be(h)em] midi?

چندتا از اینها بهم [به من] می‌دهی؟

- vase sərbaza hidžvāx [hitšvāx] solh nis.

برای سربازها هیچ وقت صلح نیست.

- dāhänām mohr šod, nemidunessām tši begām.

دهانم مهر شد، نمی‌دانستم چه بگویم.

- nemidunin kodžā mum miforušän?

نمی‌دانید کجاها موم می‌فروشند؟

- mähälleje jähudija, berin undža pore.

[در] محله یهودی‌ها، بروید آن‌جا، پراست.

- otul [otol] sävar šim berim šemrun, kej bärmigärdim?

[اگر] اتول [اتومبیل] سوار بشویم برویم [به] شمیران، کی برمی‌گردیم؟

- xānde nādare gerje dare.

خنده ندارد، گریه دارد.^۱

- tšarta tšarta miše šunzāta.

چهارتا چهارتا می‌شود شانزده تا.

- hämej zärfaro dār jäxtšal qajem konän o qolf konän.

همه ظرف‌ها را در یخچال قائم [پنهان] کنند و قفل کنند.^۲

- hala dige växteše ke bidar šim.

حالا دیگر وقتش است که بیدار شویم.

۱. مقایسه کنید با نمونه فیلات: <خیلی تماشا دارد> (فیلات ۱۹۱۹، ص ۲۶۶).

۲. موردی است از جابه‌جایی همخوان‌ها.

- ädžāb in mesgäre härumzade hāsšeš, āz mām hilebastāre.
عجب این مسگره حرامزاده هست، از من حيله بازتر است.^۱
- āge bijān, āz una xup pāziraji bokon.
اگر بیایند [آمدند]، از آنها خوب پذیرایی بکن.
- je džof give xāridām, je lengeš [lengäš] gošade bārām jeki dige tānge.
یک جفت گیوه خریدم، یک لنگه‌اش گشاد است برایم، یکی دیگرش تنگ است.
- babam dār in vāx bārmigārde mixad bebine tši [tše] xābāre.
بابایم در این وقت برمی‌گردد، می‌خواهد ببیند چه خبر است.
- xeili xub, in kolāt āvāze un je tumāne mām baše.
خیلی خوب، این کلاهت [در] عوض آن یک تومان من باشد.
- dāro va kon bijam tu.
در را باز کن بیایم تو.
- in gorbe dāhāneš tšije?
این گربه [در] دهانش چی است؟
- kase day - day [dayəday] šod... mese ateš.
کاسه داغ - داغ شد... مثل آتش.
- märtike ās pošše [pošte] bum pärit pain, je paješ šekäss.
مردکه از پشت بام پرید پایین، یک پایش شکست.
- ävväl toro mibārān, bād māno.
اول تو را می‌برند، بعد من را.
- bāraje je hāmtšin ruzi bād nis.
برای یک هم‌چنین روزی بد نیست.
- berām bebinām [tu] kuze royān [rouyān] hās ja nā.
بروم ببینم [در] کوزه روغن هست یا نه.

۱. مؤلف در این کتاب همه جا همخوان‌های واک‌دار را که قبل از یک بی‌واک آمده‌اند، به صورت بی‌واک ضبط کرده است (مانند نمونه بالا: hilebastare > hilebasztare). اما این مطلب کلیت ندارد و واک‌رفتگی همخوان اول همیشه صددرصد نیست. (ویراستار)

واژه‌نامه

الف. فارسی - انگلیسی - روسی

ب. روسی - انگلیسی - فارسی

واژه‌نامه فارسی - انگلیسی - روسی

آ

фонетический порядок	* phonetic arrangement	آرایش آوایی
порядок слов	word - order	آرایش جمله
фонетика	phonetics	آواشناسی
транскрибированный	transcribed	آوانوشته
произносительная транскрипция	narrow transcription	آوانویسی تفصیلی
чистый звук	pure sound	آوای ساده
диффузный звук	diffuse sound	آوای گنگ
призвук	glide sound	آوای لغزشی
гласный звук	* vowel phone	آوای واکه‌ای
интонация	intonation	آهنگ
вопросительная интонация	* interrogative intonation	آهنگ پرسشی
утвердительная интонация	* affirmative intonation	آهنگ تأییدی
быстрый темп речи	quick tempo	آهنگ سریع گفتار
восклицательная интонация	exclamatory intonation	آهنگ عاطفی

الف

морфологическое средство	* morphological means	ابزار صرفی
орудийность	instrumentality	ابزارمندی
средство синтаксиса	syntactic means	ابزار نحوی

факультативный	optional	اختیاری
частица	particle	ادات
изафетная частица	* particle of the genitive/ <u>ezafe</u> construction	ادات اضافه
частица изафет	* particle of the genitive/ <u>ezafe</u> construction	ادات اضافه
увещательная частица	* advisory particle	ادات اندرزی
вопросительная частица	interrogetive particle	ادات پرسشی
усилительная частица	intensifying particle	ادات تأکیدگر
утвердительная частица	* affirmative particle	ادات تأییدی
счётная частица	* quantity (numeration) particle	ادات شمارش
объектная частица	* objective particle	ادات مفعولی
отрицательная частица	* negative particle	ادات نفی
модальная частица	* modal particle	ادات وجه‌نما
предупредительная частица	* anticipatory particle	ادات هشداری
фонематическое значение	phonemic significance	ارزش واجی
фонологическое значение	phonological significance	ارزش واجی
семантическое самостоятельность	* semantic independence	استقلال معنایی
длительный	continuos	استمراری
имя существительное	noun	اسم
имя определяемое	* modified noun	اسم توصیف شونده
имя собственное	proper name	اسم خاص
имя-предмет	* noun-object	اسم شیء
субстантивация	substantivization	اسم گردانی
сложное имя	compound noun	اسم مرکب
определённое имя	* definite noun	اسم معرفه

неопределённое имя	indefinite noun	اسم نکره
словопроизводство	* word derivation	اشتقاق واژه
идиом	idiom	اصطلاح
изафет	genitive/ <u>ezafe</u> construction	اضافه
нисходящий	falling	افتان
гласное наращение	anaptyxis	افزایش واکه‌ها
конъюнктив	subjunctive	التزامی
долженствовательный	debitive	الزامی
пословицы и поговорки	* proverbs and sayings	امثال و حکم
уступительное повеление	* concessive imperative	امر سازشی

ب

контекст	context	بافت
верхнефарингальный	* high pharyngeal	بالا حلقی
партитивность	[---]	بخش‌نمایی
части речи	parts of speech	بخش‌های گفتار
приложение	apposition	بدل
результативный	resultative	برآیندی
результативность	[---]	برآیندی بودن
дательно-направительный	dative-directional	برایی - جهت‌ی
выделение	putting into relief (emphasis)	برجسته سازی
смычный	stop	بندشی
плеонастически	pleonastically	به صورت حشو
внешне	formally	به طور صوری
восклицание	exclamation	بیان عاطفی
неударный	unstressed	بی تکیه

неоформлённый	unmarked	بی نشان
нейтральный	neutral	بی حالت (در مورد لب‌ها)
глухой	voiceless	بی واک

پ

высказывание	utterance	پاره گفتار
исход	* final situation	پایان
окончание	ending	پایانه
родовое окончание	* gender ending	پایانه جنس
флексия	inflectional ending	پایانه صرفی
устойчивый	stable	پایدار
основа	stem	پایه (در غیر فعل)
гласная основа	vocalic stem	پایه مختوم به واکه
нижнефарингальный	* low pharyngeal	پایین حلقی
общепризнанный	* commonly accepted	پذیرفته همگان
объект-адресат	object-addressee	پذیرنده فعل
вопросительное слово	interrogative word	پرسش واژه
вопросительный	interrogative	پرسشی
постпозитивный	postpositional	پس آیند
заднеязычный	back	پس زبانی
суффикс	suffix	پسوند
словообразовательный	* word-formative	پسوند صفت ساز
суффикс прилагательного	suffix of the adjective	
глагольный суффикс	verbal suffix	پسوند فعلی
задний (гласный)	back	پسین (واکه)
дорсальный	dorsal	پشت زبانی
предвокальный	prevocalic	پیش از واک

предвокальный	prevocalic	پیش از واکه
проклитический	proclitic	پیش حسب
переднеязычный	coronal	پیش‌زبانی
префикс	prefix	پیشوند
отделяющаяся приставка	separable prefix	پیشوند جداشونده
протетический	prothetic	پیش‌هسته
генетическая связь	* genetic relation	پیوند وراثتی

ت

голосовые связки	vocal cords	تارآواها
совершенный (вид)	perfective	تام (نمود)
интенсификация	intensification	تأکید
утвердительный	affirmative	تأییدی
переход	alteration	تبدیل
изафетное сцепление	[...]	تابع اضافات
аналитический	- analytic	تحلیلی
редукция	reduction	تخفیف (در واکه‌ها)
сложение	combination	ترکیب
предложный оборот	prepositional collocation	ترکیب حرف اضافه‌ای
предложное речение	prepositional collocation	ترکیب حرف اضافه‌ای
союзное речение	* conjunctive collocation	ترکیب حرف ربطی
местоименное сочетание	* pronominal combination	ترکیب ضمیری
наречное словосочетание	adverbial word-combination	ترکیب قیدی
количественно-именное сочетание	quantitative-nominal combination	ترکیب مقداری-اسمی

синтаксическая комплексация	* syntactic complex	ترکیب نحوی
словесный комплекс	* lexical complex	ترکیب واژگانی
словосочетание	word-combination	ترکیب واژگانی
определятельное словосочетание	* attributive word-combination	ترکیب واژگانی وصفی
ритмическая комплексация	* rhythmic complex	ترکیب وزنی
атрибутивная группа слов	* attributive group of words	ترکیب وصفی
синтетический	synthetic	ترکیبی
флексия	inflection	تصریف
уменьшительный	diminutive	تصغیری
звукопредставление	sound image	تصویر ذهنی آوا
интерпретация	interpretation	تعبیر
противоположение	contrast	تقابل
противопоставление	contrast	تقابل
членение	segmentation	تقطیع
ритмическое членение	* rhythmic segmentation	تقطیع وزنی
однофокусный	monofocal	تک مرکزی
ударение	stress	تکیه
акцентируемый	accentuated	تکیه بر
под ударением	stressed	تکیه بر
ударный	stressed	تکیه بر
объединяющее ударение	unifying stress	تکیه ترکیب ساز
подвижное ударение	movable stress	تکیه متحرک
логическое ударение	logic stress	تکیه منطقی
словесное ударение	word stress	تکیه واژه
произношение	pronunciation	تلفظ

слитное произношение	fused pronunciation	تلفظ پیوسته
тщательное произношение	* deliberate pronunciation	تلفظ شمرده
индивидуальное произношение	individual pronunciation	تلفظ فردی
нарочитое произношение	* pretentious pronunciation	تلفظ متظاهرانه
морФологический очерк	* morphological description	توصیف ساخت‌واژی
атрибутивный	attributive	توصیفی
артикуляция	articulation	تولید
добавочная артикуляция	secondary articulation	تولید دومین

ج

инверсия	inversion	جابه جایی
метатез	metathesis	جابه جایی
перестановка	metathesis	جابه جایی
перемещение ударения	shifting	جابه جایی تکیه
чередование	alternation	جای‌گزینی
локализация	localization	جای‌گیری
компонент	component	جزء سازنده
предикативная часть	* predicative element	جزء مسندی
предикативный член	* predicative element	جزء مسندی
множественное число	plural	جمع
двойное множественное число	* double plural	جمع الجمع
ломаное множественное число	broken plural	جمع مکسر
фраза	sentence	جمله
период	period	جملهٔ اوج و فرودی
главное предложение	main clause	جملهٔ پایه
придаточное предложение	subordinate clause	جملهٔ پیرو

придаточное предложение времени	subordinate clause of time	جمله پیرو زمانی
придаточное условное предложение	subordinate conditional clause	جمله پیرو شرطی
дополнительное придаточное предложение	subordinate object clause	جمله پیرو مفعولی
придаточное дополнительное предложение	subordinate object clause	جمله پیرو مفعولی
придаточное предложение цели	subordinate clause of purpose	جمله پیرو مقصدی
придаточное определительное предложение	subordinate attributive clause	جمله پیرو وابسته اسم
придаточное уступительное предложение	subordinate concessive clause	جمله پیرو هرچندی
простое предложение	simple sentence	جمله ساده
условное предложение	conditional sentence	جمله شرطی
восклицательная фраза	exclamatory sentence	جمله عاطفی
распространённое предложение	expanded (extended) sentence	جمله گسترده
сложное предложение	compound (composite) sentence	جمله مرکب
сложно-подчинённое предложение	subordinate compound sentence	جمله مرکب وابسته
сложно-сочинённое предложение	coordinate compound sentence	جمله مرکب هم‌پایه
звуковой облик	* phonetic aspect	جنبه آوایی
род	gender	جنس (دستوری)

пол	sex	جنس (طبیعی)
залог (о переходности)	voice	جهت (گذرا و ناگذر)
направительный	directive	جهت‌نما

چ

гортанный	glottal	چاک‌نایی
многократность	[---]	چندبارگی
полистадиальность	polysynthetism	چندساختی بودن
универсальный	universal	چندنقش
звуковой облик	* phonetic appearance	چهره آوایی

ح

падеж	case	حالت
дательный падеж	dative case	حالت برایی
местный падеж	locative case	حالت جایگاهی
винительный падеж	accusative case	حالت رایی
падеж	case	حالت صرفی
общий падеж	common case	حالت مشترک
объектный падеж	objective case	حالت مفعولی
выпадение (гласного или слога)	elision	حذف (واکه یا هجا)
отпадение	deletion	حذف
эллипс (ис)	ellipsis	حذف
предлог	preposition	حرف اضافه
отымённый предлог	* denominative preposition	حرف اضافه ساخته شده از اسم
собственно предлог	proper preposition	حرف اضافه مختص
определённый артикль	definite article	حرف تعریف معین

неопределённый артикль	indefinite article	حرف تعریف نامعین
соединительный союз	copulative (connective) conjunction	حرف ربط
союз	conjunction	حرف ربط
противительный союз	adversative conjunction	حرف ربط تقابلی
подчинительный союз	subordinating conjunction	حرف ربط وابسته
уступительный союз	concessive conjunction	حرف ربط هرچندی
сочинительный союз	coordinate conjunction	حرف ربط هم پایه
отрицание	negation	حرف نفی
плеонастически	pleonastically	حشوگونه
фарингальный	pharyngeal	حلقی

خ

графика	graphics	خط
оптатив	optative	خواستاری
фамильярно-пренебрежительный	* familiar-scornful	خودمانی - تحقیرآمیز
группа	cluster	خوشه (در آواها)
многосогласное начало	* initial consonant cluster	خوشه همخوانی آغازی
восходящий	rising	خیزان
повышение (интонации)	rise	خیزش (در آهنگ)
носовой	nasal	خیشومی
назализация	nasalization	خیشومی شدگی

د

пауза	pause/juncture	درنگ
придыхание	aspiration	دمش
зубной	dental	دندانی
зубно-альвеоларный	dental-alveolar	دندانی-لثوی
взаимность	reciprocity	دوسوییگی
редупликация	reduplication	دوگان‌سازی
удвоенный	reduplicated	دوگانه
губа-губной	bilabial	دولبی
двухфокусный	bifocal	دو مرکزی
продление	duration	دیرش
продолжительность	duration	دیرش

ر

изафетная связь	* genitive relation	رابطه اضافی
сонант	sonant	رسا
плавный (гласный)	liquid	روان (واکه)
корень	root	ریشه
корневая часть языка	root of the tongue	ریشه زبان

ز

продуктив	productive	زایا
язык	language	زبان
язык	tongue	زبان (اندام)
литературный язык	literary language	زبان ادبی
флексивный язык	inflectional language	زبان تصریفی
живой язык	* living language	زبان زنده

устная речь	oral speech	زبان شفاهی
народный язык	* folk language	زبان عامیانه
язык простонародья	* common people language	زبان عوام
общеперсидский язык	* common persian language	زبان فارسی مشترک
классический язык	classical language	زبان قدیم
общеразговорный язык	* common spoken language	زبان گفتاری مشترک
книжный язык	written language	زبان نوشتاری
желанное будущее время	desirative future tense	زمان آینده آرزویی
ближайшее будущее время	immediate(near) future tense	زمان آینده بسیار نزدیک
сослагательно-желательное будущее время	* subjunctive-desirative future tense	زمان آینده تردیدی - آرزویی
будущее категорическое время	* explicit future tense	زمان آینده صریح
категорическое будущее время	* explicit future tense	زمان آینده صریح
сложное описательное время	* compound descriptive tense	زمان توصیفی مرکب
настоящее время	present tense	زمان حال
историческое настоящее время	historical present	زمان حال تاریخی
настоящее неконкретное время	* inexplicit present tense	زمان حال غیر صریح
настоящее-определённое время	* definite present tense	زمان حال معین
прошедшее время	past tense	زمان گذشته

прошедшее предположительное время	* suppositional past tense	زمان گذشته التزامی
прошедшее определённое время	* definite past tense	زمان گذشته معین
синтагма	syntagma	زنجیره
поток речи	speech chain	زنجیره گفتار
речевой поток	speech chain	زنجیره گفتار
огласовка	diacritic	زیروزیر

س

конструкция	construction	ساخت
состав	structure	ساخت
строй	structure	ساخت
структура	structure	ساخت
звуковой состав	phonetic structure	ساخت آوایی
грамматический строй	grammatical structure	ساخت دستوری
морфологический строй	morphological structure	ساخت صرفی
пассивная конструкция	passive construction	ساخت مجهول
страдательная конструкция	passive construction	ساخت مجهول
активный строй	active structure	ساخت معلوم
синтаксический строй	syntactic structure	ساخت نحوی
фонемный состав	phonological structure	ساخت واجی
морфология	morphology	ساخت واژه
ритмическая структура	* rhythmic structure	ساخت وزنی
упрощение (дифтонга)	simplification	ساده شدن (در واژه مرکب)
формант	formant	سازه
спирант	spirant	سایشی

щелевой	fricative	سایشی
социально-стистика	* social stylistics	سبک‌شناسی اجتماعی
основа	stem	ستاک (در فعل)
чистая основа	pure stem	ستاک محض
напряжённый	tense	سخت
напряжённость	tenseness	سختی
темپ речи	* speech tempo	سرعت گفتار

ش

число	number	شمار
нумератив	numeration	شمارگر
лицо	person	شخص
личное окончание	personal ending	شناسه فعلی

ص

морфология	morphology	صرف
прилагательное	adjective	صفت
сравнительная степень (прилагательных)	comparative adjective	صفت برتر
превосходная степень прилагательных	superlative adjective	صفت برترین
простое прилагательное	* simple adjective	صفت ساده
причастие	participle	صفت فعلی
адъективизация	adjectivization	صفت‌گردانی
сложное прилагательное	* compound adjective	صفت مرکب
возглас (часть речи)	interjection	صوت (از بخش‌های گفتار)
междометие	interjection	صوت (از بخش‌های گفتار)

форма спряжения	* conjugation form	صورت تصریفی
этимологическая форма	* etymological form	صورت ریشه‌ای
языковая форма	* linguistic form	صورت زبانی
временная форма	* tense form	صورت زمانی (در فعل‌ها)
каузатив	causative	صورت سببی
глагольная личная форма	finite form of the verb	صورت شخصی فعل
личная форма глагола	finite form of the verb	صورت شخصی فعل
устная форма	* oral form	صورت شفاهی
спрягаемая форма	* conjugated form	صورت صرفی
ласкательная форма	hypocoristic form	صورت عاطفی
неличная форма глагола	non-finite form of the verb	صورت غیر شخصی فعل
косвенная форма	* oblique form	صورت غیر فاعلی
диалектная форма	* dialect form	صورت لهجه‌ای
общая форма	* common form	صورت مشترک
объектная форма	* objective form	صورت مفعولی
дуплет	duplication	صورت مکرر
отрицательная форма	* negative form	صورت منفی
эвфемизм	euphemism	صورت مؤدبانه
написание	written form	صورت نوشتاری
аорист	aorist	صیغه زمان نامعین

ضی

местоимение	pronoun	ضمیر
указательное местоимение	demonstrative pronoun	ضمیر اشاره

возвратное местоимение	reflexive pronoun	ضمير برگشتی
местоименный энклитик	pronominal enclitic	ضمير پی چسب
местоименный суффикс	* pronominal suffix	ضمير پیوسته
взаимное местоимение	reciprocal pronoun	ضمير دوسویه
личное местоимение	personal pronoun	ضمير شخصی
обобщительное местоимение	generalizing pronoun	ضمير فراگیر
неопределённое местоимение	indefinite pronoun	ضمير مبهم

ظ

обстоятельство	adverbial	ظرف
временное обстоятельство	* temporal adverbial	ظرف زمان
количественное обстоятельство	quantitative adverbial	ظرف مقدار

ع

восклицательный	exclamatory	عاطفی
фонетический фактор	* phonetic factor	عامل آوایی
субъективный фактор	* subjective factor	عامل ذهنی
штампованное выражение	stereotyped expression	عبارت قالبی
адвербиальное речение	adverbial collocation	عبارت قیدی
эллиптический оборот	elliptical expression	عبارت ناقص
числительное	number	عدد
количественное числительное	cardinal number	عدد اصلی
порядковое числительное	ordinal number	عدد ترتیبی
приближённое числительное	* approximate number	عدد تقریبی
повторительное числительное	* iterative number	عدد تکرار شمار
распределительное числительное	distributive number	عدد توزیعی
умножительное числительное	* multiplicative (multiplier) number	عدد فزون شمار

главный член предложения	principal part of the sentence	عضو اصلی جمله
второстепенный член предложения	secondary part of the sentence	عضو درجه دوم جمله
неопределённый член	indefinite element	عنصر نکره ساز

غ

нерезультативный	* non-resultative	غیر برآیندی
несовершенный вид	imperfective	غیر تام (نمود)
безличный	impersonal	غیر شخصی
нелабиализованный	non-labialized	غیر لبی
неслоговой	non-syllabic	غیر هجایی

ف

подлежащее	subject	فاعل
фонетическое явление	phonetic process	فرآیند آوایی
стяжение (слога)	contraction	فشردگی (هجا)
глагол	verb	فعل
составной глагол	compound verb	فعل ترکیبی
глагол направления	directive verb	فعل جهتی
глагол состояния	stative verb	فعل حالتی
глагол движения	motion verb	فعل حرکتی
глагольная связка	verbal copula	فعل ربطی
вспомогательный глагол	auxiliary verb	فعل کمکی
сложный глагол	* compound (complex) verb	فعل مرکب
филология	philology	فقه اللغه

ق

аналогия	analogy	قیاس
наречие	adverb	قید
обстоятельство	adverbial	قید
деепричастие	adverbial participle	قید فعلی
адвербиализация	adverbialization	قیدگردانی
наречное словосочетание	adverbial word-combination	قید مرکب
обстоятельственное слово	* adverbial word	قیدواژه

ک

нёбо	palate	کام
перфект	perfect	کامل
палатальный	palatal	کامی
смягчаться	palatalize	کامی شدن
мягкий	palatalized	کامی شده
палатализировать	palatalize	کامی کردن
твёрдый	non-palatalized	کامی نشده
изафет	* particle of the genetive/ <u>ezafe</u> construction	کسره اضافه
долгота	length	کشش
вторичная долгота	* compensatory length	کشش جبرانی
долгота вторичного происхождения	* compensatory length	کشش جبرانی
двухвершинность	slurred length	کشش ضعیف
боковой (согласный)	lateral	کناری (همخوان)
деятель	agent	کنشگر
сокращение (гласного)	shortening	کوتاه شدن (واکه)

краткость	shortness	کوتاهی
گ		
плюсквамперфект	pluperfect	گذشته بعید
приступ	closure	گرایش
шумный	obstruent	گرفته
группа	group	گروه (در واژه‌ها)
акцентуальная группа	* accentual group	گروه تکیه‌ای
атрибутивная группа	attributive group	گروه توصیفی
ритмическая группа	rhythmical group	گروه وزنی
предикат	predicate	گزاره
сказуемое	predicate	گزاره
именное сказуемое	nominal predicate	گزاره اسمی
глагол-сказуемое	verbal predicate	گزاره فعلی
глагольный предикат	verbal predicate	گزاره فعلی
сложное сказуемое	complex predicate	گزاره مرکب
составное сказуемое	compound predicate	گزاره مرکب
речь	speech	گفتار
живая речь	living speech	گفتار رایج
повествовательная речь	* narrative speech	گفتار روایی
небрежная речь	careless speech	گفتار سهل انگارانه
просторечие	* popular speech	گفتار عامیانه
разговорная речь	colloquial speech	گفتار محاوره‌ای
разговорный	colloquial	گفتاری
вариант	variant	گونه
комбинторный вариант	* combinatory variant	گونه ترکیبی
дублет	doublet	گونه دوم

крестьянское наречие	rural dialect	گویش روستایی
----------------------	---------------	--------------

ل

губной	labial	لبی
лабиализация	labialization	لبی شدگی
огубление	labialization	لبی شدگی
лабиализованный	labialized	لبی شده
губно-зубной	labio-dental	لبی - دندانی
альвеоларный	alveolar	لثوی
окраска	colour	لحن (در همخوانها)
вибрирующий	vibrant	لرزشی
городской диалект	* urban dialect	لهجه شهری
местный диалект	local dialect	لهجه محلی

م

синоним	synonym	مترادف
переходный	transitive	متعدی
транзитивный	transitive	متعدی
дополнение	complement	متمم
раствор рта	* mouth channel	مجرای دهان
звуковое окружение	* phonetic environment	محیط آوایی
фонетическое окружение	* phonetic environment	محیط آوایی
гласное окружение	vocalic environment	محیط واکی
признак	feature	مختصه
фонологический признак	phonological feature	مختصه واجی
аффриката	affricate	مرکب (همخوان)
аффрикативный	affricate	مرکب (همخوان)

дифтонгоидность	[---]	مرکب‌گونگی (در واکه‌ها)
дифтонгоид	diphthongoid	مرکب گونه (در واکه‌ها)
производное	derivative/derived	مشتق
усечённый инфинитив	truncated infinitive	مصدر کوتاه‌شده
аорист	aorist	مضارع التزامی
согласование	concord	مطابقت
определённость	definiteness	معرفه بودن
детерминативный	determinate	معرفه ساز
смысл	meaning	معنا
вещественное значение	material meaning	معنای اصلی
оттенок	accessory meaning	معنای ضمنی
смысловой оттенок	accessory meaning	معنای ضمنی
стандартный	standard	معیارین
единственное число	singular	مفرد
дополнение	object	مفعول
прямое дополнение	direct object	مفعول صریح
косвенное дополнение	indirect object	مفعول غیر صریح
глагольное дополнение	* verb object	مفعول فعلی
дополнительный	objective	مفعولی
смысл	sense	مفهوم
общее родовое понятие	* common generic concept	مفهوم عام نوع
супплетивный	suppletive	مکمل
увулярный	uvular	ملازی
исход	* final situation	موقعیت پایانی
женский род	feminine	مؤنث
среднеязычный	mid-central	میان‌زبانی
интервокальный	intervocalic	میان‌واکی

серединный (согласный)	medial	میانی (همخوان)
произносительный диапазон	* articulatory range	میدان تلفظ
ن		
йот(a)	nonsyllabic palatal fricative (semivowel)	ناسوده کامی
имперфект	imperfect	ناکامل
имя	nominal	نام
звукоподражательное	onomatopoeic	نام آوا
несупплетивный	* non-suppletive	نامکمل
синтаксис	syntax	نحو
падежное оформление	* case markedness	نشان پذیری مطابق حالت
оформлённое	marked	نشان دار
падежная оформлённость	* case markedness	نشان داری مطابق حالت
оформление	marking	نشان گذاری
морфологическое оформление	* morphological marking	نشان گذاری صرفی
показатель	marker	نشانه
падежный показатель	* case marker	نشانه حالت
объектный показатель	objective marker	نشانه مفعولی
система спряжения	conjugation system	نظام تصریف (در فعل)
вокализм	vowel system	نظام واکه‌ها
отрицание	negation	نفی
функция	function	نقش
адвербиальная функция	adverbial function	نقش قیدی
предикативная функция	* predicative function	نقش مسندی

служебная функция	* bound function	نقش وابسته
фонологическая роль	phonological function	نقش واجی
неопределённость	indefiniteness	نکره بودن
вид	aspect	نمود
возникновение	occurence	نمود (وقوع)
появление	occurence	نمود (وقوع)
рисунок	diagram	نمودار
интонационный рисунок	* intonational diagram	نمودار آهنگ
ритмический рисунок	* rhythmic diagram	نمودار وزنی
тон	tone	نواخت
кончик	tip	نوک زبان
какуминальный	cacuminal	نوکی
субъект	subject	نهاد
местоимение-подлежащее	pronominal subject	نهاد به شکل ضمیر
субъект-подлежащее	* subject-actor	نهاد فاعل
полудолгий	semi-long (half-long)	نیم کشیده
полузвонкость	half-voicing	نیم واک‌داری
малоустойчивый	semi-stable	نیمه پایدار

و

подчинение	subordination	وابستگی
определение	modifier	وابسته
определитель	modifier	وابسته
приглагольный	adverbial	وابسته به فعل
последующий определитель	post modifier	وابسته پی‌رو
количественное определение	* quantitative modifier	وابسته کمی
количественный определитель	* quantitative modifier	وابسته کمی

фонема	phoneme	واج
фонологизация	phonologization	واج گردانی
вариант фонемы	allophone	واجگونه
гласная фонема	vowel phoneme	واج واکه‌ای
согласная фонема	consonant phoneme	واج همخوانی
лексика	lexicon	واژگان
лексикология	lexicology	واژگان‌شناسی
окаменелое	petrified	واژگانی شده
слово	word	واژه
исконное слово	vernacular word	واژه بومی
атрибутивный лексем	attributive lexeme	واژه توصیفی
словообразовательный	word-formative	واژه‌ساز
словообразующий	word-formative	واژه‌ساز
словообразование	word-formation	واژه‌سازی
лексем	lexeme	واژه قاموسی
служебное слово	* bound word	واژه وابسته
голос	voice	واک
звонкий	voiced	واک‌دار
озвончение	voicing	واک‌دارشدگی
озвначаться	* to become voiced	واک‌دار شدن
звонкость	voicing	واک‌داری
приглушение	devoicing	واک‌رفتگی
частичное приглушение	partial devoicing	واک‌رفتگی ناقص
приглушённый	devoiced	واک‌رفته
гласный	vowel	واکه
широкий гласный	broad vowel	واکه افتاده (گسترده)
узкий гласный	narrow (slender)	واکه افراشته (باریک)
	vowel	

редуцированный гласный	reduced vowel	واکه خفیف
беглый гласный	fugitive vowel	واکه ربوده
монофтонг	monophthong	واکه ساده
долгий гласный	long vowel	واکه کشیده
долгий гласный вторичного происхождения	long vowel with compensatory lengthening	واکه کشیده با کشش جبرانی
краткий гласный	short vowel	واکه کوتاه
дифтонг	diphthong	واکه مرکب
вокализм	vowels	واکه‌ها
основные типы гласных	cardinal vowels	واکه‌های بنیادی
заимствованное слово	loan-word	وام‌واژه
наклонение	mood	وجه
повелительное наклонение	imperative mood	وجه امری
неопределённое наклонение	indefinite mood	وجه نامعین
модальный	modal	وجه‌نما
ритмический	rhythmic	وزنی
ритмико-смысловой	* rhythmo-semantic	وزنی - معنایی
стилистическая окраска	stylistic colour(ing)	ویژگی سبکی
формально-смысловая особенность	* formal-semantic peculiarity	ویژگی صوری - معنایی

۵

слог	syllable	هجاء
открытый слог	open syllable	هجاء باز
сингармонизм	vowel harmony	هماهنگی واکه‌ای
смешение	overlapping	هم‌پوشی

согласный	consonant	همخوان
конечный согласный	final consonant	همخوان پایانی
основные типы согласных	* cardinal consonants	همخوان‌های بنیادی
парные согласные	* pair consonants	همخوان‌های جفتی (واک‌دار و بی واک)
сосуществование	coexistence	هم‌زیستی
комитативность	[---]	هم‌کنشی
ассимиляция	assimilation	همگونی
регрессивная ассимиляция	regressive assimilation	همگونی پس‌رو
прогрессивная ассимиляция	progressive assimilation	همگونی پیش‌رو
орфоэпическая норма	* orthoepic norm	هنجار درست‌گویی

ی

лексическое объединение	* lexical integration	یکپارچگی واژگانی
-------------------------	-----------------------	------------------

واژه‌نامه روسی - انگلیسی - فارسی

A

адвербиализация	adverbialization	قیدگردانی
адвербиальное речение	adverbial collocation	عبارت قیدی
адвербиальная функция	adverbial function	نقش قیدی
адъективизация	adjectivization	صفت‌گردانی
активный строй	active structure	ساخت معلوم
акцентируемый	accentuated	تکیه‌بر
акцентуальная группа	* accentual group	گروه تکیه‌ای
альвеоларный	alveolar	لثوی
аналитический	analytic	تحلیلی
аналогия	analogy	قیاس
аорист	aorist	مضارع التزامی / صیغه زمان نامعین
артикуляция	articulation	تولید
ассимиляция	assimilation	همگونی
атрибутивный	attributive	توصیفی
атрибутивная группа	attributive group	گروه توصیفی
атрибутивная группа слов	* attributive group of words	ترکیب وصفی
атрибутивный лексем	attributive lexeme	واژه توصیفی

аффриката	affricate	مرکب (همخوان)
-----------	-----------	---------------

Б

беглый гласный	fugitive vowel	واکه ربوده
----------------	----------------	------------

безличный	impersonal	غير شخصی
-----------	------------	----------

ближайшее будущее время	immediate	زمان آینده بسیار نزدیک
	(near) future tense	

боковой (согласный)	lateral	کناری (همخوان)
---------------------	---------	----------------

будущее категорическое время	* explicit future tense	زمان آینده صریح
------------------------------	-------------------------	-----------------

быстрый темп речи	quick tempo	آهنگ سریع گفتار
-------------------	-------------	-----------------

В

вариант	variant	گونه
---------	---------	------

вариант фонемы	allophone	واجگونه
----------------	-----------	---------

верхнефарингальный	* high pharyngeal	بالا حلقی
--------------------	-------------------	-----------

вещественное значение	material meaning	معنای اصلی
-----------------------	------------------	------------

взаимное местоимение	reciprocal pronoun	ضمير دوسويه
----------------------	--------------------	-------------

взаимность	reciprocity	دوسويگی
------------	-------------	---------

вибрирующий	vibrant	لرزشی
-------------	---------	-------

вид	aspect	نمود
-----	--------	------

винительный падеж	accusative case	حالت رایی
-------------------	-----------------	-----------

внешне	formally	به طور صوری
--------	----------	-------------

возвратное местоимение	reflexive pronoun	ضمير برگشتی
------------------------	-------------------	-------------

возглас (часть речи)	interjection	صوت (از بخش های گفتار)
----------------------	--------------	------------------------

возникновение	occurence	نمود (وقوع)
---------------	-----------	-------------

вокализм	vowel system, vowels	نظام واکه ها، واکه ها
----------	----------------------	-----------------------

вопросительный	interrogative	پرسشی
вопросительная интонация	* interrogative intonation	آهنگ پرسشی
вопросительное слово	interrogative word	پرسش‌واژه
вопросительная частица	interrogative particle	ادات پرسشی
восклицание	exclamation	بیان عاطفی
восклицательный	exclamatory	عاطفی
восклицательная интонация	exclamatory intonation	آهنگ عاطفی
восклицательная фраза	exclamatory sentence	جمله عاطفی
восходящий	rising	خیزان
временное обстоятельство	* temporal adverbial	ظرف زمان
временная форма (глаголов)	* tense form	صورت زمانی (در فعل‌ها)
вспомогательный глагол	auxiliary verb	فعل کمکی
вторичного долга	* compensatory length	کشش جبرانی
второстепенный член предложения	secondary part of the sentence	عضو درجه دوم جمله
выделение	putting into relief (emphasis)	برجسته سازی
выпадение (гласного или слога)	elision	حذف (واکه یا هجا)
высказывание	utterance	پاره گفتار

Г

генетическая связь	* genetic relation	پیوند وراثتی
главное предложение	main clause	جمله‌ی پایه
главный член предложения	principal part of the sentence	عضو اصلی جمله
глагол	verb	فعل

глагол движения	* motion verb	فعل حرکتی
глагол направления	directive verb	فعل جهتی
глагол-сказуемое	verbal predicate	گزاره فعلی
глагол состояния	stative verb	فعل حالتی
глагольное дополнение	* verb object	مفعول فعلی
глагольная личная форма	finite form of the verb	صورت شخصی فعل
глагольный предикат	verbal predicate	گزاره فعلی
глагольная связка	verbal copula	فعل ربطی
глагольный суффикс	verbal suffix	پسوند فعلی
гласный	vowel	واکه
гласный звук	* vowel phone	آوای واکه‌ای
гласное наращение	anaptyxis	افزایش واکه‌ها
гласное окружение	vocalic environment	محیط واکه
гласная основа	vocalic stem	پایه مختوم به واکه
гласная Фонема	vowel phoneme	واج واکه‌ای
глухой	voiceless	بی‌واک
голос	voice	واک
голосовые связки	vocal cords	تارآواها
городской диалект	* urban dialect	لهجه شهری
гортанный	glottal	چاک‌نایی
грамматический строй	grammatical structure	ساخت دستوری
графика	graphics	خط
группа	cluster	خوشه (در آواها)
группа	group	گروه (در واژه‌ها)
губно-зубной	labio-dental	لبی - دندانی
губной	labial	لبی

губо-губной bilabial دولبی

Д

дательно-направительный	dative-directional	برایی - جهت‌ی
дательный падеж	dative case	حالت برایی
двойное множественное число	* double plural	جمع الجمع
двухвершинность	slurred length	کشش ضعیف
двухфокусный	bifocal	دو مرکزی
деепричастие	adverbial participle	قید فعلی
детерминативный	determinate	معرفه ساز
деятель	agent	کنش گر
диалектная форма	* dialect form	صورت لهجه‌ای
дифтонг	diphthong	واکه مرکب
дифтонгоид	diphthongoid	مرکب گونه (در واکه‌ها)
дифтонгоидность	[---]	مرکب گونه‌گی (در واکه‌ها)
диффузный звук	diffuse sound	آوای گنگ
длительный	continuos	استمراری
добавочная артикуляция	secondary articulation	تولید دومین
долгий гласный	long vowel	واکه کشیده
долгий гласный вторичного происхождения	long vowel with compensatory lengthening	واکه کشیده با کشش جبرانی
долгота	length	کشش
долгота вторичного происхождения*	compensatory length	کشش جبرانی
долженствовательный	debitive	الزامی
дополнение	object/complement	مفعول / متمم
дополнительный	objective	مفعولی

дополнительное придаточное предложение	subordinate object clause	جمله پیرو مفعولی
дорсальный	dorsal	پشت زبانی
дублет	doublet	گونه دوم
дуплет	duplication	صورت مکرر

Е

единственное число	singular	مفرد
--------------------	----------	------

Ж

желанное будущее время	desirative future tense	زمان آینده آرزویی
женский род	feminine	مؤنث
живая речь	living speech	گفتار رایج
живой язык	* living language	زبان زنده

3

заднеязычный	back	پس زبانی
задний (гласный)	back	پسین (واکه)
заимствованное слово	loan-word	وام واژه
заклог (о переходности)	voice	جهت (گذرا و ناگذر)
звонкий	voiced	واکدار
звонкость	voicing	واکداری
звуковой облик	* phonetic appearance	چهره آوایی
звуковой облик	* phonetic aspect	جنبه آوایی
звуковое окружение	* phonetic environment	محیط آوایی
звуковой состав	* phonetic structure	ساخت آوایی
звукоподражательное слово	onomatopoeic word	نام آوا

звукорепрезентация	sound image	تصویر ذهنی آوا
зубно-альвеолярный	dental-alveolar	دندانی - لثوی
зубной	dental	دندانی

И

идиом	idiom	اصطلاح
изафет	* genitive/ <u>ezafe</u> construction	اضافه (حالت)
изафет	* particle of the genitive/ <u>ezafe</u> construction	کسره اضافه
изафетная связь	* genitive/ <u>ezafe</u> relation	رابطه اضافی
изафетное сцепление	[---]	تابع اضافات
изафетная частица	* particle of the genitive/ <u>ezafe</u> construction	ادات اضافه
именное сказуемое	nominal predicate	گزاره اسمی
имперфект	imperfect	ناکامل
имя	nominal	نام
имя определяемое	* modified noun	اسم توصیف‌شونده
имя-предмет	* noun-object	اسم شیء
имя собственное	proper name	اسم خاص
имя существительное	noun	اسم
инверсия	inversion	جابجایی
индивидуальное произношение	individual pronunciation	تلفظ فردی
интенсификация	intensification	تأکید
интервокальный	intervocalic	میان‌واکی
интерпретация	interpretation	تعبیر
интонационный рисунок	* intonational diagram	نمودار آهنگ

интонация	intonation	آهنگ
исконное слово	vernacular word	واژه بومی
историческое настоящее время	historical present	زمان حال تاریخی
исход	* final situation	پایان / موقعیت پایانی

Й

йот(a)	nonsyllabic palatal fricative	ناسوده کامی
--------	----------------------------------	-------------

К

какуминальный	cacuminal	نوکی
категорическое будущее время	* explicit future tense	زمان آینده صریح
каузатив	causative	صورت سببی
классический язык	classical language	زبان قدیم
книжный язык	written language	زبان نوشتاری
количественно-именное сочетание	quantitative-nominal combination	ترکیب مقداری - اسمی
количественное обстоятельство	quantitative adverbial	ظرف مقدار
количественное определение	* quantitative modifier	وابسته کمی
количественное числительное	* cardinal number	عدد اصلی
комбинаторный вариант	* combinatory variant	گونه ترکیبی
количественный определитель	* quantitative modifier	وابسته کمی
комитативность	[---]	همکنشی
компонент	component	جزء سازنده
конечный согласный	final consonant	همخوان پایانی
конструкция	construction	ساخت

контекст	context	بافت
кончик	tip	نوک زبان
конъюнктив	subjunctive	التزامی
корень	root	ریشه
корневая часть языка	root of the tongue	ریشه زبان
косвенное дополнение	indirect object	مفعول غیر صریح
косвенная форма	* oblique form	صورت غیر فاعلی
краткий гласный	short vowel	واکه کوتاه
краткость	shortness	کوتاهی
крестьянское наречие	rural dialect	گویش روستایی

Л

лабиализация	labialization	لبی شدگی
лабиализованный	labialized	لبی شده
ласкательная форма	hypocoristic form	صورت عاطفی
лексем	lexeme	واژه قاموسی
лексика	lexicon	واژگان
лексикология	lexicology	واژگان‌شناسی
лексическое объединение	* lexical integration	یکپارچگی واژگانی
литературный язык	literary language	زبان ادبی
лицо	person	شخص
личное местоимение	personal pronoun	ضمیر شخصی
личное окончание	personal ending	شناسه فعلی
личная форма глагола	finite form of the verb	صورت شخصی فعل
логическое ударение	logic stress	تکیه منطقی
локализация	localization	جای‌گیری

ломаное множественное число broken plural جمع مکسر

M

малоустойчивый	semi-stable	نیمه پایدار
междометие	interjection	صوت (از بخش های گفتار)
местный диалект	local dialect	لهجه محلی
местный падеж	locative case	حالت جایگاهی
местоимение	pronoun	ضمیر
местоимение-подлежащее	pronominal subject	نهاد به شکل ضمیر
местоименное сочетание	* pronominal combination	ترکیب ضمیری
местоименный суффикс	* pronominal suffix	ضمیر پیوسته
местоименный энклитик	pronominal enclitic	ضمیر پی چسب
метатез	metathesis	جابہ جایی
многokратность	[---]	چندبارگی
многосогласное начало	* initial consonant cluster	خوشه همخوانی آغازی
множественное число	plural	جمع
модальный	modal	وجه نما
модальная частица	* modal particle	ادات وجه نما
монофтонг	monophthong	واکه ساده
морфологическое оформление	* morphological marking	نشان گذاری صرفی
морфологический очерк	* morphological description	توصیف ساخت وازی
морфологическое средство	* morphological means	ابزار صرفی
морфологический строй	morphological structure	ساخت صرفی
морфология	morphology	ساخت وازه/صرف

мягкий	palatalized	کامی شده
--------	-------------	----------

Н

назализация	nasalization	خیشومی شدگی
наклонение	mood	وجه
написание	written form	صورت نوشتاری
направительный	directive	جهت‌نما
напряжённость	tenseness	سختی (در تولید)
напряжённый	tense	سخت
наречие	adverb	قید
наречное словосочетание	adverbial word-combination	ترکیب قیدی
народный язык	* folk language	زبان عامیانه
нарочитое произношение	* pretentious pronunciation	تلفظ متظاهرانه
настоящее время	present tense	زمان حال
настоящее неконкретное время	* inexplicit present tense	زمان حال غیر صریح
настоящее-определённое время	* definite present tense	زمان حال معین
нёбо	palate	کام
небрежная речь	careless speech	گفتار سهل انگارانه
нейтральный	neutral	بی‌حالت (در مورد لب‌ها)
нелабialized	non-labialized	غیر لبی
неличная форма глагола	non-finite form of the verb	صورت غیر شخصی فعل
неопределённое имя	indefinite noun	اسم نکره
неопределённое местоимение	indefinite pronoun	ضمیر مبهم
неопределённое наклонение	indefinite mood	وجه نامعین

неопределённость	indefiniteness	نکره بودن
неопределённый артикль	indefinite article	حرف تعریف نامعین
неопределённый член	indefinite element	عنصر نکره ساز
неоформлённый	unmarked	بی نشان
нерезультативный	* non-resultative	غیر برآیندی
неслоговой	non-syllabic	غیر هجایی
несовершенный (вид)	imperfective	غیر تام (نمود)
несупплетивный	* non-suppletive	نامکمل
неударный	unstressed	بی تکیه
нижнефарингальный	* low pharyngeal	پایین حلقی
нисходящий	falling	افتان
носовой	nasal	خیشومی
нумератив	numerative	شمارگر

O

обобщительное местоимение	generalizing pronoun	ضمیر فراگیر
обстоятельственное слово	* adverbial word	قیدواژه
обстоятельство	adverbial	قید/ظرف
общая форма	* common form	صورت مشترک
общее родовое понятие	* common generic concept	مفهوم عام نوع
общеперсидский язык	* common persian language	زبان فارسی مشترک
общепризнанный	* commonly accepted	پذیرفته همگان
общеразговорный язык	* common spoken language	زبان گفتاری مشترک
общий падеж	common case	حالت مشترک
объединяющее ударение	unifying stress	تکیه ترکیب ساز

объект-адресат	object-addressee	پذیرنده فعل
объектный падеж	objective case	حالت مفعولی
объектный показатель	objective marker	نشانه مفعولی
объектная форма	* objective/oblique form	صورت مفعولی
объектная частица	* objective particle	ادات مفعولی
огласовка	diacritic	زیروزیر
огубление	labialization	لبی‌شدگی
однофокусный	monofocal	تک‌مرکزی
озванчаться	* to become voiced	واک‌دار شدن
озвончение	voicing	واک‌دارشدگی
окаменелое	petrified	واژگانی شده
окончание	ending	پایانه
окраска	colour	لحن (در همخوان‌ها)
определение	modifier	وابسته
определённое имя	* definite noun	اسم معرفه
определённость	definiteness	معرفه بودن
определённый артикль	definite article	حرف تعریف معین
опредетель	modifier	وابسته
опредетельное словасочетание	* attributive word-combination	ترکیب واژگانی وصفی
оптатив	optative	خواستاری
орудийность	instrumentality	ابزارمندی
орфоэпическая норма	* orthoepic norm	هنجار درست‌گویی
основа	stem	ستاک (در فعل)
основа	stem	پایه (در غیر فعل)
основные типы гласных	cardinal vowels	واکه‌های بنیادی
основные типы согласных	* cardinal consonants	همخوان‌های بنیادی

отделяющаяся приставка	separable prefix	پیشوند جداشونده
открытый слог	open syllable	هجای باز
отпадение	deletion	حذف
отрицание	negation	نفی / حرف نفی
отрицательная форма	* negative form	صورت منفی
отрицательная частица	* negative particle	ادات نفی
оттенок	accessory meaning	معنای ضمنی
отымённый предлог	* denominative preposition	حرف اضافه ساخته شده از اسم
оформление	marking	نشان‌گذاری
оформлённое	marked	نشان‌دار

П

падеж	case	حالت، حالت صرفی
падежная оформлённость	* case markedness	نشان‌داری مطابق حالت
падежное оформление	* case markedness	نشان‌پذیری مطابق حالت
падежный показатель	* case marker	نشانه حالت
палатализировать	palatalize	کامی کردن
палатальный	palatal	کامی
парные согласные	* pair consonants	همخوان‌های جفتی (واک‌دار و بی واک)
партиitivность	[---]	بخش‌نمایی
пассивная конструкция	passive construction	ساخت مجهول
пауза	pause/juncture	درنگ
переднеязычный	coronal	پیش‌زبانی
перемещение ударения	shifting	جاب‌جایی تکیه

перестановка	metathesis	جاب‌جایی
переход	alteration	تبدیل
переходный	transitive	متعدی
период	period	جملهٔ اوج و فرودی
перфект	perfect	کامل
плавный (гласный)	liquid	روان (واکه)
плеонастически	pleonastically	به صورت حشو، حشوگونه
плюсквамперфект	pluperfect	گذشتهٔ بعید
повелительное наклонение	imperative mood	وجه امری
повествовательная речь	* narrative speech	گفتار روایی
повторительное числительное	* iterative number	عدد تکرار شمار
повышение (интонации)	rise	خیزش (در آهنگ)
под ударением	stressed	تکیه‌بر
подвижное ударение	movable stress	تکیهٔ متحرک
подлежащее	subject	فاعل
подчинение	subordination	وابستگی
подчинительный союз	subordinating conjunction	حرف ربط وابسته
показатель	marker	نشانه
пол	sex	جنس (طبیعی)
полистадиальность	polysynthetism	چندساختی بودن
полудолгий	semi-long (half-long)	نیم‌کشیده
полузвонкость	half-voicing	نیم‌واک‌داری
порядковое числительное	ordinal number	عدد ترتیبی
порядок слов	word - order	آرایش جمله
последующий определитель	post modifier	وابستهٔ پی‌رو
пословицы и поговорки	* proverbs and sayings	امثال و حکم

постпозитивный	postpositional	پسایند
поток речи	speech chain	زنجیره گفتار
появление	occurence	نمود (وقوع)
превосходная степень прилагательных	superlative adjective	صفت برترین
предвокальный	prevocalic	پیش از واک، پیش از واکه
предикат	predicate	گزاره
предикативная функция	* predicative function	نقش مسندی
предикативная часть	* predicative element	جزء مسندی
предикативный член	* predicative element	جزء مسندی
предлог	preposition	حرف اضافه
предложный оборот	prepositional collocation	ترکیب حرف اضافی
предложное речение	prepositional collocation	ترکیب حرف اضافی
предупредительная частица	* anticipatory particle	ادات هشداري
префикс	prefix	پیشوند
приближённое числительное	* approximate number	عدد تقریبی
приглагольный	adverbial	وابسته به فعل
приглушение	devoicing	واک رفتگی
приглушённый	devoiced	واک رفته
придаточное дополнительное предложение	subordinate object clause	جمله پیرو مفعولی
придаточное определительное предложение	subordinate attributive clause	جمله پیرو وابسته اسم
придаточное предложение	subordinate clause	جمله پیرو

придаточное предложение времени	subordinate clause of time	جمله پیرو زمانی
придаточное предложение цели	subordinate clause of purpose	جمله پیرو مقصدی
придаточное условное предложение	subordinate conditional clause	جمله پیرو شرطی
придаточное уступительное предложение	subordinate concessive clause	جمله پیرو هرچندی
придыхание	aspiration	دمش
призвук	glide sound	آوای لغزشی
признак	feature	مختصه
прилагательное	adjective	صفت
приложение	apposition	بدل
приступ	closure	گرایش
причастие	participle	صفت فعلی
прогрессивная ассимиляция	progressive assimilation	همگونی پیش‌رو
продление	duration	دیرش
продолжительность	duration	دیرش
продуктив	productive	زایا
производное	derivative/derived	مشتق
произносительный диапазон	* articulatory range	میدان تلفظ
произносительная транскрипция	narrow transcription	آوانویسی تفصیلی
произношение	pronunciation	تلفظ
проклитический	proclitic	پیش‌چسب
простое предложение	simple sentence	جمله ساده
простое прилагательное	* simple adjective	صفت ساده
просторечие	* popular speech	گفتار عامیانه

протетический	prothetic	پیش هشته
противительный союз	adversative conjunction	حرف ربط تقابلی
противоположение	contrast	تقابل
противопоставление	contrast	تقابل
прошедшее время	past tense	زمان گذشته
прошедшее определённое время	* definite past tense	زمان گذشته معین
прошедшее предположительное время	* suppositional past tense	زمان گذشته فرضی (گذشته التزامی)
прямое дополнение	direct object	مفعول صریح

P

разговорный	colloquial	گفتاری
разговорная речь	colloquial speech	گفتار محاوره‌ای
распределительное числительное	distributive number	عدد توزیعی
распространённое предложение	expanded (extended) sentence	جمله گسترده
раствор рта	* mouth channel	مجرای دهان
регрессивная ассимиляция	regressive assimilation	همگونی پس‌رو
редупликация	reduplication	دوگان‌سازی
редуцированный гласный	reduced vowel	واکه خفیف
редукция (во гласных)	reduction	تخفیف (در واکه‌ها)
результативность	[---]	برآیندی بودن
результативный	resultative	برآیندی
речевой поток	speech chain	زنجیره گفتار
речь	speech	گفتار
рисунок	diagram	نمودار
ритмико-смысловой	* rhythm-semantic	وزنی - معنایی

ритмический	rhythmic	وزنی
ритмическая группа	rhythmical group	گروه وزنی
ритмическая комплексация	* rhythmic complex	ترکیب وزنی
ритмический рисунок	* rhythmic diagram	نمودار وزنی
ритмическая структура	* rhythmic structure	ساخت وزنی
ритмическое членение	* rhythmic segmentation	تقطیع وزنی
род	gender	جنس (دستوری)
родовое окончание	* gender ending	پایانه جنس

C

семантическое самостоятельность	* semantic independence	استقلال معنایی
серединный (согласный)	medial	میانی (همخوان)
сингармонизм	vowel harmony	هماهنگی واکه‌ای
синоним	synonym	مترادف
синтагма	syntagma	زنجیره
синтаксис	syntax	نحو
синтаксическая комплексация	* syntactic complex	ترکیب نحوی
синтаксический строй	* syntactic structure	ساخت نحوی
синтетический	synthetic	ترکیبی
система спряжения	conjugation system	نظام تصریف (در فعل)
словесное ударение	word stress	تکیه واژه
словесный комплекс	* lexical complex	ترکیب واژگانی
слово	word	واژه / کلمه
словообразование	word-formation	واژه‌سازی
словообразовательный	word-formative	واژه‌ساز
словообразовательный суффикс	* word-formative	پسوند صفت‌ساز
прилагательного	suffix of the adjective	

словообразующий	word-formative	واژه‌ساز
словопроизводство	* word derivation	اشتقاق واژه
словосочетание	word combination	ترکیب واژگانی
слог	syllable	هجا
сложение	combination	ترکیب
сложно-подчинённое предложение	subordinate compound sentence	جمله مرکب وابسته
сложно-сочинённое предложение	coordinate compound sentence	جمله مرکب هم‌پایه
сложный глагол	* compound (complex) verb	فعل مرکب
сложное имя	compound noun	اسم مرکب
сложное описательное время	* compound descriptive tense	زمان توصیفی مرکب
сложное предложение	compound (composite) sentence	جمله مرکب
сложное прилагательное	* compound adjective	صفت مرکب
сложное сказуемое	complex predicate	گزاره مرکب
служебная функция	* bound function	نقش وابسته
служебное слово	* bound word	واژه وابسته
смешение	overlapping	هم‌پوشی
смысл	sense/meaning	معنا / مفهوم
смысловой оттенок	accessory meaning	معنای ضمنی
смычный	stop	بندشی
смягчаться	palatalize	کامی‌شدن
собственно предлог	proper preposition	حرف اضافه مختص
совершенный (вид)	perfective	تام (نمود)
согласный	consonant	همخوان

согласная фонема	consonant phoneme	واج همخوانی
согласование	concord	مطابقت
соединительный союз	copulative (connective) conjunction	حرف ربط
сокращение (гласного)	shortening	کوتاه شدن (واکه)
сонант	sonant	رسا
сослагательно-желательное будущее время	* subjunctive-desirative future tense	زمان آینده تردیدی - آرزویی
состав	structure	ساخت
составной глагол	compound verb	فعل ترکیبی
составное сказуемое	compound predicate	گزاره مرکب
сосуществование	coexistence	هم‌زیستی
социально-стилистика	* social stylistics	سبک‌شناسی اجتماعی
сочинительный союз	coordinate conjunction	حرف ربط هم‌پایه
союз	conjunction	حرف ربط
союзное речение	* conjunctive collocation	ترکیب حرف ربطی
спирант	spirant	سایشی
спрягаемая форма	* conjugated form	صورت صرفی
сравнительная степень (прилагательных)	comparative adjective	صفت برتر
среднеязычный	mid-central	میان‌زبانی
средсво синтаксиса	syntactic means	ابزار نحوی
стандартный	standard	معیارین
стилистическая окраска	stylistic colour(ing)	ویژگی سبکی
страдательная конструкция	passive construction	ساخت مجهول
строй	structure	ساخت

структура	structure	ساخت
стяжение (слога)	contraction	فشردگی (هجا)
субстантивация	substantivization	اسم‌گردانی
субъект	subject	نهاد
субъект-подлежащее	* subject-actor	نهاد فاعل
субъективный фактор	* subjective factor	عامل ذهنی
супплетивный	suppletive	مکمل
суффикс	suffix	پسونده
счётная частица	* quantity (numeration) particle	ادات شمارش

T

твёрдый	non-palatalized	کامی نشده
темп речи	* speech tempo	سرعت گفتار
тон	tone	نواخت
транзитивный	transitive	متعدی
транскрибированный	transcribed	آوانوشته / آوانویسی شده
тщательное произношение	* deliberate pronunciation	تلفظ شمردہ

y

увещательная частица	* advisory particle	ادات اندرزی
увулярный	uvular	ملازی
ударение	stress	تکیه
ударный	stressed	تکیه‌بر
удвоенный	reduplicated	دوگانه
узкий гласный	narrow (slender) vowel	واکه افراشته (باریک)

указательное местоимение	demonstrative pronoun	ضمیر اشاره
уменьшительный	diminutive	تصغیری
умножительное числительное	* multiplicative (multiplier) number	عدد فزون شمار
универсальный	universal	چند نقش
упрощение (дифтонга)	simplification	ساده شدن (در واکه‌های مرکب)
усечённый инфинитив	truncated infinitive	مصدر کوتاه‌شده
усилительная частица	intensifying particle	ادات تأکیدگر
условное предложение	conditional sentence	جمله شرطی
устная речь	oral speech	زبان شفاهی
устная форма	* oral form	صورت شفاهی
устойчивый	stable	پایدار
уступительное повеление	* concessive imperative	امر سازشی
уступительный союз	concessive conjunction	حرف ربط هرچندی
утвердительный	affirmative	تأییدی
утвердительная интонация	* affirmative intonation	آهنگ تأییدی
утвердительная частица	* affirmative particle	ادات تأییدی

Ф

факультативный	optional	اختیاری
фамиллярно-пренебрежительный	* familiar-scornful	خودمانی - تحقیرآمیز
фарингальный	pharyngeal	حلقی
филология	philology	فقه اللغة
флексия	inflection ending	پایانه صرفی
флексия	inflection	تصریف

флективный язык	inflectional language	زبان تصریفی
фонема	phoneme	واج
фонематическое значение	phonetic significance	ارزش واجی
фонемный состав	phonological structure	ساخت واجی
фонетика	phonetics	آواشناسی
фонетический порядок	* phonetic arrangement	آرایش آوایی
фонетический фактор	* phonetic factor	عامل آوایی
фонетическое окружение	* phonetic environment	محیط آوایی
фонетическое явление	phonetic process	فرآیند آوایی
фонологизация	phonologization	واج گردانی
фонологическое значение	phonological significance	ارزش واجی
фонологический признак	phonological feature	مختصه واجی
фонологическая роль	phonological function	نقش واجی
формально-смысловая особенность	* formal-semantic peculiarity	ویژگی صوری - معنایی
форма спряжения	* conjunction form	صورت تصریفی
формант	formant	سازه
фраза	sentence	جمله
функция	function	نقش
Ч		
части речи	parts of speech	بخش های گفتار
частица	particle	ادات
частица изафет	* particle of the attributive group	ادات اضافه
частичное приглушение	partial devoicing	واک رفتگی ناقص
чередование	alternation	جایگزینی

числительное	number	عدد
число	number	شمار
чистый звук	pure sound	آوای ساده
чистая основа	pure stem	ستاک محض
членение	segmentation	تقطیع

Ш

широкий гласный	broad vowel	واکه افتاده (گسترده)
штампованное выражение	stereotyped expression	عبارت قالبی
шумный	obstruent	گرفته

Щ

щелевой	fricative	سایشی
---------	-----------	-------

Э

эвфемизм	euphemism	صورت مؤدبانه
эллипс (ис)	ellipsis	حذف
эллиптический оборот	elliptical expression	عبارت ناقص
этимологическая форма	* etymological form	صورت ریشه‌ای

Я

язык	language/tongue	زبان/زبان (اندام)
язык простонародья	* common people language	زبان عوام
языковая форма	* linguistic form	صورت زبانی

کتاب نامه

۱. منابع مورد استفاده نویسنده

الف) منابع به زبان فارسی

جمال زاده، محمدعلی، ۱۹۲۲. یکی بود یکی نبود. برلن.
رحمتی، یوسف، ۱۹۵۱. فرهنگ عامیانه، امثال، لغات و مصطلحات. تهران.

ب) منابع به زبان روسی

- Белгородский, Н.А., 1932. "Социальный элемент в персидских именах, прозвищах, титулах и фамилиях". **Записки ИВАН**, т.І.
- _____, 1935. "О некоторых особенностях персидской стилистики". **Академия наук СССР Н.Я. Марру**, изд-во АН СССР.
- _____, 1936. **Современная персидская лексика**, изд-во АН СССР.
- Галунов, Р.А., 1929. "Хэймэ шаб бази – персидский театр марионеток и «Ма'рик-э Гири»". **Иран**, т.ІІІ, изд-во АН СССР
- _____, 1932. "эстеляхаты". **Записки ИВАН**, т.І, изд-во АН СССР.

- Жуковский, В.А., 1888. "Особенное значение глагола داشتن в персидском разговорном языке". **ЗВРАО**, т.3
- _____, 1889. "Колыбельные песни и причитания оседлого и кочевого населения Персии". **Журнал Министерства народного просвещения**, ч.261, Январь.
- _____, 1902. **Образцы персидского народного творчества**, СПб.
- _____, 1922. **Материалы для изучения персидских наречий**, ч.I .Пр.
- Иванов, В., 1915. "Несколько образцов персидской народной поэзии". **ЗВРАО**, т.23, вып.1-2.
- Иран**, 1927. "От редакции". т.I, изд-во АН СССР.
- Марр, Ю.Н., 1928. "Кое-что о Пэхлэван кэчэле и других видах народного театра в Персии". **Иран**, т.II, изд-во АН СССР.
- _____, 1936. **Статьи, сообщения и резюме докладов**, т.I, изд-во АН СССР.
- _____, 1937. **Заметки о турецком языке окрестностей Абастумани**, изд-во АН СССР.
- _____, 1939. **Статьи и сообщения**, т.2, изд-во АН СССР.
- Миллер, Б. В., 1929. "О диалекте г. Шустера". **Иран**, т.III.
- _____, 1930. **Талышские тексты**, изд-во Научно-исследовательского института национальных культур народов Востока СССР.
- _____, 1935. "О полистадиальности иранских языков". **Академия наук СССР Н.Я. Марру**, изд-во АН СССР.
- Пейсигов, Л.С., 1959. **Вопросы синтаксиса персидского языка**, изд-во ИМО.

- Розенфельд, А.З., 1948. "Вспомогательная функция глагола *daštān* в современном персидском языке". **Советское востоковедение**, No.5.
- Ромаскевич, А.А., 1916. "Персидские народные четверостишия". **ЗВРАО**, тт.23, 25 и **Записки коллегии востоковедов**, т.3, вып.2, 1928.
- _____, 1917. "Сказочники в Персии". **Восточные записки**, т.I.
- _____, 1921. "В.А. жуковский и персидская народная поэзия". **ЗВРАО**, т.25.
- _____, 1924. "К диалектологии Персии". **Доклады Российской Академии наук**, серия V.
- Соколова, В.С., 1949. **Фонетика таджикского языка**, изд-во АН СССР.
- Щерба, Л.В., 1957. **Фонетика французского языка**, М.

پ) منابع به زبان های انگلیسی و فرانسه

- Christensen, A., 1915. "Le dialecte de *sāmnan*". *Memoire de l'Academie Royale des Sciences et des Letters de Danemark*, t.II, No.4, 7 série, Section des letters, Copenhagen.
- _____, 1918. *Contes persans en langue populaire*, københavn.
- _____, 1933. *Contributions à la dialectologie iranienne*, v.1-11, københavn.
- Darmesteter, J., 1883. *Etudes iraniennes*, P.
- Denison-Ross, E., 1931. "Modern Persian colloquial". *Bulletin of the School of oriental studies*, v.VI, part 3.
- Haim, S., 1956. *Persian-English proverbs*, Tehran.
- Ivanov, V., 1931. "Notes on phonology of colloquial Persian". *Islamica*, t.4.

- Lorimer, D.L.R., 1922. *The phonology of the Bakhtiari, Badakhshani and Madaglashti dialects of modern Persian*, L.
- Massé, H., 1925. "Contes en Persan populaire". *Journal Asiatique*. No.1.
- Phillot, D., 1906. "Some street-cries, collected in Persia". *Journal and proceedings, Asiatic society of Bengal*, No.2.
- _____, 1914. *Colloquial English-Persian dictionary in the Roman character*, Calcutta.
- _____, 1919. *Higher Persian grammar*, Calcutta.

۲. منابع مورد استفاده ویراستار و مترجم

الف) منابع به زبان فارسی

- آرین پور، یحیی، ۱۳۵۷. *از صبا تا نیما*، تهران: جیبی. (ج ۲۰).
- باطنی، محمد رضا، ۱۳۵۶. *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی بر بنیاد یک نظریه عمومی زبان*، تهران: امیرکبیر.
- _____, ۱۳۷۰. "استعمال «باید» در فارسی امروز". در کتاب: *مسائل زبان شناسی نوین*، تهران: آگاه، ص. ۱۹۳-۱۹۹.
- ثمره، یدالله، ۱۳۶۸. *آواشناسی زبان فارسی: آواها و ساخت آوایی هجا*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دبیر مقدم، محمد، ۱۳۷۶. «فعل مرکب در زبان فارسی». *مجله زبان شناسی*، سال دوازدهم، شماره اول و دوم، ص ۲-۴۶.
- سامعی، حسین، ۱۳۷۴. «تکیه فعل در زبان فارسی: بررسی مجدد». *نامه فرهنگستان*، سال اول، شماره چهارم، ص ۶-۲۱.
- صادقی، علی اشرف؛ ارژنگ، غلامرضا، ۱۳۵۵. *دستور سال دوم آموزش متوسطه عمومی: فرهنگ و ادب*، تهران: سازمان کتاب های درسی ایران.
- _____, ۱۳۶۳. "تبدیل «آن» و «آم» به «اون» و «اوم» در

فارسی‌گفتاری و سابقه تاریخی آن". *مجله زبان‌شناسی*،

سال اول، شماره اول، ص ۵۲-۷۱.

_____، ۱۳۷۰. "شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی

معاصر (۲)". *نشر دانش*، سال ۱۱، شماره پنجم،

ص. ۶-۱۲.

ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۶۹. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: نشر نو.

ب) منابع به زبان روسی

Акишина, А.А., Барановская, С.А., 1990. **Русская фонетика**, 2-е изд.,

испр., Москва: Русский язык.

Ахманова, О.С., 1966. **Словарь лингвистических терминов**, Москва:

Советская энциклопедия.

Гаприндашвили, Ш.Г., Гиунашвили, Дж.Ш., 1964. **Фонетика**

персидского языка, Тбилиси: Мецниереба.

Лингвистический энциклопедический словарь, 1990. Главный

редактор В.Н. Ярцева. Москва: Советская энциклопедия.

Поляков, К.И., 1988. **Персидская фонетика: опыт системного**

исследования, Москва: Наука.

Розенталь, Д.Э., и Теленкова, М.А., 1976. **Словарь-справочник**

лингвистических терминов, Москва: Просвещение.

پ) منابع به زبان انگلیسی

Crystal, David, 1988. *A dictionary of linguistics and phonetics*, Oxford: Basil

Blackwell.